

نبرد با قابیلیان در جنگل‌های شمال

روایتی از نبرد قهرمانانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
با گروه‌های تروریستی کفر و انفاق

سید ابوطالب سید محمدی
(سید مقداد)



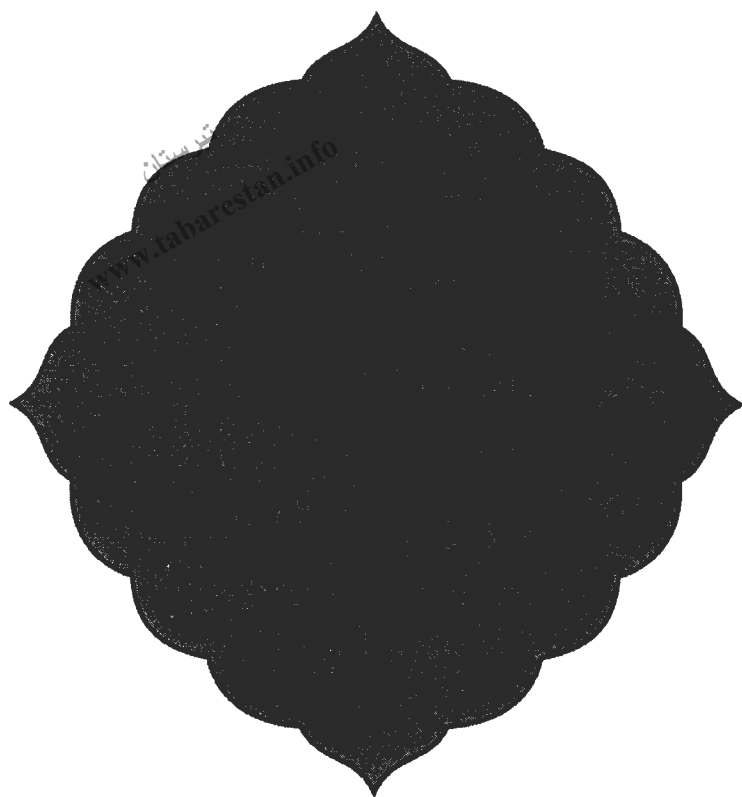
تبرستان
www.tabarestan.info

بسم الله قاصم الجبارين

و احوالهم ما استطعتم من قوه

تقديم به روح پاک شهداء، جانبازان و ایثارگران راه مبارزه با معاندین در جنگل‌های شمال کشور

تبرستان
www.tabarestan.info



سرشناسه: سیدمحمدی، سیدابوطالب، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور: نبرد با قابیلیان در جنگل‌های شمال:
روایتی از نبرد قهرمانانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با گروه‌های تروریستی کفر و نفاق/
سیدابوطالب سیدمحمدی (سیدمقداد)؛ ویراستار مصطفی پاکدل‌نژاد.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات فرهنگ و تمدن، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۹۱-۶۷-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

عنوان دیگر: روایتی از نبرد قهرمانانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با گروه‌های تروریستی کفر و نفاق.

موضوع: ضد انقلاب و ضد انقلابیون — ایران — گیلان — خاطرات

موضوع: Counterrevolutionaries — Iran — Gilan — Diaries

موضوع: ضد انقلاب و ضد انقلابیون — ایران — مازندران — خاطرات

موضوع: Counterrevolutionaries — Iran — Mazandaran — Diaries

موضوع: ایران — تاریخ — جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ — جنبش‌ها و قیام‌ها

موضوع: Iran — History — Islamic Republic, 1979 — *Protest movements

رده‌بندی کنگره: DSR1۶۵۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳۰۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۲۱۵۲۶



فرهنگ و تمدن

نبرد با قابیلیان در جنگل‌های شمال

(روایتی از نبرد قهرمانانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با گروه‌های تروریستی کفر و نفاق)

نویسنده: سیدابوطالب سیدمحمدی (سیدمقداد)

مدیر اجرایی: بهمن شریفی فقیه

ویراستار: مصطفی پاکدل‌نژاد

طراحی و صفحه‌آرایی: سارا فلاح‌نیاسر

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۹ تهران

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

ISBN: 978-600-6691-67-1

کلیه حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

انتشارات فرهنگ و تمدن: تهران، سه‌رودی شمالی، خیابان میرزایی زینالی غربی، شماره ۱۱۷،
واحد ۳، تلفن: ۸۸۵۸۱۱۰۴، ۸۸۷۴۷۹۹۶-۸، پست الکترونیک: sfti_1390@yahoo.com



پیشگفتار	۱
بخش اول: ماجرای جنگل‌های شمال	۵
درآمد	۷
ماجرای جنگل‌های شمال	۹
بخش دوم: گیلان	۱۹
درآمد	۲۱
تاریخچه ورود منافقین به جنگل‌های استان گیلان	۲۲
منافقین مستقر در جنگل‌های پره‌سر و خوشابهر	۵۰
اقدامات تروریست‌ها در جنگل‌های شاندرمن، خلخال، اسالم	۵۲
جریان جنگل‌های فومن و شفت	۵۵
جریان جنگل‌های رودبار	۵۷
گروه تروریستی چریک‌های فدایی خلق اقلیت در جنگل‌های امامزاده هاشم (ع) ..	۵۹
بحث جنگل‌های سیاهکل و دیلمان	۶۰
بحث جنگل‌های رودسر (چابکسر، کلاچای و رحیم‌آباد)	۶۱
بحث جنگل‌های آستانه اشرفیه	۶۳
حضور و اقدامات تروریستی منافقین در جنگل‌های رامسر و تنکابن	۶۶
استارت فاز نظامی منافقین رامسر	۶۷
اقدامات منافقین رامسر پس از اعلام فاز مسلحانه از سوی سازمان	۷۲
بخش سوم: مازندران و گرگان	۷۹
درآمد	۸۱
۱- سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران	۸۳



- ۹۱ .. اقدامات عملیاتی گروه «شرف دهقنی» (ارتش آزادی بخش خلق‌های ایران) در جنگل‌های مازندران .. ۹۱
- ۹۱ .. عملیات انهدامی کل تلویزیونی «سوردار» واقع در منطقه‌ی جنگل کوهستانی علمده و نور ... ۹۱
- ۹۱ .. عملیات کمین در جاده‌ی هراز ۹۱
- ۹۲ .. عملیات تهاجمی علیه پایگاه بسیج شیرگاه ۹۲
- ۹۶ .. عملیات کمین و مسدود کردن جاده‌ی قائم‌شهر - ساری ۹۶
- ۹۹ .. عملیات محاصره‌ی پاسگاه لاریج نور ۹۹
- ۱۰۱ .. عملیات کمین و راه‌پندان جاده‌ی گلندرود شهرستان نور ۱۰۱
- ۱۰۳ .. چگونگی کشته شدن محمد حرمتی‌پور ۱۰۳
- ۱۰۷ .. ۲- سازمان مجاهدین خلق (سازمان منافقین) ۱۰۷
- ۱۰۸ .. چگونگی ورود سازمان به جنگل‌های شمال ۱۰۸
- ۱۱۳ .. شیوه شگردهای منافقین در جنگل‌های شمال ۱۱۳
- ۱۱۳ .. اقدامات سازمان منافقین در جنگل‌های مازندران و گرگان ۱۱۳
- ۱۱۵ .. فعالیت منافقین در جنگل‌های شرق آمل ۱۱۵
- ۱۱۷ .. اقدامات تقابلی سپاه پاسداران با سازمان منافقین در جنگل‌های مازندران و گرگان ۱۱۷
- ۱۱۸ .. چگونگی فروپاشی تشکیلات جنگل سازمان ۱۱۸
- ۱۲۰ .. ۳- گروه تروریستی مائوئیستی رنجبران ۱۲۰
- ۱۲۷ .. ۴- اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (سربداران) ۱۲۷
- ۱۳۵ .. خط‌مشی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در مبارزات جنگلی ۱۳۵
- ۱۳۷ .. اقدامات سازمان اتحادیه‌ی کمونیست‌ها (سربداران) در منطقه ۱۳۷
- ۱۴۰ .. حمله‌ی نهایی یا خودزنی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در ششم بهمن‌ماه سال ۱۳۶۰ ۱۴۰
- ۱۴۴ .. چگونگی ورود و استقرار چریک‌های مهاجم در شهر آمل ۱۴۴
- ۱۵۲ .. حسن ختام ۱۵۲
- ۱۵۴ .. برخی منابع ۱۵۴

همتافق‌ها هستند که بدتر از کفارند. آنی که مسلمان می‌گوید هستم و بر ضد اسلام عمل می‌کند و می‌خواهد به ضد اسلام عمل بکند، آن است که در قرآن بیشتر از آنها تکذیب شده تا دیگران» امام خمینی (محبیه نور، ۱۳۵۹: ۱۹۲)

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

بر کسی پوشیده نیست انقلاب اسلامی ایران که به پیروزی رسید، در میان جامعه‌ی انقلابی ایران به تبعیت و فرمانبری از امام خمینی (ره) رهبر علی‌الاطلاق انقلاب اسلامی که توانست با الهام از معارف و احکام اسلام ناب محمدی (ص) و مکتب تشیع، تلاش‌های انقلابی یک قرنی ملت ایران را به پیروزی برساند، با شور و شفع فوق‌العاده، علی‌رغم کاستی‌ها و مشکلاتی که به ویژه در یک سال قبل از پیروزی ایجاد شده بود، استقلال و آزادی مثبتی را در خود احساس کرده و ابراز شادمانی و خرسندی می‌کردند، و لسی در این میان اشخاص و گروه‌های سیاسی‌ای وجود داشتند که احساسشان این بود که به خواسته‌های خود دست نیافته و به حقوق سیاسی‌شان نرسیده‌اند. البته منظورشان دستیابی و قبضه کردن مقام‌های سیاسی و اداری کشور بوده است. آنها معتقد بودند که پیروزی انقلاب اسلامی، ثمره‌ی تلاش‌ها و مجاهدت‌های آنها بوده است که روحانیان مبارز و انقلابی به رهبری امام خمینی (ره) آن را مصادره به مطلوب کرده و حق آنها را ضایع کرده‌اند!

در حالی که جمله‌ی کارشناسان و نظریه‌پردازان سیاسی و اجتماعی داخل و خارج معتقدند: «انقلاب اسلامی ایران، انقلاب منحصر به هیچ قشر خاصی نبوده، بلکه یک انقلاب همه‌جانبه و متعلق به همه‌ی اقشار و توده‌های مردم ایران بوده است؛ لذا هیچ‌کس نمی‌تواند خود را مدعی مالکیت آن بداند.»

یکی از گروه‌ها و فرقه‌های سیاسی که خود را سهامدار در رهبری انقلاب



می‌دانست و خواهان به‌دست‌گیری قدرت، با خط‌مشی سیاسی و فرهنگی سازمانی که ملهم از اندیشه‌های التقاطی کمونیستی بود، سازمان مجاهدین خلق می‌باشد.

این گروهک مثل دیگر گروه‌های سیاسی و تروریستی به اهمیت ژئوپلیتیکی جنگل‌های شمال و در واقع دامنه‌های کوهستان بزرگ البرز که دارای پوشش‌های مناسب جنگلی و کوهستانی می‌باشد، واقف بوده است و به جنگل‌ها و کوه‌های شمال ایران به عنوان جبهه‌ی سومی برای مشغول کردن نیروهای نظامی و اطلاعاتی نگاه می‌کرد و برنامه‌ی حساب شده‌ای را برای آن تدارک دیده بود. در این نوشتار تلاش شده است به صورتی گذرا به تلاش‌های ضدانسانی و ضدانقلابی گروهک منافقین یا همان سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های سیاسی چپ اعم از مائوئیستی و لنینیستی در جنگل‌های شمال کشور و اقدامات مقابله‌ای سپاه در برابر این جریان ضدانسانی اشاره گردد.

هدف اصلی گروهک‌های سیاسی و معاند نظام، از بهره‌گیری از امکان «جنگل» درگیر کردن نیروهای نظامی و امنیتی کشور به‌ویژه سپاه پاسداران به عنوان «ضلع سوم جبهه‌ی نبرد با رژیم» بوده است.

آنها معتقد بودند که جبهه‌ی اول مناطق جنوبی و میانی است که نیروهای نظامی رژیم اعم از سپاه و ارتش را به دلیل گستردگی‌اش به خود مشغول کرده است. جبهه‌ی دوم، جبهه‌ی کردستان است؛ یعنی مناطق کردنشین کشور از آذربایجان غربی گرفته تا استان کردستان و استان‌هایی چون کرمانشاه و ایلام که از ابتدای انقلاب اسلامی نیروهای نظامی و انتظامی رژیم را به‌ویژه سپاه و ژاندارمری و ارتش و حتی نیروهای اطلاعاتی سپاه و وزارت را به خود مشغول داشته است؛ لذا جمهوری اسلامی قادر نیست که در جبهه‌ی سومی که در جنگل‌های شمالی کشور مبارزه‌ی خود را علیه رژیم آغاز کرده است، موفقیت‌های نظامی داشته باشد و حتی توان نظامی نیز ندارد. آنها می‌گفتند: ما می‌توانیم با ایجاد جبهه‌ی سوم در جنگل‌های شمال که نیروهای رژیم از مقابله و جنگیدن با نیروهای چریک عاجز هستند، عرصه را بر رژیم تنگ کرده و آخرین



ضربات را وارد کنیم.

این گروه‌های معاند اعم از سازمان منافقین و کمونیست‌هایی چون گروه چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)، گروه چریک‌های فدایی خلق شاخه‌ی ارتش آزادی‌بخش (گروه محمد حرمتی‌پور شوهر اشرف دهقان) و گروه کمونیستی و مائوئیستی اتحادیه کمونیست‌ها، گروه مائوئیستی رنجبران، گروه «راه کارگر» (اتحاد چپ) به رهبری حسن ماسالی و ... بنا به انتخاب استراتژی مبارزات جنگلی، خواهان آن بودند که با انتخاب جنگل به عنوان یک پایگاه و مکان امن، خود را برای نبرد با نیروهای نظامی و اطلاعاتی رژیم آماده سازند. آنها با طراحی‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که داشتند، قصدشان این بود که با انجام عملیات مختلف چون ترور نیروهای مؤثر و هوادار نظام در داخل شهرها، سرقت مسلحانه از بانک‌ها، تهاجم علیه پایگاه‌های بسیج و پاسگاه‌های ژاندارمری و ناامن کردن جاده‌های شهری و روستایی به‌ویژه نصب کمین و راه‌بندان‌های مکرر در جاده‌های خارج از جنگل، نفس رژیم را به شماره بیندازند.

با عنایت به موارد برشمرده فوق می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در انتخاب «جنگل» به عنوان ضلع سوم یا جبهه‌ی سوم درگیر کردن نیروهای نظام، دو نوع جریان فکری در میان گروه‌های محارب و ضدانقلاب، اعم از گروه التقاطی منافقین و گروه‌های کمونیستی و مائوئیستی وجود داشته است:

۱- جریان اوّل مثل اتحادیه کمونیست‌ها یا سربرداران، موقعیت جنگل و استقرار در آن را یک مسئله‌ی راهبردی دانسته و آنجا را به عنوان مرکز و پایگاه اصلی عملیات خود انتخاب کردند، ولی صحنه‌ی مبارزه و عملیات نظامی آنان در خارج از جنگل بوده است. این گروه بر اساس تز مائوئیستی خود هدف استراتژی مبارزاتی‌شان را به عنوان پایگاه حرکت توده‌ای و قیام دهقانان و روستاییان می‌دانستند و می‌گفتند: «دشمنان ما در شهرها هستند؛ لذا با آزادسازی روستاها، شهرها را محاصره و با تصرف آنها، یکی پس از دیگری منطقه‌ی شمال کشور آزاد خواهد شد.»

۲- جریان دوم مثل سازمان منافقین و تا حدودی اتحاد چپ همچون گروه



دراه کارگر» به رهبری حسن ماسالی، طبق طرح و برنامه‌های قبلی و با انتخاب تز و استراتژی «قیام مسلحانه‌ی توده‌ای» به صورت تاکتیکی وارد جنگل شدند و مکان «جنگل» را نقطه‌ی آغاز قیام خود اعلام کردند، تا به زعم خود در زمان موعود که قیام عمومی آغاز می‌شود، از جنگل رهسپار شهرها شده و مراکز حیاتی و حساس رژیم را متصرف و رهبری قیام توده‌ها را به دست گیرند. همین تری که منافقین مستقر در جنگل‌های غرب گیلان و عمدتاً جنگل‌های هشتر و طوالش را فریب داد و بدون هیچ‌گونه عکس‌العملی و گردن نهادن به دستورات بچه‌های اطلاعات سپاه، از جنگل به پایین کشیده شدند و با تحویل سلاح و سیانورهای خود بدون کوچکترین واکنشی تسلیم شدند.

متأسفانه به دلیل عدم دسترسی به اسناد و مدارک و پراکنده بودن آنها در آرشیوهای سپاه و وزارت اطلاعات آن‌گونه که بایست، نمی‌توان از جزئیات قضیه آگاهی داشت. این نوشته صرفاً با اتکای به محفوظات قبلی و یادداشت‌های پراکنده، گردآوری و تدوین گردیده است. امید است که فتح بهایی باشد برای دوستان و همکاران سابق، که فرصت سوزی نکرده و تا خاطره‌هایشان از ذهن مبارکشان زده نشده، تا حد ممکن به ثبت خاطراتشان بپردازند و از صحیفه‌ی دل و مغزشان به صفحه‌ی کاغذ انتقال دهند. بنابراین نمی‌توان به ضرس قاطع گفت، این نوشته خالی از عیب و نقص و اشتباه نیست، ولی همان‌طور که گفتم در حد بضاعت و توانایی، یکسری مطالبی را در خصوص جنایات گروه‌های محارب الحادی و التقاطی در جنگل‌های شمال ایران گردآوری نموده‌ام. حال تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

سیدابوطالب سیدمحمدی (سید مقداد)

بهار ۱۳۹۹

تبرستان
www.tabarestan.info



بخش اول
ماجرای
جنگل‌های شمال

تبرستان

www.tabarestan.info

درآمد

انقلاب اسلامی ایران برخلاف نظر مدعیان، انقلابی منحصر به فرد بوده و مسائلی چون شهادت طلبی، رهبری دینی، استکبارستیزی با الهام از نهضت عاشورایی سرور شهیدان عالم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و در واقع پرتوی از عاشورای حضرت سیدالشهدا در سال ۶۱ هجری قمری بوده است. خود حضرت امام (ره) در این خصوص فرموده است: «در انقلاب های دیگر طاغوتی می آید و طاغوت قبلی را برمی دارد و می گوید باید من باشم اینها هر دو طاغوت هستند. آن طاغوتی که می آید ولو اینکه آدم خوبی باشد به یک بعد از ابعاد انسان توجه دارد و آن بعد مادی است اما ما قیام لله کردیم. قیام لله برای همه ابعاد انسان است. انسان فقط یک موجودی نیست که فقط بخورد...» (سایت جوان آنلاین، ۹۴/۱۱/۲۵)

بنابراین انقلاب اسلامی ما، هدف اصلی و اساسی اش رشد و تعالی همه جانبه ی انسان ها بوده است، نه فقط بعد مادی آن و هدف از حکومت برخاسته از انقلاب اسلامی، هدایت انسان ها از ظلمت گمراهی، جهل و نادانی به «نور» بوده است.

به عبارت دیگر، انقلاب صرف انتقال قدرت از فرد یا دسته ای به فرد و دسته ای دیگر نبوده است و اهداف متعالی دیگر این انقلاب، گسترش احکام نورانی اسلام در جهان کفر و بربریت بر استقلال سیاسی از استکبار جهانی (استکبار شرق و غرب) حمایت و پشتیبانی از محرومان و مستضعفان جهان بوده است.

علیهذا یکی از گروه‌ها و فرقه‌های سیاسی که خود را سهامدار در رهبری انقلاب می‌دانسته و خواهان به‌دست‌گیری قدرت، با خط‌مشی سیاسی و فرهنگی سازمانی که ملهم از اندیشه‌های التقاطی کمونیستی بوده، سازمان مجاهدین خلق، بوده است. رهبران سازمان مجاهدین خلق از این که نتوانسته بودند نقش رهبری و محوری را در این انقلاب داشته باشند، ناراضی و ناخرسند بوده و نمی‌توانستند خود را با رهبری مسلم انقلاب هماهنگ و همراه ببینند. آنها معتقد بودند که در اندیشه‌ی استراتژیک سیاسی‌شان که رهبری انقلاب ایران بود، شکست خورده‌اند؛ لذا قصدشان بر این بوده است که این شکست را با اقداماتی سیاسی-نظامی به پیروزی رسانده و به قدرت برسند. رهبران سازمان مجاهدین خلق بر آن شدند تا با ایجاد تشکیلات نوین بر اساس شرایط و مقتضیات پس از پیروزی انقلاب و زنجیره‌ی سازمانی، عناصر و افراد انقلابی و پرشور را جذب سازمان نمایند. سازمان منافقین با ایجاد ستادهایی در سراسر کشور، یعنی در شهرها و بخش‌ها تحت عنوان «جنبش ملی مجاهدین» توانست افراد و جوانان پرشور و انقلابی را جذب و سازماندهی کند، به‌ویژه با راه‌اندازی گروه‌های نظامی در قالب «میلیشیا»^۱ زمینه را برای خیز نظامی و درگیری مسلحانه با حکومت اسلامی به رهبری امام خمینی آماده سازند. در واقع سازمان، مقصد و هدف اصلی‌اش ترویج روحیه تهاجمی و انقلابی برای تبدیل شور و

۱ - میلیشیا یا میلیس (به انگلیسی: Militia) به نیروی مسلحی گفته می‌شود که از شهروندان عادی تشکیل شده باشند. واژه شبه‌نظامی یک تعریف کلی از نیروهای به‌پاخاسته از مردم بومی همان منطقه و جنگ‌سالار است. اما در شرایط مختلف ممکن است کارآمدی دیگری نیز از خود بروز دهد. هدف از تشکیل این‌گونه نیروها در شرایط مختلف، متفاوت است، این نیروها می‌توانند به عنوان سرباز به جنگ‌ها اعزام شوند و در کنار سربازان دیگر برای کشور و یا هدفشان، نبرد مسلحانه انجام دهند. اما عموماً در سرزمین‌هایی که حکومتی نوپا دارند یا در شرف برپایی حکومتی جدید و متفاوت هستند، تشکیل شده و با هدف تقویت نیروی دفاعی تضعیف شده در اثر انقلاب، شورش و هرگونه بی‌نظمی متعاقب آن و برقراری نظم و امنیت در سطح شهرها و یا اجرای قوانین اضطراری یا خدمات شبه نظامی در مواقع اضطراری است و به این‌گونه نیروها مزد دائمی داده نمی‌شود و مدت خدمت رسمی ندارند. به این ترتیب، شبه‌نظامیان می‌توانند به صورت نمونه‌های مسلح یا غیرنظامی باشند. (ویکی پدیا)



شعور انقلابی مردم به روحیات سازمانی و تشکیلاتی خود بوده است. سازمان منافقین قصدش در تبلیغات گسترده این بود که به مردم به ویژه افراد محروم روستایی تفهیم و حُقه کند که حکومت جدید، یک حکومت انقلابی نبوده و حکومتی رفرمیستی بوده و هیچ چیز عوض نشده است و شرایط و وضعیت زندگی روستاییان و محرومان هیچ تغییری نخواهد کرد! آنها با این کار می‌خواستند زمینه را برای مبارزه‌ی مردم با نظام اسلامی فراهم کنند و با القاء این موضوع که انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی و روحانیان طرفدار و تابع رهبری آن حضرت نتوانسته با ظلم و ستم حاکم بر جامعه، مبارزه‌ی واقعی کند و شکست خورده است! بر آن شدند تا با ایجاد سیستم‌های هوادار سازمان تحت عنوان «میلشیا» با طرفداران نظام و حزب الهی‌ها، که از آنها به عنوان چماقداران و طرفداران حزب جمهوری اسلامی یاد می‌کرد، روحیه‌ی درگیری در فاز سیاسی و بعد هم در فاز نظامی را فراهم نماید. به طور مثال، با مظلوم‌نمایی؛ به این طریق که نیروهای سازمان، هر روز باید کتک می‌خوردند تا مردم عادی را نسبت به مظلومیتشان جلب نمایند!

ماجرای جنگل‌های شمال

وقتی مسعود رجوی به عنوان رهبر سازمان مجاهدین خلق در تاریخ ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۸ به رشت آمد و آن سخنرانی پرشور را در ورزشگاه تختی آن شهر ایراد کرد و به ویژه از جنگل و سردار جنگل «میرزا کوچک‌خان جنگلی» یاد کرد و شعر «تو چقدر جنگله خوسی مردم واسی، خسته نبوسی، می‌جان جانانسا، تره گومه میرزا کوچک‌خان» را خواند، در واقع استارتی بود از هدف راهبردی و استراتژیک سازمان، در خصوص جنگل؛ ضمن آنکه سازمان مجاهدین خلق همواره از یک عقده‌ی حقارت پنهانی که در رقابت با سازمان چریک‌های فدایی خلق در خصوص جنگل و مبارزات جنگلی رنج می‌برد و یک خلأ اساسی در سیستم سازمانی‌اش احساس می‌کرد؛ لذا دنبال آن بود که در موقعیت‌های پیش آمده،

این استراتژی را به جریان بیندازد. سازمان مجاهدین خلق مثل دیگر گروه‌های سیاسی و تروریستی به اهمیت ژئوپلیتیکی جنگل‌های شمال و در واقع دامنه‌های کوهستان بزرگ البرز که دارای پوشش‌های مناسب جنگلی و کوهستانی می‌باشد، واقف بوده است. مضافاً بر آن که دریای خزر که از آن به دریای مازندران یا دریای کاسپین و دریای قزوین یاد می‌شود، وجه مکمل اهمیت سوق الجیشی و استراتژیکی به حساب می‌آمده و جنگل‌ها و کوهستان‌های شمال چه گیلان و چه مازندران و گرگان به عنوان یک مرز و میوار مستحکم طبیعی و نفوذناپذیر در ادوار مختلف تاریخ مطرح بوده است. این وجه تمایز طبیعی منطقه‌ی شمال، یعنی ویژگی جغرافیایی منطقه (جنگل و کوه و دریا)، موجب استقلال نسبی مردم و شکل‌گیری قیام‌های محلی مردمی در طول تاریخ ایران شده است.

علیهذا اهمیت موقعیت استراتژیکی جنگل‌های شمال را باید به دلیل موقعیت مناسب پدافندی آن دانست؛ چرا که جنگل‌ها و کوه‌های شمال ایران، به دلیل ویژگی‌های منحصربه‌فرد و جغرافیایی‌اش سبب شده است:

۱- هر گونه جابه‌جایی و آرایش نیروهای چریک از دید دشمن پنهان مانده و از لحاظ استتار و اختفاء بهترین عارضه به حساب می‌آیند. این ویژگی حتی می‌تواند رصدهای هواپیماهای شناسایی و بمب‌افکن را ناکام و ناموفق بنماید و در واقع نقل و انتقال و تردهای نیروهای نظامی و چریکی در اختفاء و بدون وارد آمدن ضربات اساسی صورت می‌پذیرد.

۲- استقرار یا انتقال نیروهای چریکی و نظامی در داخل جنگل‌ها و کوه‌های شمال، علی‌رغم پدیده‌ی «دریا»، می‌تواند هرگونه شناسایی، استقرار و جابه‌جایی نیروهای چریک و نظامی را از دید نیروهای مستقر در ساحل دریا مخفی سازد.

۳- فرض بر آنکه نیروهای مهاجم ساحلی و دشت بتواند در مواقعی بر مناطقی از جنگل و کوه دست پیدا کنند، ولی به دلیل تراکم و وسعت

این جنگل‌ها، مانع اساسی برای جلوگیری از توفیقات و باعث زمین‌گیر شدن نیروهای دشت و ساحل و ادامه‌ی تهاجمات آنها خواهد شد و در واقع یک مانع اساسی و بازدارنده به حساب می‌آید. لازم به یادآوری است که جنگل‌ها و کوهستان‌های استان‌های شمالی ایران، به دلیل تراکم و دارا بودن پوشش‌های جنگلی و کریدورهای سخت و راه‌های صعب‌العبور، دستیابی و راهیابی و خارج شدن نیروهای مهاجم را دچار مشکل ساخته و سبب سردرگمی و سرگردانی آنها خواهد شد. در حقیقت، این عوامل ممتاز و شاخص کوه‌ها و جنگل‌های بکر شمال باعث شد که گروه‌های مخالف و برانداز نظام جمهوری اسلامی ایران، اعم از گروه‌های معاند چپ، همچون چریک‌های فدایی خلق، اتحادیه کمونیست‌ها و گروه تروریستی رنجبران و دست آخر سازمان تروریستی مجاهدین خلق، جنگل‌های شمال به ویژه جنگل‌های گیلان و مازندران را به عنوان یکی از پایگاه‌های استراتژیک خود در مبارزه علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران برگزینند.

لذا با آمدن مسعود رجوی به رشت، کارشناسان اطلاعاتی و امنیتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سپاه‌های ناحیه گیلان و مازندران (اگرگان جزو مازندران محسوب می‌شده است)، جملگی بر این نظر بودند که رهبران سازمان مجاهدین خلق، نگاه اساسی و اصلی به جنگل به عنوان یک پایگاه راهبردی مبارزاتی علیه نظام اسلامی ایران داشته و حکایت از ایجاد یک محور مبارزه می‌کند. آنها بر این عقیده بودند که این تفکر «بهره‌گیری از پایگاه جنگل» یک تفکر خلق‌الساعه و بدون برنامه‌ریزی نبوده و قطعاً دشمنان داخلی نظام با بهره‌گیری از تفکرات گروه‌های چریکی خارجی و تجربیات آنها، در جنگل‌های شمال اقداماتی خواهند داشت.

در سال‌های اولیه دهه ۶۰ و مشخصاً سال ۶۰، ۶۱ و ۶۲، سازمان مجاهدین خلق با شناسایی مناطق پایگاهی، گروه‌های مکان‌یاب خود را با همراهی بلدچی‌های بومی در قالب کوهنوردان و جنگل‌نوردان، به مناطق کوهستانی و

جنگلی منطقه شمال گسیل داشت و ضمن آشنایی با جغرافیای منطقه و شناسایی آداب و رسوم ساکنان بومی آن و همچنین شناسایی راه‌های ماشین‌رو و مال‌رو به جمع‌آوری اطلاعات پرداخت و این چیزی نبود که از دید نیروهای ما پنهان مانده باشد. لذا سپاه شهرهای دارای جنگل و کوه، یکی از برنامه‌های اساسی‌شان ردزنی و شناسایی دسته‌های اعزامی سازمان بوده است.

در واقع ما در این زمینه با توجه به هم‌راهی و هم‌رأیی مردم با نظام جمهوری اسلامی ایران موفق‌تر از دشمن بودیم. نیروهای دشمن به دلیل نداشتن محل‌ها و پوشش‌های مناسب شغلی و نامأنوس بودن فضای منطقه برای آنها، بسیار ضعیف‌تر از نیروها و عوامل ما نشان می‌دادند. رهبری سازمان منافقین همانند گروه‌های تروریستی معاند چپ، جغرافیای طبیعی و انسانی مناطق جنگلی و کوهستانی شمال ایران را برای جنگ‌های چریکی مناسب می‌دانستند.

البته سازمان منافقین مانند گروه‌های کمونیستی معاند، صرفاً قصد اعلام موجودیت در جنگل و آغاز یک مبارزه‌ی طولانی با نظام جمهوری اسلامی را در سر نداشت، بلکه می‌خواست از جنگل به عنوان پناهگاه نیروهای عملیات چریکی شهری استفاده کند؛ ولی همان‌طور که بیان شد گروه‌های کمونیستی ضدانقلاب و معاند نظام، معتقد بودند پس از اعلام موجودیت در جنگل‌ها خود را برای مبارزه‌ی طولانی با حکومت اسلامی، نیروهای انقلابی به ویژه جوان‌ها، به تدریج و گروه‌گروه به آنها پیوسته و به آموزش‌های لازم چریکی خواهند پرداخت. با این اقدام، جنبش‌های چریکی گسترده‌تر خواهند شد. یعنی زمانی که سازمان چریکی، به توانمندی‌های لازم نظامی و چریکی دست یافت، به زعم خود اقدام به آزادسازی مناطق کشور اعم از شهرها، بخش‌ها و روستاها می‌نماید. با این کار، یعنی با آزاد شدن چند شهر و روستا، جنگ جبهه‌ای آغاز خواهد شد. پس از آن، نیروی چریک خواهد توانست پس از یک مبارزه‌ی شدید، کشور ایران را از دست رژیم جمهوری اسلامی آزاد کرده و یک اقتصاد پایدار را در سطح کشور به وجود بیاورد!

همان‌گونه که در سطور پیشین یادآور شدیم، سازمان مجاهدین خلق که خود را از مهم‌ترین و بزرگترین گروه‌های سیاسی محارب و معاند علیه نظام جمهوری اسلامی می‌دانست، علی‌رغم ادعای ظاهری‌شان، از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، از خط‌مشی مسلحانه در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران پیروی می‌کرد و از همه جوانب برای دریافت سهم خود از انقلاب اسلامی بهره می‌گرفت. یعنی دنبال موقعیت مناسب برای شروع و اجرای فاز مسلحانه بوده است. این سازمان التقاطی که بر اساس اعتقادی، یک جریان ناسالم و با چاشنی کمونیستی به عنوان یک گروه مذهبی محسوب می‌شد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به سرعت اقدام به ایجاد تشکیلات متعدد در سراسر کشور به ویژه در مناطق شهری و روستایی شمال کشور نموده و تلاش‌های گسترده‌ای را برای جذب و آمادگی نیروهای جوان، برای مقابله مسلحانه با نظام نوپای جمهوری اسلامی نمود.

البته در ابتدا سازمان مجاهدین نیم نگاهی هم به همراهی با نظام داشت؛ به این خاطر رهبر سازمان «مسعود رجوی» را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری برگزیدند و در انتخابات مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی محلی اعم از استان، شهرستان، بخش و روستا، حضور فعالانه‌ای را آغاز کردند. ادعای ظاهری و اعلام شده‌ی سازمان، «حمایت از ارزش‌های انقلاب» بوده، ولی در باطن و هدف غایی‌شان، نفوذ در ارکان نظام و پیشبرد اهداف سازمانی بوده است. رهبران سازمان با توجه به خط‌مشی ایدئولوژیکی‌شان که یک جریان التقاطی بوده است، از همان ابتدا درصدد زاویه پیدا کردن با انقلاب و رهبران نظام، از جمله حضرت امام خمینی (ره)، رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی بودند؛ چون دقیقاً بر این امر واقف بودند که هیچ‌گاه رهبری انقلاب حاضر به مباحثات و کنار آمدن با این جریان التقاطی و دیگر جریانات التقاطی و معاند نخواهند بود؛ لذا برای تحقق استراتژی «ورود مسلحانه»، مبارزه علیه نظام را زمینه‌سازی می‌کردند.

از آنجا که پوشش گیاهی منطقه شمالی کشور و مشخصاً جنگل‌های گیلان که در دامنه‌ی کوه‌ها و تپه‌ها قرار داشته و یا در اطراف شهرهای ساحلی دریای خزر واقع شده‌اند، پوشیده از درختان انبوه بوده که در زمین مسطح یا ارتفاعات پست و ارتفاعات کوهستانی و صعب‌العبور می‌باشد، چنان‌که در سطور پیشین بیان شد، سازمان مجاهدین خلق استراتژی مبارزه در جنگل را آغاز نمود.

یکی از استراتژی‌ها و راهکارهای منافقین در راستای استراتژی‌های دیگرش، همانند جنگ شهری، انجام ترورهای کور و گزینشی با هدف ایجاد رعب و وحشت و خالی کردن دل‌های مؤمنان به انقلاب، با به قتل رساندن رهبران و مسئولان مؤثر در نظام و به قول خودش سرپنجه‌ها و استوانه‌های نظام، مثل ائمه‌ی جمعه و جماعات تأثیرگذار امثال آیات عظام قاضی طباطبایی، سیداسدالله مدنی، سیدعبدالحسین دستغیب، شیخ محمد صدوقی، شیخ عطاءالله اشرفی اصفهانی، شیخ صادق احسان‌بخش و رؤسای قوه مجریه و مقننه و نمایندگان مجلس و اعضای حزب جمهوری اسلامی بوده است. سازمان گمانش بر این بود که نظام با زدن این عناصر مؤثر، تهی شده و مردم نقطه اتکاهای خود را از دست می‌دهند، یا با زدن شهید بزرگوار آیت‌الله قدوسی هم یک انتقام سختی از قوه قضاییه به خاطر اعدام تروریست‌های منافق در زمان دادستانی کل ایشان می‌گیرند و هم یاری از یاران امام را از صحنه خارج می‌سازند.

مضافاً بر این، سازمان خیال می‌کرد با ترور عناصر حزب‌اللهی و طرفدار نظام (مردم کوچه و بازار) صحنه را از وجود ملت خالی می‌کنند. غافل از آن که با شهادت هر فرد حزب‌اللهی، ده‌ها حزب‌اللهی پرانرژی‌تر وارد صحنه می‌شدند.

به این ترتیب سازمان در استراتژی‌های جنگ خیابانی (جنگ چریکی شهری) و ترورهای سرپنجه‌های نظام، طرفی نبسته و برعکس با رویگردانی دسته‌جمعی و تهاجمات گسترده‌ی حزب‌اللهی‌های طرفدار نظام علیه موجودیت سازمان، مواجه گردید؛ ضمن آن که فشارهای اطلاعاتی - امنیتی نیروهای سپاه، کمیت، دادستانی و مهم‌تر از همه اطلاعات مردمی و بسیج ۲۰ میلیونی که

موجب هدم سازمان از لحاظ نیرویی و تشکیلاتی گردید و این موضوع رهبری سازمان را وادار کرد که استراتژی و به قولی تاکتیک حضور در جنگ‌های شمال را زودتر از موعد اجرا نماید؛ یعنی شرایط و وضعیت پیش آمده برای سازمان در شهرها، عرصه را بر آنها تنگ کرده و بنابراین انتخاب جنگل را به عنوان یک پناهگاه در دستور کار خود قرار داده و در واقع از جنگل به عنوان گشودن جبهه‌ای موازی شهر، بهره‌گیری نموده و فشار امنیتی و ضدجریک را از روی نیروهای تشکیلات شهری کم نمایند.

بعضی از کارشناسان امنیتی و اطلاعاتی سپاه، اعتقادشان بر این بوده است: رهبران سازمان مجاهدین خلق به واسطه تنگ شدن عرصه فعالیت سازمانی در شهرهای کشور و وارد آمدن فشار امنیتی و اطلاعاتی، از سوی سپاه و جریان‌ات همسو و کشته شدن و یا به اسارت در آمدن تعداد زیادی از اعضا و نیروهای شاخص و مؤثر سازمان، خروج اعضا و کادرهای سازمان از کشور و پناهنده گردیدن آنها به عراق و بعضی از کشورهای اروپایی و همین‌طور آمریکا، بخشی از بدنه‌ی سازمان و اعضای باقی‌مانده در کشور، وارد فاز جدید مبارزه با نظم، یا گشودن «جبهه‌ی جنگل» شدند. البته هدف عمده‌ی آنها بقا و حیات تشکیلات و نیروهای هوادار سازمان بوده است، که توانستند با کمک عناصر و هواداران بومی خود در شمال، برای در امان ماندن از ضربه‌ی تشکیلاتی در پیدا کردن مناطق امن و پناهگاه‌های مطمئن، جنگل‌های شمال را برگزینند.

در این رابطه و در آغاز کار، نیروهای نظامی سازمان که در جنگ‌های شهری تجربیاتی در زمینه‌ی ترور و سرقت و انفجارات و تخریب داشتند، در روستاها و مناطق حاشیه‌ی جنگل (مناطق غیرعمق) با لجاره کردن خانه‌های مناسب و امن مستقر شده و در محل با پوشش بومیان منطقه، در عملیات‌های شهری ترور افراد حزب‌اللهی و بسیجی، سرقت مسلحانه از بانک‌ها، برقراری تماس‌ها و ارتباطات تشکیلاتی شرکت می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان از استقرار نیروهای منافق در روستاهای اطراف جنگل «امامزاده هاشم رشت»، روستاهای جنگلی «پره‌سر» و «چوهر» و «آرده» از توابع «هشتپر» و «طوالش»

و یا «رامسر» و «قائم‌شهر» نام برد.

البته باید گفت: سازمان به جز چند مورد مشخص در آن شهرها، توفیقات مؤثری نداشته و عملاً با طوق امنیتی که سپاه بر سر راه‌شان گسترانده بود، مجبور شدند به عمق و داخل جنگل‌ها پناه برده و از استراتژی حضور در جنگل‌ها برای بهره‌گیری در آینده برای اسقاط نظام جمهوری اسلامی ایران استفاده نمایند.

با عنایت به موارد برشمرده در صفحات پیشین، در خصوص ویژگی‌ها و تناسب‌های جنگل‌ها و کوهستان‌های شمال برای مبارزات پارتیزانی و چریکی، کوه‌ها و جنگل‌های استان گیلان نیز وجوه مشترکی با دیگر مناطق کوهستانی و جنگلی شمال کشور داشته است، مضافاً بر اینکه جنگل‌های گیلان به دلایلی چون پیشینه‌ی مبارزات ضدحکومتی و جنگ‌های پارتیزانی و چریکی، از اهمیت ویژه و تقریباً مسبوق به سابقه و تجربه شده، برخوردار بوده است. جریان‌اتی چون جریان «قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی» علیه حاکمان مستبد وقت (پهلوی اول) که بنیان یک حکومت اسلامی در منطقه‌ی گیلان را تدارک دیده بود و همچنین جریان چریک‌های فدایی خلق که توسط عده‌ای از مبارزان اعم از بومی منطقه و غیربومی با خط‌مشی کمونیستی در جنگل‌های سياهکل انجام گردید، تقریباً یک آمادگی ذهنی و روانی در بین مردم گیلان پدید آورده بود. ویژگی‌های منطقه، سبب ذهنیتی خیال‌پردازانه در ذهن رهبران و اعضای گروه‌های چپ و التقاطی شده بود که با بهره‌گیری از مناسبات ارضی جنگل‌ها و کوه‌های گیلان می‌توان به سبک گروه‌های مائوئیستی و مارکسیستی، با شروع مبارزه از جنگل، زمینه را برای سقوط حاکمان مرکزی و به دست گرفتن دیگر شهرها و استان‌های کشور فراهم ساخت!

همان‌گونه که گفته شد سازمان مجاهدین خلق، به جنگل‌ها و کوه‌های شمال ایران به عنوان جبهه‌ی سومی برای مشغول کردن نیروهای نظامی و اطلاعاتی نگاه می‌کرد. با توجه به حضور مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق در سال‌های اولیه انقلاب در رشت و سخنرانی مهیج و پرشور وی در

استادیوم ورزشی آن، گمان می‌رفت که سازمان اهمیت ویژه‌ای برای استفاده از موقعیت جنگل‌ها و کوهستان‌های استان گیلان قائل گردد و برنامه‌ی حساب شده‌ای را برای آن تدارک دیده باشد.

پس از سرکوب جریان سازمان در شهرهای استان و کشف خانه‌های تیمی و به دست آمدن اسناد درون‌گروهی بی‌شمار از آنان و کشته و معدوم شدن صدها تن از کادرها، اعضا و هواداران آنها، تنها راه برای بقای نیروهای سازمان، پناه بردن به جنگل بود تا ضمن خارج شدن از زیر ضربه نیروهای اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی، برای تجدید سازمان و تشکیلات آن برای روز مبادا اندیشه کنند.

ضربه‌ی مؤثری که به تشکیلات سازمان در جریان کشف و انهدام خانه تیمی «چله‌خانه‌ی رشت» وارد آمد، موجب رو شدن برنامه‌های سازمان گردید و سبب شد که سازمان در بردن نیروهایش به جنگل‌ها و مناطق حاشیه‌ی جنگل سرعت بخشد.

کشف خانه‌ی تیمی مهم سازمان در یکی از روستاهای جنگلی حاشیه‌ی امامزاده هاشم رشت که از یک خلبان هوانیروز ارتش اجاره کرده بودند و کشته شدن ۱۸ تن از کادرهای مهم نظامی و تشکیلاتی سازمان و بحث سرکوب نیروهای منافق در جنگل‌های رامسر (خط‌حدّ بین گیلان و مازندران) باعث شد که مبارزه‌ی خود را تا جنگل‌های رحیم آباد رودسر امتداد دهند.

به موازات ورود و استقرار نیروهای وابسته به سازمان مجاهدین خلق و اقدامات ناجوانمردانه‌ی آنها علیه ملت ایران، از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منطقه ۳ گیلان و مازندران و گلستان قرارگاهی در حد یک تیپ با نام مبارک «حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام» و به فرماندهی سردار شهید «حاج حبیب‌الله افتخاریان» معروف به «برادر ابوعمار»، ایجاد و متعاقب این اقدام، یک قرارگاه فرعی و مقدم نیز در منطقه‌ی «چوکای تالش» راه‌اندازی گردید. با ایجاد این قرارگاه فرعی، قرار بر این شد که برای مبارزه با گروهک‌های الحادی و التقاطی در جنگل‌های استان گیلان، قرارگاه چوکا مرکز و محور اصلی مبارزه قرار

گیرد و کلیه نیروهای دخیل در مبارزه (سپاه، بسیج، هوانیروز و ژاندارمری) به این قرارگاه مأموریت یافته و سازماندهی کردند. با مأموریت یافتن نیروهای وابسته به قرارگاه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در چوکا، کار برخورد اطلاعاتی و نظامی با کادرهای نظامی گروهک‌ها، در شهرهای حواشی جنگل‌های گیلان آغاز گردید. در مورد ابتدا و انتهای مأموریت این قرارگاه گفته شده است که دقیقاً تاریخ ایجاد این قرارگاه بهمن ماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی و پایان کار آن اسفندماه ۱۳۶۲ بوده است.



تبرستان
www.tabarestan.info

درآمد

در این نوشتار تلاش شده است به صورتی گذرا به تلاش‌های ضدانسانی و ضدانقلابی گروهک منافقین یا همان سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه‌های چپ‌الاحادی در جنگل‌های استان گیلان و اقدامات مقابله‌ای سپاه در برابر این جریان ضدانسانی اشاره گردد. البته درج نام جنگل‌های رامسر و تنکابن که از لحاظ تقسیم‌بندی جغرافیایی مربوط به استان مازندران است، به خاطر اشتراکات مرزی جنگل‌های گیلان و مازندران، اشتراکات عملیاتی و تمرکز فعالیت‌های مزبور در غرب گیلان، در این فصل آمده است.

سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های کمونیستی همسو، سازماندهی نیروها در مناطقی چون آستارا، هشتپر، رضوانشهر، پره‌سر، ماسال، انزلی، خوشابهر، شفت، فومن، سیاهکل و رودسر، فعالیت خود را در جنگل‌های استان گیلان آغاز کردند. سازمان منافقین با ایجاد یک محور و مرکز اصلی، شخصی به نام «عطاءالله روشنی» را به عنوان فرماندهی کل جنگل انتخاب نمود که بعدها عناصری چون «مرتضی مثنی» و «مهندس محمد مقدم رامسری» به عنوان فرماندهان مرکز نفاق در جنگل به آن پیوستند.

طبق اسناد و دست‌نوشته‌های به دست آمده و اظهارات عناصر دستگیرشده، مسئولیت و فرماندهی جنگل‌های آستارا را شخصی به نام «بهنام مهران‌پور»، شفت و فومن را شخصی به نام «حسین خوشحال»، و هشتپر را «حمید عباسی»، رودسر را «کورش (مجید بازگونه)» اهل شیخانبر لاهیجان و انزلی را شخصی

به نام «عباس»، رضوانشهر را منافق معدوم معروف «عابدین ساجدین»، پره‌سر را «علی صالحی»، ماسال و شاندرمن را «منصور عباسی» و بعداً «شجاعت بلالی» و خوشابر را «ابراهیم معصومی» و پونل (از توابع رضوانشهر) را «نظام‌الدین عنقای» و مسئولیت سه محور رضوانشهر، پره‌سر و ماسال و شاندرمن را شخصی به نام «پرویز واحدی» بر عهده داشته‌اند.

تاریخچه ورود منافقین به جنگل‌های استان گیلان

طبق مطالب مندرج در یادداشت‌های پراکنده‌ی شخصی اینجانب، اگرچه نمی‌توان تاریخ دقیقی برای ورود تروریست‌های منافق و گروه‌های ملحد در جنگل‌های گیلان ذکر کرد، ولی در کلیات قضیه، می‌توان گفت همزمان با شروع فاز مسلحانه در شهرها، طرح استفاده از جنگل و خانه‌های تیمی حواشی شهرهای جنگلی در دستور کار سازمان قرار گرفت؛ یعنی همزمان با ورود به جنگ مسلحانه در شهرها که در سی‌ام خردادماه ۱۳۶۰، بخشی از نیروهای سازمان که دوره‌های جنگ پارتیزانی و جنگ چریک شهری را در مقاطع مختلف دیده بودند، به دستور رهبری سازمان، وارد مناطق امن جنگلی شدند. به عنوان نمونه می‌توان به گزارش‌هایی در خصوص محور جنگلی غرب گیلان، یعنی مناطق جنگلی هشتر و طوالش و بخش‌های تابعه‌ی این شهرستان مثل پره‌سر، رضوانشهر، ماسال و شاندرمن استناد کرد که ذیلاً فهرست‌وار به آنها پرداخته می‌شود:

۱- تهاجم مسلحانه منافقین رضوانشهر به پایگاه بسیج رضوانشهر در ساعت هشت و نیم شب مورخه ۱۳۶۰/۰۳/۳۰، یعنی همزمان با شروع فاز مسلحانه سازمان در تهران. در این ساعت تعدادی از عناصر مسلح بومی سازمان نفاق به صورت مسلحانه به ساختمان بسیج رضوانشهر حمله‌ور شدند. آنها قصد داشتند با تصرف پایگاه بسیج به خلع سلاح نیروهای بسیجی مستقر در پایگاه، پرداخته و ضمن به اسارت در آوردن و کشتن نیروهای بسیجی، ساختمان را به آتش بکشند. این اقدام تروریست‌ها، با مقاومت جانانه‌ی بسیجیان مستقر در پایگاه

مزبور، ناکام ماند. ضمن آنکه با تقویت نیرویی از سوی سپاه و اعزام ۸ تن از نیروهای سپاه پاسداران دو تن از مهاجمان منافق زخمی و ۹ نفر هم دستگیر شدند و ۵ تن از نیروهای مهاجم نیز متواری گردیده و به داخل جنگل پناه بردند. لازم به یادآوری است همزمان با این تهاجم مسلحانه به پایگاه بسیجیان رضوانشهر، تیمی از نیروهای منافقین به تعداد ۶ نفر با مردم حزب اللهی و طرفدار نظام «شهر پره‌سر» درگیر شدند که با مقاومت مردم، امکان دستیابی به اهدافشان که کشتار مردم بود، فراهم نگردید.

بنا به گزارش دریافتی، دو تن از نیروهای مأمور بسیجی را که از رشت به پره‌سر آمده بودند، به گروگان گرفته و ضمن آزار و شکنجه‌ی شدید، قصد انتقال آنها را به داخل خانه‌های تیمی و امن خود داشتند که بسیجیان مذکور توانستند از جنگال آنها رهایی یابند.

۲- پرتاب بمب‌های دستی (سهراهی)، کوکتل مولوتف و نارنجک‌های دستی، به خانه‌های شیعیان ساکن پره‌سر و آتش زدن حداقل ۲۰ دستگاه خانه‌ی شیعیان و حزب‌اللهی‌های منطقه.

۳- پرتاب بمب‌های آتش‌زا از نوع کوکتل مولوتف و سهراهی و نارنجک به سمت خودروهای دولتی و نهادهای انقلابی و خانه‌های افراد حزب‌اللهی در شهرهای ماسال، شاندرمن، پره‌سر، رضوانشهر و شهرستان هشتپر و طوالش.

۴- عملیات تهاجمی نیروهای سپاه در منطقه‌ی جنگلی و ییلاقی «برن» از روستاهای شهرستان هشتپر و طوالش، در غروب روز هشتم تیرماه ۱۳۶۰ و دستگیری ۴ تن از نیروهای زبده‌ی سازمان منافقین در جنگل‌های غرب استان به نام‌های «حلاج‌پور»، «سیاه شفیعی»، «حسین ثنائی» و «سیروس کوهگردی»؛ این عملیات در داخل خانه‌ای متعلق به منافق «سیروس کوهگردی» بوده است که به عنوان پایگاه جنگلی سازمان مورد استفاده قرار می‌گرفت. نیروهای پاسدار در همان دقایق اولیه‌ی تهاجم، توانستند این چهار تن را دستگیر و با زدن دستبند قصد خارج ساختن آنها از منطقه را داشتند که با جوسازی‌ها و

سروصداهای زیاد خانواده‌های دستگیرشدگان منافق، تعدادی از مردم و ساکنان محل، با درگیر شدن با برادران عملیاتی سپاه، آنها را از دست برادران رها ساخته و به عمق جنگل‌ها هدایت می‌نمایند.

۵- ترور بخشدار «پره‌سر» به نام شهید بزرگوار «نصیب بخشنده» در ۶۰/۵/۲۸ توسط دو نفر منافق که در این رابطه «کورش رضوانی» تروریست معروف منطقه که شهردار رضوانشهر بود، دستگیر و در پایگاه انقلاب اسلامی رشت محکوم به اعدام و حکم در مورد وی اجرا گردید. البته از منافقین شاخص جنگل‌های پره‌سر، رضوانشهر، ماسال و شاندرمن می‌توان به افرادی چون «خالصی»، «محمدپناه»، «موسوی‌ها»، «سیروس کوهگرد»، «شجاعت بلالی»، «اصلانی‌نیا»، «مهران صفوی»، «عزیز هزیر» و «بهرام عاشوری» اشاره کرد. این افراد تجربه‌ی زیادی در درگیری‌های شهری در فازهای سیاسی و نظامی سازمان داشتند و در واقع می‌توان گفت افراد یاد شده از فعال‌ترین و باتجربه‌ترین تروریست‌های مستقر در پایگاه‌های جنگلی منطقه هشتر و طوالش و بخش‌های تابعه‌ی این شهرستان و شهرستان صومعه‌سرا (ماسال و شاندرمن) بودند. این افراد ضمن داشتن محورها و پایگاه‌های مستقل در حوزه‌های عملیاتی‌شان، از لحاظ لجستیک و تدارکات و همچنین پشتیبانی‌های عملیاتی، یکدیگر را پوشش می‌دادند و با هم ارتباط تشکیلاتی داشتند.

۶- شناسایی و ترور افراد بسیجی، سپاهی و حزب‌اللهی شهرها و روستاهای منطقه‌ی غرب گیلان و آتش زدن خانه‌ها در سطح گسترده و ناامن کردن منطقه با اقدامات تبلیغاتی و روانی و ایجاد رعب و وحشت برای ساکنان طرفدار نظام و انقلاب در آن منطقه.

۷- طبق گزارش دریافتی تعدادی از نیروهای بسیجی که برای جنگل‌گردی به روستاها و مناطق جنگلی رفته بودند، در موقع بازگشت توسط پدر و مادر عروس و داماد برای صرف ناهار در روستای «ارده» دعوت شدند. این اقدام خانواده‌ی عروس و داماد باعث شد که منابع منافقین، به نیروهای سازمان مستقر در جنگل اطلاع داده و آنها با اعزام تیمی به آن منطقه پدر و

مادرِ عروس و داماد را اسیر کرده و در جلوی دیدگان مردم منطقه تیرباران نموده و به قتل برسانند. این اقدام سازمان اگرچه تا مدتی توانست جوّ رعب و وحشت را در منطقه حکمفرما سازد، ولی باعث گردید که مردم به سُبُعیت و ناجوانمردی آنها پی برده و در انهدام تشکیلات جنگلی سازمان رغبت و اشتیاق شدیدی نشان داده و همکاری‌هایی را با نیروهای بسیج و سپاه آغاز نمایند. از این تاریخ به بعد گزارش‌های مردمی علیه منافقین فزونی یافت و نیروهای قرارگاه ابوالفضل (ع) سپاه موفق شدند ضربات سختی را به نیروهای نفاق وارد سازند.

الته تعدادی از نیروهای سازمان به شهرهای اطراف فرار کرده و در خانه‌های تیمی و یا درگیری‌های خیابانی کشته شدند. به عنوان نمونه می‌توان به فرمانده نیروهای جنگلی سازمان مستقر در جنگل‌های رضوانشهر به نام «عابدین ساجدین» اشاره داشت که این فرد به همراه یک زن و مرد منافق به نام «مریم خراسانی» و «اسلام کریم حاصلی» در یک شب بارانی در حالی که به صورت گمنام و مسافر در داخل یک دستگاه خودروی ژیان نشسته بودند، به صورت اتفاقی در یک ایست و بازرسی سپاه در جاده‌ی رشت-انزلی، دستگیر و مقادیری اسناد درون‌گروهی و چند قبضه کلت به همراه داشتند و هر سه در دادگاه انقلاب اسلامی گیلان به اعدام محکوم شده و تیرباران گردیدند.

لازم به یادآوری است سازمان مجاهدین پس از شکست و فروپاشی نسبی در ماه‌های اولیه در جنگل‌های غرب گیلان، امید زیادی به «عابدین ساجدین» بسته بود، لذا این فرد را به عنوان مسئول جنگل‌های رضوانشهر، پره‌سر و ماسال انتخاب و فرماندهی قرارگاه مرکزی جنگل را نیز به فردی به نام «پرویز واحدی» سپرده بود. این دو تن با توجه به شناختی که از مناطق جنگلی منطقه داشتند و همین‌طور شناختی که از نیروهای هوادار سازمان در شهرهای جنگلی غرب گیلان داشتند، توانستند ضمن بازسازی تشکیلات و جذب هدایت تعدادی از هواداران سازمان به داخل جنگل، تا حدودی اوضاع را به حالت اولیه برگردانند، ولی دستگیری اتفاقی و سپس اعدام «ساجدین

عابدین، ضربه‌ی سختی را به اندام تشکیلاتی سازمان در جنگل‌ها و روستاهای کوهستانی منطقه وارد ساخت.

جالب اینجاست که نگارنده‌ی سطور، خود بازجویی این منافق را بر عهده داشت و هرچه از وی در مورد جنگل سؤال می‌کرد، هیچ پاسخی نمی‌داد؛ ولی چون سلاح و اسناد درون‌گروهی کشف شده از وی مبنی بر ترور افراد سپاه و بسیجی بیانگر مسائل بود، در آن شب برادر پاسدار شهید «مجید قناده» در میدان فرهنگ رشت ترور شده بود و معلوم گردید که ترور به دست این افراد صورت گرفته و «مریم خراسانی» و نفر همراهش در حال گزارش ترور به رابط سازمان دستگیر شده و نفر دیگر همراهشان «اسلام کریم حاصلی» مسلح به سلاح ژ ۳ بوده است، در دادگاه انقلاب اسلامی استان به دادستانی سردار حزب الله گیلان «شهید ابوالحسن کریمی» محکوم به اعدام گردیده و حکم در مورد آنها اجرا گردید.

۸- گروه تروریستی منافقین در ۶۰/۰۶/۰۴ با اعزام سه تن از نیروهایش در موقع سحر به خانه‌ی بخشدار رضوانشهر تهاجم نموده و با پرتاب نارنجک موجب مجروحیت بخشدار و خواهر وی گردیدند. همسر بخشدار نیز مجروح و یک پایش قطع گردید.

۹- دو تن از نیروهای مسلح منافق در ۶۰/۰۶/۰۶ یکی از بسیجیان رضوانشهری را جلوی دکان پدرش مورد تهاجم قرار داده و وی را به شهادت می‌رسانند.

۱۰- در مورخ ۶۰/۰۶/۱۰ در جریان یک درگیری با چهار تن از اعضای سازمان در منطقه‌ای جنگلی که در منزل فردی منافق به نام «حبیب ارکان» مخفی شده بودند، تمامی افراد مستقر در این خانه‌ی تیمی، توسط برادران سپاه دستگیر و از آنها یک قبضه سلاح ژ ۳ و دو قبضه نارنجک دستی و دو جعبه انواع فشنگ و مهمات کشف گردید.

۱۱- درگیری برادران سپاه با دو تن از ساکنان یک خانه‌ی تیمی در

«خوشاهر»، به نام «پرویز واحدی» فرمانده باسابقه و مجرب سازمان در منطقه را به درک واصل کرده و نفر همراه وی به نام «صدور معصومی» مسئول سازمان در منطقه «خوشاهر» را زخمی و دستگیر نمایند.

لازم به ذکر است این فرد در دادگاه انقلاب اسلامی رشت به سه سال زندان محکوم و برای گذران محکومیت به زندان شهربانی رشت منتقل می‌شود، وی توسط نیروهای نفوذی سازمان در اطلاعات شهربانی استان از زندان فراری داده شد که سرانجام پس از دو سال در جریان یک درگیری با نیروهای اطلاعات سپاه اصفهان به درک واصل شد.

۱۲- عملیات مشترک سازمان منافقین و یک گروه کمونیستی تازه تأسیس در منطقه‌ی ماسال، با خودروی گشت سپاه، که در جریان این عملیات یکی از پاسداران گشتی، مجروح گردید و نیروهای عمل‌کننده موفق به فرار شده و به عمق مناطق جنگلی ماسال متواری گردیدند.

۱۳- با ردزنی و رصد نیروهای عملیاتی سپاه، یکی از مهاجمین به گشتی‌های سپاه ماسال، به نام «منصور عباسی» از منافقین باسابقه و مسئول اعزام و پناه دادن نیروهای سازمان در جنگل‌های ماسال دستگیر گردید. وی در جریان بازجویی، دو تا از خانه‌های تیمی سازمان را لو داده که در جریان کشف و انهدام این دو خانه‌ی تیمی، مقادیر بسیاری اسناد و مدارک درون‌گروهی به دست آمده که سبب شناسایی مقرات جنگلی آنها در عمق جنگل‌های ماسال بوده است.

۱۴- عملیات برادران سپاه در ۶۰/۰۷/۰۳ با نیروهای منافقین و اتحاد چپ (رهبری حسن ماسالی)، در جنگل‌های ماسال و دستگیری دو تن از رهبران فراری این دو جریان به نام‌های «ضیاء صفوی» (منافق) و «کیخسرو داداش‌زاده» (عنصر وابسته به گروه چریک‌های فدایی وابسته به حسن ماسالی) که هر دو از افراد باسابقه و باتجربه در رزم‌های شهری و جنگلی بوده و مدت‌ها تحت تعقیب هجده‌های سپاه بوده‌اند، دستگیر و از آنها یک قبضه کلت، چهار قبضه نارنجک، مقادیر زیادی مهمات و مواد انفجاری و سایر ملزومات

انفرادی به غنیمت گرفته شد.

منافق معروف «سیدضیاء صفوی» در دادگاه انقلاب اسلامی به جرم فعالیت تروریستی محکوم و در تاریخ ۶۰/۰۹/۰۴ اعدام گردید.

۱۵- ترور یکی از پاسداران عملیاتی سپاه به نام «مسلم جوادی» در بخش پره‌سر و متواری شدن ضارب‌ان وی به داخل جنگل‌های منطقه.

۱۶- حمله‌ی منافقین جنگلی در ۶۰/۰۷/۰۷ به پایگاه بسیج پره‌سر، که با کشته شدن یکی از مهاجمان به نام «فرخ بخشی» بقیه‌ی عناصر مهاجم متواری گردیده و به داخل جنگل پناه بردند.

۱۷- افزایش فشارهای عملیاتی و اقدامات خرابکارانه‌ی منافقان مستقر در جنگل‌های پره‌سر و حضور و تردد مسلحانه و علنی و شکستن و تخریب شیشه‌های بانک‌ها و ادارات، از جمله شهرداری آن شهر، با پرتاب نارنجک و مواد آتش‌زا و تخریبی، در طول آبان‌ماه سال ۶۰.

۱۸- دستگیری تعدادی از نیروهای نفاق شهر هشتر در خانه‌های تیمی شهری پس از عملیات دوم آبان‌ماه سال ۶۰، که البته این عملیات تهاجمی منافقین ناکام ماند و آنها موفق به فرار گردیدند، یکی از منافقین که راهنما و بلدچی آنها بود، در صحنه‌ی ترور ناموفق آن روز، دستگیر گردید.

این فرد در جریان بازجویی سه خانه‌ی تیمی منافقین در شهر هشتر را که با نیروهای جنگل سازمان، در ارتباط بوده و از آنها پشتیبانی می‌کردند را لو داده که در عملیات موفق برادران سپاه، خانه‌های مزبور منهدم و تعدادی از نیروهای مستقر در آن خانه‌ها دستگیر و اسناد و مدارک مهمی مبنی بر دست داشتن آنها در ۶ مورد ترور و کشتار مردم و همچنین بمب‌گذاری و پرتاب نارنجک و سهراهی و منفجر کردن ماشین اداره‌ی آموزش و پرورش هشتر، نصب کمین بر سر راه خودروی گشتی سپاه، که منجر به مجروح شدن دو نفر از برادران سپاه شد، کشف و ضبط گردید.

در جریان عملیات مزبور ۶ تن از منافقین دستگیر شدند که سه نفر از آنان به اعدام محکوم گردیدند که حکم صادره در مورد هر دو نفر به اجرا در آمد و

نفر سوم (قناد محمدی) به دلیل بیماری، موقتاً از اعدام نجات یافت (اجرای حکم به تعویق افتاد).

افراد معدوم عبارت بودند از: «عسکر درجینی» و «محمود زاهدی» و نفر سوم که به خاطر تعارض حکم اعدامش به اجرا درنیامد. پس از مدتی از زندان آزاد شد و به عراق رفت که در جریان عملیات «فروغ جاویدان» منافقین در «تنگه‌ی چهارزبر کرمانشاه» به درک واصل گردید، گفته شده است که مسئول تشکیلات و شبکه‌ی شهری منافقین که با جنگل ارتباط داشت، منافقی به نام «حمید عباسی» بوده است که در عملیات انهدام خانه‌های تیمی، توانست از تیراندازی برادران سپاه بگریزد و جان سالم در ببرد. وی از آنجا که ارتباط تشکیلاتی با نیروهای جنگلی سازمان داشته، توانست با راهیایی در مناطق عمیق جنگلی، به تقویت تشکیلات سازمان در جنگل پرداخته و با بردن نیروهای جدید به تشکیلات جنگل در مناطق هشتر و رضوانشهر و ماسال و پره‌سر اقدام نماید.

۱۹- عملیات انتقامی نیروهای منافق و اتحاد چپ (وابسته به جریان حسن ماسالی)، مستقر در جنگل‌های ماسال در ساعت ۱۲ شب مورخه ۶۰/۰۹/۰۷ با نصب کمین در جاده‌ی «مهدی‌خان‌محله»-ماسال و به رگبار بستن سرنشینان یک خودرو؛ در جریان این عملیات، چهار تن از سرنشین‌های خودرو به نام‌های «حسین اصغری» (روحانی)، «نادر خیرخواه» (بخشدار ماسال)، «شجاع اسدی» (یکی از کشاورزان بسیجی) و «بیت‌الله شیرزاد» به فیض شهادت نائل گردیده و دو نفر دیگر از همراهان آنها نیز مجروح شدند. طبق اطلاعیه‌ی منتشره از سوی مهاجمان، این عملیات، در انتقام از اعدام منافق معدوم «سیدضیاء صفوی» اعلام گردید.

۲۰- حمله‌ی مسلحانه منافقین جنگلی به پاسگاه ژاندارمری خوشابهر در مورخه ۶۱/۰۴/۱۰ (ساعت ۷ صبح زمان اجرای مراسم صبحگاه) که در این حمله رئیس پاسگاه خوشابهر به شهادت می‌رسد و دو نفر از منافقین مهاجم به درک واصل شده و یک نفر هم زخمی می‌گردد. از پرسنل پاسگاه نیز یک نفر

مجروح و دو قبضه اسلحه‌ی ژ ۳ پاسگاه نیز توسط آنان دزدیده می‌شود. فرماندهی این هجوم مسلحانه را شخصی به نام «اصغر» به عهده داشته است. مهاجم مجروح نیز شخصی به نام «شجاعت بلالی» بوده است. اصغر فرد مجروح را از منطقه خطر دور کرده و به کنار جاده رضوانشهر - هشتپر انتقال تا از خودروهای عبوری کمک بگیرد. با شناسایی آن دو نفر توسط یکی از بسیجیان، موضوع به پاسگاه ژاندارمری اطلاع داده شد که یکی از مأموران ژاندارمری که مسلح به یوزی بوده است، در حین درخواست از منافقان برای ارائه‌ی کارت شناسایی، از سوی «اصغر» فرمانده نیروهای مهاجم به پاسگاه، با زدن تیر به سر درجه‌دار ژاندارمری به نام «مرحمت ثانی» وی را به شهادت رسانده و اسلحه‌ی یوزی وی را مصادره می‌کند و با یک خودروی سواری از منطقه خارج و به داخل جنگل متواری می‌گردند. شجاعت بلالی منافق مصدوم، به دلیل جراحت شدید پس از سه روز در داخل یکی از مقرهای جنگل هشتپر به درک واصل می‌شود.

این جریان تهاجم مسلحانه به پاسگاه خوشابر اگرچه از لحاظ تبلیغاتی برای منافقان مستقر در جنگل یک برد عملیاتی محسوب می‌شد، ولی به دلیل کشته شدن سه تن از نیروهای مهاجم به پاسگاه به ویژه «شجاعت بلالی»، ضربه‌ای بزرگ به تشکیلات جنگل سازمان به حساب می‌آمد.

با توجه به تعدد و گستردگی توره‌های بازرسی و گشت سپاه و بسیج در مناطق جنگلی، نیروهای جنگل سازمان که در سه پایگاه عملیاتی هشتپر، پره‌سر و رضوانشهر استقرار داشتند، جرأت هیچ‌گونه حرکت عملیاتی علیه نیروهای سپاه و حزب‌اللهی منطقه را نداشتند و صرفاً با تشکیلات شهری سازمان و خانه‌های تیمی موجود در شهرهای حاشیه‌ی جنگل به ویژه پایگاه مرکزی آن که فرماندهی کلیه‌ی پایگاه‌های جنگلی را هم بر عهده داشت، در ارتباط بوده و رهنمودهای لازم برای حفظ و بقای نیروهای موجود در جنگل را دریافت کرده و به آموزش‌های لازم «رزم در جنگل» می‌پرداختند. گفته شده است در

این رابطه رهبری سازمان منافقین، برای حفظ وضعیت موجود و تقویت توان تشکیلاتی نیروهای موجود در جنگل‌های گیلان، یکی از عناصر و کادرهای مرکزی خود را برای هدایت و فرماندهی نیروهای جنگل به منطقه‌ی خوشابهر اعزام کرده بود.

۲۱- عملیات کمین گروه وابسته به «حسن ماسالی» که به «اتحاد چپ» معروف بودند در ۱۳۶۱/۰۵/۲۳، در نزدیکی‌های مقر سپاه ماسال؛ که در جریان این عملیات، دو تن از برادران سپاه ماسال به کمین آنها افتاده، ولسی خوشبختانه به سلامت از دام کمین نجات یافتند.

۲۲- در مورخه ۶۱/۰۶/۲۶ تیم تروریستی «اتحاد چپ» با ایجاد کمین در نزدیکی خانه‌ی مسئول پایگاه بسیج ماسال، برادر «حق‌جو»، وی را به رگبار بسته که خوشبختانه ایشان به سلامت از ترور نجات یافته و جان سالم به در می‌برد.

۲۳- درگیری منافقین با نیروهای بسیجی بومی در ۶۱/۰۹/۱۲ و زخمی کردن دو تن از آنان در منطقه‌ی «سالم» که این عملیات توسط گروهی از نیروهای سازمان و به فرماندهی «حمید عباسی» صورت گرفت. این اقدام سازمان باعث شد که قرارگاه عملیاتی سپاه در هشتر نسبت به تجدید فعالیت تروریستی جنگلی حساسیت بیشتری نشان داده و با شناسایی رابطین و پشتیبانان نیروهای جنگل با راه‌اندازی گشت‌های سیار و مراکز ایست و بازرسی، تعدادی از آنها را دستگیر و ضربات مؤثری را به تشکیلات جنگلی سازمان در منطقه‌ی هشتر و طوالش وارد سازد.

۲۴- شناسایی و دستگیری یکی از رابطین سازمان منافقین در منطقه، توسط نیروهای ایست و بازرسی سپاه. این فرد اطلاعات مؤثری را در اختیار برادران سپاه گذاشت و حتی جریان انتقال ۵ تن از نیروهای جنگلی سازمان را به پایگاه‌های عمق جنگل - که در روز گذشته صورت داده بود- را توضیح داد و اعلام کرد که قرار است آنها را امشب به شهر هشتر برگرداند.

این فرد با خودروی خود بر سر محل قرار حضور یافته و ۵ نفر از نیروهای منافق را به قصد آوردن به خانه‌های تیمی شهری سازمان در شهر هشتپر سوار خودرو کرده و طبق قولی که به برادران کمین سپاه داده بود، در سهرامی اسالم-خلخال، به بهانه‌ی خرابی ماشین، از آن پیاده شده و از منطقه‌ی درگیری دور می‌شود. سرنشینان این خودرو که همگی منافقین باتجربه در رزم‌های جنگل و چریک شهری بودند، بلاغی‌افگیری از سوی برادران کمین سپاه، امکان هیچ‌گونه عکس‌العملی را نیافتند و در جریان تیراندازی‌های متقابل چهار تن از آنان در دم به هلاکت رسیدند و نفر پنجم که فرمانده آنها بود به نام «حمید عباسی» مجروح و موفق به فرار شد و به داخل جنگل پناه برد تا خود را به نزدیک‌ترین پایگاه جنگلی سازمان برساند. خوشبختانه با همکاری نیروهای بومی و محلی، وی در یکی از خانه‌های امن سازمان در یک روستای جنگلی، شناسایی و ضمن درگیری متقابل به درک واصل گردید.

گفته شده است با این اقدام سپاه پاسداران و کشته شدن حمید عباسی و چهار تن از همراهان وی، ارتباط نیروهای رزمی و عملیاتی منافق مستقر در جنگل‌های هشتپر با پایگاه فرماندهی سازمان قطع گردیده و نیروهای باقیمانده که چهار نفر بودند، بدون ارتباط با سازمان، دو سه هفته‌ای در جنگل‌های منطقه سرگردان بوده و امکان نجات و فرار را از دست دادند.

۲۵- «مجید بازگونه» معروف به «کوروش» یکی از فرماندهان نیروهای سازمان در جنگل‌های طوالش، که قبل از آن در جنگل‌های رامسر فعالیت مسلحانه داشت، در حین فرار در مرزهای شمال غرب کشور (مشخصاً در شهر اشنویه)، توسط برادران اطلاعات سپاه به ویژه اطلاعات سپاه قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) به همراه همسرش «مریم سندی» دستگیر گردید و هر کدام در خودرویی مجزا در حال انتقال به تهران بودند که در گردنه‌ی قوشچی (واقع در جاده‌ی سلماس- ارومیه)، به خاطر کمینی که حزب کمونیستی «کومه‌له» در

گردن‌های مزبور دایر کرده بود و همچنین پوشش منطقه از مه غلیظ، امکان نجات از دست پیشمرگان کومه‌له تقریباً غیرممکن بود. «مجید» در داخل خودرویی بود که رانندگی آن را مسعود (طه طاهری) بر عهده داشت. ضمناً برادر «علی شمخانی» (جانشین فرمانده کل سپاه) نیز سرنشین آن خودرو بوده است. کوروش (مجید بازگونه) همین که پیشمرگان کومه‌له را دید، فریاد زد من کوروش هستم، عضو سازمان مجاهدین خلق و اینها پاسداران سپاه هستند. اینها مرا می‌خواهند به تهران ببرند و اعدام کنند و ده‌ها اراجیف دیگر. پیشمرگان کومه‌له به برادر مسعود دستور دادند که در کنار جاده توقف کند. خوشبختانه با هوشیاری و مهارتی که برادر مسعود داشت، خود را به سرعت به طرف ارومیه و پادگان نیروی زمینی ارتش معروف به «پادگان قوشچی» هدایت کرد. نیروهای کومه‌له که از این مهارت مسعود غافلگیر شده بودند، با زدن چند تیر به بدنه‌ی ماشین و پنجر کردن لاستیک‌های آن، شکار بزرگی را از دست دادند و خودروی بنز سپاه با همان وضعیت و روی رینگ به سرعت وارد پادگان قوشچی شد و از خطر حتمی نجات یافتند. خودروی دیگر که حامل «مریم سندی» همسر تشکیلاتی «مجید» بود، در کمین نیفتاده و توانست وی را با خود به تهران برده و از آنجا به گیلان انتقال دهد. البته مجید و مریم در جریان بازجویی در زندان سپاه ارومیه، اطلاعات زیادی را در مورد تشکیلات شهری و جنگلی سازمان در غرب استان گیلان یعنی هشتپر، رضوانشهر، پره‌سر، ماسال و جنگل‌های رامسر و تنکابن افشا کردند که بر اساس این اطلاعات ارائه شده، خانه‌های تیمی زیادی کشف و منهدم شد.

بر اساس اسناد و مدارک کشف شده و اظهارات مجید (کوروش) و مریم سندی، آخرین تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان در مورد مبارزات جنگل و تعداد پایگاه‌های عملیاتی جنگلی و شبکه‌ها و خانه‌های تیمی سازمان در شهر هشتپر و نغرات مستقر در آن مکان‌ها شناسایی و سلاح‌ها و تجهیزات بسیار زیادی کشف گردید که ذیلاً به اقدامات عملیاتی برادران سپاه با توجه به

اطلاعات آن دو اشاره می‌گردد:

الف) کشف و انهدام یک خانه‌ی تیمی در شهر هشتر و طوالش؛ در این رابطه ۵ نفر از نیروهای سازمان در درگیری با پاسداران به درک واصل شده و دو تن از آنان نیز به اسارت در آمدند.

ب) کشف و انهدام یک خانه‌ی تیمی و امن در بخش کلاچای رودسر، که در این رابطه «سراج‌الدین عنقای» یکی از کادرهای مؤثر و مجرب سازمان منافقین که فرماندهی نیروهای جنگلی سازمان در جنگل‌های رضوانشهر را بر عهده داشت، به درک واصل گردید.

ج) کشف خانه‌های تیمی منافقین در شهرهای رشت (مخصوصاً خانه‌ی تیمی معروف چله‌خانه) و صومعه‌سرا که در آن چهار تن از نیروهای کادر مرکزی سازمان منافقین پنهان شده بودند، دستگیر و یا به درک واصل شدند و اسناد و مدارک مهمی از آنان به دست آمد که در عملیات بعدی سپاه علیه آنان بسیار راهگشا و کارگشا بوده است.

طبق اسناد به دست آمده، فرماندهی کل جنگل را یکی از کادرهای مرکزی سازمان به نام مستعار «جاوید» و سپس شخصی با نام مستعار «صالح» بر عهده داشته است.

د) شناسایی پایگاه عملیاتی منافقین در مناطق جنگلی در ۶۱/۱۰/۵۹ با دستگیری سه تن از مرتب‌ترین نیروهای منافق در جنگل، که نیروهای مستقر در پایگاه جنگلی، متواری شده، ولی سلاح و اسناد درون‌گروهی زیادی به دست آمد. در این عملیات یکی از برادران سپاه زخمی گردید.

در عین حال در جریان تعقیب و گریز، یکی از منافقین رده بالای سازمان به نام «نصیب خوشابری» به درک واصل می‌شود. اسناد درون‌گروهی به دست آمده بیانگر آن بود که نیروهای سازمان قصد ترور برادران بسیجی و طرفدار نظام را در برنامه‌ی خود دارند که با این عملیات، اقدامات تروریستی آینده‌ی آنها خنثی گردید. در یکی از اسناد درون‌گروهی مکشوفه، کیفیت سرقت

پول‌های کارخانه‌ی «چوکای تالش» که آن موقع هفتصدهزار تومان بوده است، ذکر شده بود.

۲۶- در مورخه ۶۱/۱۱/۲۴ منافقین مستقر در پایگاه‌های جنگلی هشتپر طوالش، سه نفر از اعضای یک خانواده‌ی بسیجی و حزب‌اللهی شهر را ترور و به شهادت رساندند. ضمن آن که سه مورد عملیات ناموفق تروریستی نیز علیه بسیجیان و حزب‌اللهی‌های منطقه‌ی هشتپر داشتند.

گفته شده است علت ناکام ماندن منافقین در سه مرحله عملیات علیه سوزده‌های موردنظر خود، به دلیل هوشیاری آن افراد و عدم حضور در خانه‌های خود بوده است (منافقین با شناسایی خانه‌های حزب‌اللهی‌ها، اقدام به ترور می‌کردند).

۲۷- دستگیری فردی به نام «یدالله خانی» از عناصر مؤثر منافقین در پایگاه‌های جنگلی، در جریان یک گشت عملیاتی سپاه که از وی دو قبضه سلاح ژ ۳ نیز به دست آمد، گفته شده است که سلاح‌های مزبور متعلق به دو منافق معروف مستقر در پایگاه‌های جنگلی به نام‌های «شجاعت بلالی» و «غفار رستمی» بوده است. با ردزنی‌هایی که از سوی برادران سپاه به عمل آمده، مشخص گردید که عناصری از سازمان منافقین و سازمان اتحاد چپ وابسته به حسن ماسالی، در داخل جنگل به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

۲۸- شناسایی مرتبطین و نیروهای پشتیبانی و تسلیحاتی سازمان از طریق نفوذ به درون تشکیلات جنگلی آن و فعالیت‌های اطلاعاتی مؤثر، که در طی عملیاتی، حدود ۳۴ نفر از نیروهای سازمان که در خصوص مسائل عملیاتی، اطلاعاتی و تدارکاتی، با نیروهای منافق و چپ مستقر در جنگل فعال بوده‌اند، در منطقه‌ی «رودبارسرا» دستگیر شدند. این اقدام سپاه ضربه‌ی مؤثر و جبران‌ناپذیری به تشکیلات سازمان اعم از شهری و جنگلی در منطقه وارد کرد؛ چرا که بسیاری از این افراد ضمن ارتباط مستقیم با عناصر جنگل، آموزش‌های نظامی و چریکی را برای پیوستن به پایگاه‌های جنگلی سازمان گذرانده بودند که در آینده به آنها پیوندند، که این عملیات خردکننده‌ی

سپاه علیه سازمان، باعث شد تا طرح آنها ناکام بماند.

۲۹- عملیات نیروهای سپاه پاسداران در منطقه‌ی «سیاه‌بیل» (منطقه‌ای واقع در دیگه‌سرا) در در مورخه ۶۱/۱۲/۵۳ که در این عملیات ۹ تن از برادران سپاه با ۱۲ تن از نیروهای منافق مستقر در جنگل، به طور اتفاقی وارد درگیری شده که با توجه به تجربه‌ی نیروهای دشمن و بی‌تجربگی نیروهای پایگاه سیاه‌بیل، تروریست‌ها توانستند از مهلکه نجات یابند. خوشبختانه در این درگیری مقادیر زیادی اسناد و مدارک درون‌گروهی به دست آمد که در برنامه‌های آینده‌ی عملیاتی سپاه منطقه بسیار کارساز بود و منجر به شناسایی و دستگیری ۲۵ تن از مرتبطين نیروهای جنگلی سازمان گردید. این افراد عمدتاً از چوپان‌های محلی و هواداران سازمان در روستاهای حاشیه‌ی جنگل بودند. در اسناد به دست آمده معلوم گردید که منافقین تغییراتی در تاکتیک‌های عملیاتی و استقراری خود در جنگل داده بودند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

(الف) احداث و استقرار پایگاه‌های عملیاتی در دامنه‌ی کوه‌های منطقه که جاده‌های ارتباطی آنها صرفاً «مال‌رو» یا «هزرو» و حتی الامکان «نفررو» باشد و فقط نفر بتواند از آنها عبور کند. ضمن آنکه در نزدیکی «گلام» یا «آغل»های چوپان‌های مستقر در منطقه باشد.

(ب) فرماندهی تشکیلات به نیروهای مستقر دستور داده بود که در مواقع خطر یا درگیری با نیروهای سپاه و بسیج، صرفاً فرد نگهبان با آنها درگیر شده و به تیراندازی آنها پاسخ دهد تا بقیه بتوانند از مهلکه نجات پیدا کنند. در واقع این کار نگهبان، تهیه‌ی آتش فرار بقیه‌ی نفرات باشد.

(ج) استقرار و جاگیری نیروهای متواری در پشت سر نیروهای عمل‌کننده‌ی سپاه و اشراف داشتن بر آنها.

(د) دروغ‌گویی و اطلاعات غلط و دروغین دادن به نیروهای عملیاتی سپاه در صورت دستگیری و تعزیر شدن و در صورت فشار شدید، بردن آنها به مقرات تخلیه شده‌ی منافقین جنگلی.

۳۰- درگیری نیروهای گشتی رزمی سپاه در مورخه ۱۳۶۱/۱۲/۲۵ در جنگل‌های منطقه‌ی «تت بالو» و «زینه»؛ نیروهای سپاه با توجه به اطلاعات کسب شده از مرتب‌ترین سازمان در جنگل و اسناد و دست‌نوشته‌های به دست آمده در خانه‌های تیمی شهری و اسناد به‌جامانده در درگیری‌ها، یقین حاصل کردند که مناطق عمق جنگل، همچنان آلوده از سوی نیروهای منافقین است و آنها توانسته‌اند با ایجاد و راه‌اندازی پایگاه‌های جدید و استحکام آنها، افرادی را جذب نمایند. نیروهای سپاه که در قالب دو دسته‌ی ۹ نفره سازماندهی شده بودند، هر کدام در منطقه‌ی نشان شده‌ی حوزه‌ی عملیاتی خود وارد عملیات شدند. بنا بر این گردید که در مناطق تعیین شده با همدیگر الحاق کرده و به اصطلاح دست بدهند. یکی از دسته‌های عملیاتی سپاه در منطقه‌ی جنگلی «تت بالو» با یک دسته‌ی ۸ نفره از نیروهای جنگلی سازمان برخورد داشته، که ظاهراً در حال ایجاد پایگاه جدید بودند. طبق گزارش موجود، نگهبان و دیده‌بان پایگاه مزبور به محض مشاهده‌ی نیروهای سپاه، به هم‌زمان خود اطلاع می‌دهد که یک گروه از سپاه در حال نزدیک شدن به سمت پایگاه جدیدالاحداث می‌باشند. این اطلاع‌رسانی منافق دیده‌بان باعث می‌شود که عناصر مزبور از آنجا متواری و به سمت پایگاه‌های یدک و امن فرار کنند.

نیروهای منافق که چندان با اوضاع و کیفیت جغرافیای منطقه‌ی مزبور آشنایی نداشتند، اقدام به فرود آمدن به پایین دره‌ای که در آن منطقه وجود داشت، نموده و پشت سنگ‌های بزرگ دره استتار و اختفاء می‌کنند. غافل از آن‌که برادران سپاه با آشنایی نسبت به منطقه یا دره‌ی مزبور و شناسایی‌های قبلی، انتها و ابتدای دره را بسته و راه‌های خروج منافقین گیر افتاده در دره را می‌بندند.

بر اساس گزارش‌های موجود، عناصر منافق که به حالت استیصال در آمده بودند، مجبور می‌شوند با پرتاب نارنجک، درگیری را شروع کنند و با تهیه‌ی آتش فرار، بتوانند از مهلکه نجات یابند. خوشبختانه برادران دلاور سپاه با



توجه به تجاربی که در این نوع از درگیری‌ها داشتند، توانستند دو تن از عناصر جنگلی را به درک واصل نموده و دو تن دیگر را مجروح نموده و به اسارت در آورند. ضمن آن‌که چهار قبضه سلاح ۳ و یک قبضه کلت از این چهار نفر به دست آمد.

لازم به یادآوری است: یکی از منافقین اسیر شده که فرمانده پایگاه جنگلی‌ها بود، در جریان انتقال به سپاه، با ایجاد درگیری با پاسداران، به درک واصل شد. این فرد ظاهراً از عناصر باسابقه‌ی تشکیلات جنگل در منطقه به ویژه در جنگل‌های پره‌سر به شمار رفته و اطلاعات بسیار زیاد و مؤثری در مورد عناصر مستقر در پایگاه جنگلی پره‌سر و همچنین قرارهای تشکیلاتی گذشته و آینده منافقین منطقه داشت و به قول معروف اطلاعات خود را به گور بُرد. البته یکی از دلایل درگیر شدن وی با نیروهای آورنده‌اش، همین مسئله بوده که با کشته شدنش اسرار درون‌گروهی تشکیلات شهری و جنگل منطقه را بسوزاند.

طبق گزارش‌های موجود و مطالب مندرج در بولتن‌های اطلاعاتی، عناصر کشته شده در این درگیری عبارتند بودند از:

- ۱- نصرت تالشی؛
 - ۲- اردشیر یگانه؛
 - ۳- یوسف؛
 - ۴- سیاه شفیعی (این فرد زنده دستگیر شده بود).
- و اما عناصری که توانستند در جریان درگیری از مهلکه بگریزند، عبارت بودند از:

- ۱- کوروش حلاج‌پور؛
- ۲- فردی به نام کیا؛
- ۳- حسام.

اطلاعات کسب شده از اسناد و مدارک و اقدامات منافق اسیر شده نشان می‌داد که نیروهای سازمان منافقین مستقر در جنگل، قصد داشتند ضمن شناسایی عناصر و رابطین جنگلی سپاه، که نقش مؤثری در شناسایی و ضربه زدن به مقرات آنها را در جنگل داشتند، در آینده‌ی نزدیک آنها را ترور نموده و به شهادت برسانند.

ضمناً سیاه شفيعی (منافق اسیر شده) اعتراف کرد که در هر سه عملیات ترور اخیر سازمان در منطقه دست داشته و مستقیماً در آن شرکت داشته است. اطلاعاتی هم به دست آمد که سازمان برای جذب و حفظ ارتباط چوپانان محلی (گالش‌های بومی در منطقه هشتپر و طوالش) پول و امکانات زیادی می‌داده است و مواد لبنیاتی اعم از شیر و پنیر و ماست آنها را به بهانه‌های گزاف و خارج از عرف خریداری می‌کرده و از این طریق توانسته بودند تعدادی از گالش‌های منطقه را برای حفاظت از پایگاه‌های جنگلی و کوهستانی خود و جمع‌آوری اطلاعات از نیروهای عملیاتی سپاه در جنگل‌های منطقه بهره‌گیری نمایند.

لازم به یادآوری است: منافق اسیر شده (سیاه شفيعی) سه روز پس از درگیری قبلی، اعتراف می‌کند که طبق شنیده‌هایش یکی از پایگاه‌های جنگلی سازمان در پره‌سر در منطقه‌ای به نام «کوله‌تک» می‌باشد و حتی نقشه و کروکی راه‌های منتهی به پایگاه مزبور را هم ترسیم کرد. ظاهراً «حسام‌الدین عنقایی» یکی از فرماندهان مؤثر نفاق در جنگل‌های پره‌سر این مطلب را به وی گفته بود. چوپانان و رابطین بومی سازمان نیز به این مسئله آگاهی داشته‌اند و می‌دانستند که منافقین در منطقه‌ی مذکور پایگاه دارند، ولی از لو دادن آن خودداری کرده و به نیروهای سپاه، آدرس غلط می‌دادند. سرانجام برادران عملیاتی سپاه با چهار تن از نیروهای جنگلی منافقین به نام‌های مهدی (دو نفر)، موسی موسوی و واحدی در منطقه‌ای به نام «ماهی‌دره» درگیر شده که هر چهار نفر را به درک واصل کرده و سه قبضه سلاح ۳ و کلاشینکف از آنها را به غنیمت می‌گیرند. ضمن آنکه در این عملیات، مقادیر زیادی اسناد

درون‌گروهی و گزارش‌های تشکیلاتی به دست آمده و مورد استفاده‌ی عملیات‌های بعدی سپاه قرار گرفت.

۳۱- عملیات کمین برادران سپاه در مورخه ۸/۵/۶۲ در مناطق جنگلی که در ساعت ۸:۲۰ دقیقه شب، توسط چهار تن از نیروهای اطلاعات سپاه، یکی از نیروهای فعال و زنده‌ی گروه اتحاد چپ و منافقین به نام «بهرام عاشوری» به درک واصل می‌شود.

۳۲- ترور یکی از رابطین سپاه که یک چوپان بسیجی بوده است توسط یک تیم ترور سه نفره‌ی منافقین در منطقه‌ی ییلاقی «برن» از توابع پره‌سر.

۳۳- دستگیری یکی از منافقین جنگلی به نام «جعفر» که مدت‌ها در عملیات مختلف سازمان در جنگل‌های منطقه فعالیت داشت و پس از مدت‌ها فراری بودن برای وصل شدن به شبکه‌ی شهری منافقین در هشتپر، دستگیر می‌شود. متعاقب آن دو تن از نیروهای هوادار سازمان که برای اولین بار قصد ورود به داخل جنگل و استقرار در پایگاه‌های جنگلی سازمان را داشتند، دستگیر شدند.

با اطلاعاتی که از دستگیر شده‌ها به دست آمد، معلوم گردید که سازمان منافقین همچنان ۴ نفر نیروی عملیاتی در پایگاه‌های جنگلی هشتپر دارد، که طبق برنامه و دستور ابلاغ شده، قصد جذب نیروهای جدید به جنگل و انجام عملیات‌های ایذایی و مصادره‌ای دارند.

۳۴- دستگیری یکی از عناصر ضدانقلاب گُردی به نام «کاک اسماعیل» توسط نیروهای اطلاعات سپاه در حاشیه‌ی یکی از روستاهای جنگلی منطقه‌ی «کپورچال»؛ این فرد شش ماه در فرانسه آموزش ارتباطات بی‌سیم دیده بود تا بتواند از طریق بی‌سیم ارتباط بین نیروهای مستقر در جنگل‌های گیلان را به کردستان و همین‌طور به فرانسه وصل نماید. گفته شده است که این فرد، یک دستگاه بی‌سیم VHF را که در داخل یک دستگاه تلویزیون ۱۴ اینچ جاسازی کرده بود، با خودش حمل می‌کرد که توسط برادران سپاه کشف و ضبط شد. خوشبختانه با این دستگیری، نقشه‌های ارتباطاتی جنگلی‌ها با خارج از کشور

لو رفت و ناکام ماند.

۳۵- دستگیری یکی از کادرهای سازمان منافقین با نام مستعار «مفید» در ۶۱/۵۴/۱۲؛ فرد یاد شده یکی از کادرهای مؤثر تشکیلاتی سازمان در شهر قم به عنوان رابط تشکیلاتی شهری منافقین با نیروهای عملیاتی در جنگل بوده است. با دستگیری شخص مزبور، ارتباط نیروهای مستقر در جنگل با نیروهای مستقر در پایگاه‌های شهری قطع گردید. با اقدامات اطلاعاتی و فرهنگی بازجویان سپاه، فرد مزبور مایل به همکاری با سپاه در کشف و انهدام نیروهای سازمان در جنگل‌های منطقه گردید. با سناریویی که برادران اطلاعات سپاه تهیه کردند، قرار بر این شد که «مفید» با القائات خود، افراد مستقر در جنگل را متقاعد ساخته که از مناطق جنگلی بیرون آمده و در یکی از خانه‌های تیمی شهر هشتر استقرار یافته، تا در ساعت «سین»، قیام عمومی شهرهای ایران به مردم بپیوندند و کار رژیم را یکسره نمایند؛ با عنایت حضرت باریتعالی برادران اطلاعات سپاه توانستند با همکاری مؤثر «مفید»، اولین گروه از نیروهای سازمان که در میان آنها مهندس «محمد مقدم رامسری» (جانشین فرمانده جنگل‌های منطقه) که قبلاً فرماندهی نیروهای جنگلی سازمان را در رامسر و چابکسر بر عهده داشت و «نظام‌الدین موسوی» یکی از کادرهای سازمان و سه تن دیگر از کادرهای عملیاتی مجرب سازمان در جنگل، را به پایین کوه آورده و بدون هر گونه مقاومتی دستگیر نمایند و حتی سیانورهایی که در داخل دهانشان جاسازی شده بود، از آنها گرفته شد تا امکان خودکشی پیدا نکنند.

متعاقب این اقدام، دومین گروه از نیروهای منافقین مستقر در پایگاه‌های جنگلی سازمان در منطقه به فرماندهی یکی از برادران «کوشالی» (برادر سه منافق معدوم علاء، نجمی و شمس کوشالی) که به عنوان مسئول فرهنگی منافقین در پایگاه‌های جنگلی بود، به همراه تعداد دیگری از نیروهای رزمی سازمان به صورت مسالمت آمیز و بدون شکلیک حتی یک تیر، دستگیر و به زندان سپاه منتقل شدند. پس از آن، دیگر نیروهای باقی‌مانده منافق مستقر

در جنگل به همراه فرمانده اوّل جنگلی‌ها به نام «صالح اصفهانی» که البته اسم مستعارش بود، در نهایت غافلگیری به صورت مسالمت آمیز خود را تسلیم نیروهای اطلاعاتی سپاه کردند و به زندان سپاه انزلی هدایت گردیدند. این افراد که تعداد آنها به ۲۸ نفر می‌رسید با اقدامات اطلاعاتی «فریب» به سادگی به تور نیروهای سپاه افتادند و در حالی که خیال می‌کردند واقعاً توسط سازمان از جنگل به پایین کشیده شده‌اند، به راحتی و به سرعت وارد خودروی لندروور از پیش آماده شده‌ی اطلاعات سپاه شده و به زندان سپاه انزلی انتقال یافتند.

نکته‌ای که لازم است درخصوص این عملیات گفته شود، این است که خداوند ثمره‌ی دو سال تلاش و مجاهدت‌های صادقانه‌ی بچه‌های سپاه و بسیج در جنگل را، دستگیری بدون درگیری این جانیان مستقر در جنگل قرار داد. و اما شرح تفصیلی این عملیات ویژه که حدوداً یک ماه و نیم و مشخصاً ۳۸ روز طول کشید، در ادامه آورده می‌شود:

اسناد و مدارک مهم و گویایی در جریان کشف یک خانه‌ی تیمی در شهر ساری (مرکز استان مازندران) به دست آمد و در جریان آن ۶۲ نفر از نیروهای منافق مستقر در جنگل‌های مازندران بدون شلیک حتی یک گلوله به شهر و زندان سپاه آورده شدند. بعضی از این اسناد به دست آمده حکایت از آن داشت که یک خانه‌ی تیمی سازمان مشابه خانه‌ی تیمی ساری در رشت (مرکز استان گیلان) وجود دارد که به عنوان پایگاه تشکیلات شهری سازمان، پشتیبانی و هدایت نیروهای عملیاتی سازمان در جنگل‌های هشتپر و طوالش، ماسال، شاندرمن، رضوانشهر، پره‌سر و خوشابر را بر عهده دارد. این دو خانه‌ی تیمی (رشت و ساری) که به عنوان یک ایستگاه و مرکز اطلاعاتی سازمان به حساب می‌آمدند، از طریق تنها یک خط تلفن با همدیگر ارتباط داشته و رهنمودهای سازمانی را به همدیگر اطلاع می‌دادند. موفقیت نیروهای اطلاعاتی سپاه در کشف خانه تیمی ساری و متعاقب آن به پایین کشیدن مسالمت آمیز نیروهای جنگلی سازمان باعث گردید که با شور و نشاط فوق‌العاده‌ای، سر وقت نیروهای منافق

در خانه‌ی تیمی رشت واقع در محله‌ی «دباغیان» (پل عراق) حاضر شوند. در این اقدام عملیاتی، بچه‌های اطلاعات سپاه ابتدا دو نفر از نیروهای اطلاعاتی سپاه را به عنوان نیروهای مأمور سازمان، به داخل خانه نفوذ دادند. این افراد توانستند به راحتی دو نفر از عناصر تشکیلات شهری سازمان را که با تشکیلات جنگل گیلان در هشتر و طوالش، ارتباط تلفنی داشتند، دستگیر نمایند. به‌ویژه آن‌که فرماندهی نیروهای منافق در جنگل‌های شمال ایران صرفاً از این خط تلفنی، رهنمودهای لازم سازمانی را از تشکیلات شهری مستقر در رشت دریافت می‌کرد.

بچه‌ها با انتقال دو نفر دستگیر شده به بیرون از خانه‌ی تیمی و بازجویی از آنان، خود در آن خانه استقرار یافتند و هدایت کارهای ارتباطی با جنگل‌ها را بر عهده گرفتند. هنوز چند ساعتی از استقرار نیروهای سپاه در آن ایستگاه منافقین نگذشته بود که یک پیام رمزار از طریق تلفن، از سوی رهبری سازمان به ایستگاه رشت مخابره شد که در آن آمده بود: «چون وضعیت شبکه‌ی شهری ساری اخیراً مشکوک و آلوده شده است، تا اطلاع ثانوی از تماس با این شبکه (ساری) خودداری شده و هیچ‌گونه تماسی برقرار نشود و تنها وسیله‌ی ارتباطی شما، یک خودروی جیب مجهز به یک دستگاه بی‌سیم ۴۶ دارای سیستم VHF است که از منطقه‌ی کردستان به شهر رشت آورده شده است و باید به صورت مستقیم با کردستان ارتباط گرفته شود و از هرگونه تماسی خارج از بی‌سیم مزبور خودداری شود.»

متعاقب این قضیه، برادران اطلاعاتی سپاه در یک اقدام یعنی با ایجاد یک تور بازرسی در جاده رشت-انزلی خودروی حامل بی‌سیم VHF را توقیف و بی‌سیم آن را به دست می‌آوردند. سرنشینان این خودرو که از نیروهای شاغل در اداره‌ی تعاون روستایی شهرستان هشتر بودند، با حکم مأموریت اداری با عنوان تدارک‌رسانی به انبارهای شرکت تعاونی در روستاهای هشتر، ولی در عمل مأمور به تدارک‌رسانی به پایگاه‌های جنگلی منافقین در عمق جنگل‌های هشتر و طوالش بودند، که مسئولیت پشتیبانی و تدارکات و تأمین نیروهای

منافع جنگلی به حساب می‌آمدند.

نیروهای اطلاعات سپاه با شناسایی و دستگیری این دو نفر کارمند سازمان تعاون روستایی، دو نفر از بچه‌های سپاه را جایگزین آنان نموده و آنها را در پوشش مأمورین اداره‌ی تعاون روستایی، مأمور پشتیبانی و تأمین مواد غذایی و تدارکاتی پایگاه‌های سازمان در جنگل‌های منطقه نمودند.

این دو نفر، با شناسایی مقرات جنگلی‌ها و تعداد نفرات آنها و معرفی خود به عنوان نیروهای محلی و بومی حامی، توانستند اطلاعات جامعی کسب کنند. یکی از این برادران که «الیاس» نام داشت، می‌گفت: «ما برای طبیعی جلوه دادن پوشش خود و با توجه به هم‌زبانی‌هایی که با مردم طالشی زبان منطقه داشتیم و به زبان طالشی صحبت می‌کردیم، توانستیم به راحتی بین آنها نفوذ کنیم. فرماندهان و نیروهای جنگل، واقعاً باورشان شده بود که ما از هواداران و سمپات‌های سازمان منافقین بوده و داریم از آنها پشتیبانی و تدارک‌رسانی می‌کنیم. برای این منظور اجناسی چون قند و شکر و روغن و چای و برنج و دیگر مواد غذایی را با قیمت‌های چند برابر از ما خریداری می‌کردند.»

به موازات این اقدام اولیه‌ی اطلاعاتی، از فرماندهی پایگاه جنگلی خواسته شد که نیروهای عملیاتی و رزمی خود را برای آوردن به پایین کوه و اعزام به شهرهای رشت و بندرانزلی آماده نموده و منتظر دستور بعدی باقی بمانند. به آنها گفته شده بود که برای مصون ماندن از ضربه‌ی احتمالی نیروهای سپاه، صرفاً به وسیله‌ی خودروهای شرکت تعاونی روستایی (لندرور) انتقال داده می‌شوند و غیر از این خودروهای نشان شده، سوار هیچ خودروی دیگری نشوند. ضمناً به فرماندهی منافقین که احتمالاً «حسن مثنی» و یا «نادر مرادی» بود گفته شد که با علامت دادن به وسیله‌ی چراغ ماشین‌ها، از جنگل پایین آمده و در حاشیه جاده‌ی جنگلی مشخص شده حضور پیدا کنند و توسط خودروهای سازمان تعاون روستایی منتقل گردند.

خوشبختانه این عملیات فریب بدون پدید آوردن هرگونه شک و ریسی آنها را غافلگیر نموده و پس از خلع سلاح و تحویل سیانور همراه آنها، سوار خودروهای مستقر در جاده‌ی حاشیه‌ی جنگل شده و به داخل شهر انزلی انتقال یافتند. تعداد نیروهایی که به این شیوه دستگیر شدند، ۲۸ نفر بودند که این افراد در ۲۹ مورد عملیاتی علیه مردم، سپاه، بسیج و همچنین در ترور عناصر عملیاتی سپاه و بسیج و آتش زدن خانه‌های شیعیان و حزب‌اللهی‌های منطقه، نقش فعال داشتند. آنها همین‌طور در تیرباران پدر و مادر عروس و دامادی که بچه‌های گشت سپاه را میهمان غذای عروسی نموده بودند، نقش داشتند.

این بیچاره‌های فریب‌خورده و فلک زده، واقعاً یک درصد هم احتمال فریب خوردن و دروغ بودن سناریوی اجرا شده را نمی‌دادند و خیال می‌کردند واقعاً رهبری سازمان آنها را برای ورود و مشارکت در قیام عمومی علیه نظام جمهوری اسلامی، از جنگل‌های منطقه بیرون کشیده و به شهر آورده است! لازم به یادآوری است «حاج آقا رهبر»، حاکم شرع سپاه استان وقت‌ی از «نادر مرادی» یکی از سران سازمان و فرماندهی جنگلی‌های منطقه، در سالتی که همه‌ی منافقان جنگلی تسلیم شده و نیروهای سپاه جمع بودند، پرسید: «آقای مرادی! وضع روحی و آمادگی عملیاتی نیروهای شما برای قیام عمومی چگونه است؟»

وی در حالی که به چشم‌هایش چشم‌بند زده شده بود، از جا برخاست و با صدای بلند اعلام کرد: «همه نیروهای جنگل سازمان به فرماندهی من برای به هلاکت رساندن نیروهای خمینی آمادگی دارند.»

این فرد منافق همین که نام مبارک «خمینی» را بُرد، همه برادران سپاه حاضر در جمع مزبور، با صدای بلند سه بار صلوات فرستادند. وی که از این صلوات فرستادن بچه‌های سپاه در شگفت شده و یکه خورده بود، چشم‌بند خود را برداشته و به صورت غیرمنتظره‌ای شاهد حضور تعدادی از نیروهای سپاه پاسداران با یونیفورم و سلاح و تعدادی نیز از افراد شخصی و حزب‌اللهی شد و بسیار شوکه گردید و حیران ماند. البته سایر نیروهای دستگیر شده نیز با

برداشتن چشم‌بندهای خود متعجبانه به نیروهای سپاه و جمع حاضر نگاه کرده و دریافتند که در نهایت ناهواری و در عین سادگی و غفلت در تور فریب عملیاتی سپاه گرفتار شده‌اند.

همانطور که در سطور پیشین یاد آور شدیم، یکی از این افراد فریب‌خورده در این دستگیری غافلگیرکننده، شخصی به نام «حسین مقدم رامسری» معروف به «مهندس مقدم» بود که به عنوان جانشین فرماندهی کل نیروهای عملیاتی در مناطق جنگلی شهر هشتپر و توابع آن یعنی خوشابر، رضوانشهر و پره‌سر روی پایگاه‌های جنگلی منافقین در ماسال و شاندرمن (از توابع صومعه‌سرا) نیز مدیریت و فرماندهی داشت.

وی قبل از انقلاب مدرک لیسانس مهندسی خود را اخذ کرده بود و به عنوان مهندس شهرت داشت. گفته شده است که پدر وی به نام «محمدعلی مقدم» یکی از فئودال‌ها و کارخانه‌داران و ملاکین بزرگ رامسر بوده که کارخانه‌ی جای وی در سهراهی جاده‌ی جواهرده رامسر قرار داشت. «محمدعلی مقدم»، در دوران طاغوت، یک دوره به عنوان نماینده‌ی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. وی زمانی که فهمید پسرش در جنگل‌های هشتپر طوالتش دستگیر و محکوم به اعدام شده است، از رئیس دادگاه انقلاب اسلامی استان گیلان درخواست کرد که در قبال دریافت هزینه سه روز جنگ دولت، به حکم مجازات پسرش یک درجه تخفیف قائل شود که ریاست محترم دادگاه (حاج آقا رهبر) به خاطر جنایات و آدمکشی‌های پسرش در جنگل‌های رامسر و هشتپر طوالتش، این درخواست را رد کرده و وی را به اشد مجازات یعنی اعدام محکوم کرد و وی در حضور خانواده‌ی شهدای جنگل تیرباران گردید.

به گواهی جوانان و مردم انقلابی رامسر، مهندس مقدم، در اکثر راهپیمایی‌ها و تظاهراتی که علیه رژیم ستم‌شاهی در تهران و رامسر صورت می‌گرفت، نقش فعال و تعیین‌گری داشته و به عنوان سخنران (با توجه به بیان نافذ و شیوایش) نقش مؤثری در تهییج و شور آفرینی مردم انقلابی داشت. در واقع به عنوان لیدر و هدایتگر راهپیمایان به حساب می‌آمده است. شخصیت کاریزما و

ویژگی‌های منحصر به فردش، باعث شده بود که افراد طایفه‌ی وی که عمدتاً در «لات محلّه» رامسر سکونت داشتند، اطاعت‌پذیری و ویژه‌ای نسبت به وی داشته و در واقع مجذوب شخصیت کاریزماتیک و جذب‌کننده‌ی وی بودند؛ که همین باعث شد تا پس از انقلاب، با هدایت مهندس مقدم تعداد ۲۵ تن از افراد طایفه‌اش نسبت به امام و انقلاب اسلامی عناد و کینه‌ورزی داشته و در فعالیت‌های ضد انقلابی و خرابکارانه اعم از ترور و تخریب شرکت نمایند؛ یا آنکه به گواهی مسئولان اطلاعات سپاه رامسر حدود ۳۵۰ نفر از مردم و جوانان «لات محلّه» به عنوان سمپات و هوادار سازمان منافقین شناخته شوند. البته بعضی از این افراد بعدها از منطقه فراری شده و یا با شرکت در تیم‌های ترور و خرابکاری در شهر و جنگل، جنایات بی‌شماری را مرتکب شدند که به عنوان نمونه می‌توان به ۲۶ مورد درگیری مسلحانه‌ی آنها با نیروهای بسیجی، حزب‌اللهی، کمیته‌ای و سپاهی در «لات محلّه» رامسر اشاره کرد.

وی به عنوان یک چهره‌ی کاریزما، توسط سازمان مجاهدین خلق شکار شده و به عضویت این سازمان جهنمی درآمد. او هیچ‌گاه در قبل از انقلاب جزو افراد خاص، به عنوان یک نیروی وابسته به سازمان منافقین شناخته نشد و همیشه به عنوان یک فرد انقلابی و طرفدار امام خمینی در افکار عمومی به حساب می‌آمد. همچنین به عنوان فرمانده کمیته‌ی انقلاب اسلامی رامسر توانست تعدادی از همفکران و رفقای خود را به عنوان پاسدار در تشکیلات کمیته نفوذ دهد. «مهندس مقدم»، تنها فرمانده کمیته‌ای در استان‌های مازندران و گیلان بود که محافظ شخصی داشت و دو تن از نیروهای وابسته به سازمان منافقین به نام‌های «حمید شعبانی» و «نعمت بلوری»، حفاظت از وی را بر عهده داشتند. وی، هم‌زمان با تظاهرات سراسری در کشور، در جریان راهپیمایی ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ مردم رامسر که منجر به خلع سلاح شهربانی و ژاندارمری این شهر می‌شود، به عنوان نماینده‌ی مردم انقلابی، سلاح‌های موجود در این دو ارگان انتظامی و حتی سایر سلاح‌هایی را که توسط مردم مبارز و انقلابی در جاهای دیگر مصادره شده بود را تحویل گرفته و آنها

را به دستور رهبران سازمان منافقین، در اختیار سازمان قرار می‌دهد تا بعدها در جهت مبارزه علیه نظام و مردم انقلابی به کار گرفته شود.

لذا بعدها دیده می‌شود که این سلاح‌های تحویل داده شده به سازمان، در جریان عملیات مختلف سپاه و بسیج علیه منافقین، در شهر و جنگل به‌کارگیری و تعدادی از آنها کشف می‌گردد.

همان‌گونه که یاد آور شدیم، مهندس مقیم در جریان عملیات غافلگیرانه‌ی نیروهای اطلاعاتی سپاه در منطقه‌ی هشتر طوالش، از جنگل‌ها و کوه‌های هشتر به پایین آورده شد و دستگیر گردید. وی در جریان بازجویی، از برادران سپاه تقاضا کرد که به او اجازه دهند تا قبل از خطبه‌های نماز جمعه رامسر، برای مردم علیه سازمان مجاهدین خلق، افشاگری نماید.

ذیلاً قسمتی از صحبت‌های وی برای نمازگزاران جمعه‌ی رامسر، ذکر می‌گردد:

مردم رامسر! من افتخار می‌کنم که دستگیر شدم و این بهای زندگی من است. ما در رشت کارهای زشتی کردیم. روحانی، پاسدار، راننده، نانوا، ماهیگیر و... را زدیم و ترور کردیم و هر کسی را مزاحم خود دیدیم، زدیم.

مردم! به این کار ما چه می‌گویند؟ مبارزه یا آدم‌کشی و تروریسم؟

در سواحل بندرانزلی در کلبه‌ای در نزدیک دریا، یکی از دوستان ما که با یکی از ماهیگیران انزلی دوست بوده، کلبه‌ی وی را مدتی از او گرفت و ما به همراه گروه در آنجا مستقر شدیم.

در یکی از روزها که مشغول برنامه‌ریزی برای ترور و اقدامات خرابکارانه بودیم، ناگهان ماهیگیر سرزده به داخل کلبه آمد، که رهبر گروه در آن جلسه اعلام کرد این فرد مشکوک است و احتمال دارد که با نیروهای رژیم همکاری داشته باشد، لذا باید این فرد حذف شود. ما گفتیم آقا این کلبه مال خودش است، اما رهبر گروه، دستورش کشتن وی بود که ما نیز او را حذف کردیم!

ای مردم! من روزی فهمیدم فریب خورده‌ام که آن روز، آخرین روز عمر من بوده است.

نام من جز یک فریب‌خورده، چیز دیگری نیست. ما چوپان، روحانی، پاسدار، بازاری و همه‌ی افشار را زدیم و هیچ کس را برای خود نگه نداشتیم.

حق من است اگر همین الان مرا در داخل میدان شهر رامسر سنگسار کنند. گناهان من در حدّ بخشش شما نیست. اگر هفت بار اعدام کنند و دوباره زنده شوم، باز هم اعدام کنند، چون حق من است.»

وی در انتهای صحبت‌هایش برای نمازگزاران بیان داشت: «ممکن است بعد از این سخنرانی، کسانی بگویند که مرا چیزخور کرده‌اند، این‌گونه نیست. من توبه کرده‌ام و به تقاضای شخص خودم از پاسداران سپاه خواسته‌ام که به من فرصت دهند تا قبل از اعدام، حرف‌هایم را با مردم انقلابی و شهید داده‌ی رامسر در میان بگذارم. والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته.»

سرانجام، این فرد آدمکش و تروریست بی‌رحم که نیروهای تحت امرش در جنگل‌های شمال اعم از مازندران و گیلان بیش از یکصد نفر را با فجیع‌ترین وضع به شهادت رسانده و یا خانه‌های طرفداران نظام در منطقه را به آتش کشیده و امنیت جامعه را به زیر سؤال برده بودند، به همراه ۲۷ تن از نیروهای سازمان منافقین، در دادگاه انقلاب اسلامی استان گیلان به جرم آدمکشی و اقدامات تروریستی محکوم به اعدام گردید. تنها یک نفر به نام «حسین» که پانزده ساله بود، به خاطر صغر سن به ۱۵ سال زندان محکوم گشت، که حکم عادلانه‌ی صادره به اجرا در آمد.

این افراد در طول مدتی که در جنگل به سر می‌بردند، حداقل حدود ۲۸ نفر را به شهادت رساندند. تعداد کل کشته‌شدگان و معدومین نیز ۸۵ نفر بوده است. تعداد شهدای نیروهای پاسدار و بسیجی‌ها و منابع و مرتبطین سپاه نیز ۲۵ نفر بوده و تعدادی هم مجروح و جانباز شدند.

لازم به یادآوری است، طبق اعترافات افراد دستگیر شده، این گروه از افراد جنگلی، قصد داشتند امام‌جمعه‌ی جانباز رشت (آیت‌الله صادق احسانبخش) را بار دیگر ترور نمایند. برای این منظور، «مرتضی مثنی» (یکی از فرماندهان جنگل‌های هشتر) انتخاب گردید. وی با پوشیدن لباس روحانیت و به عنوان فرستاده‌ی «آیت‌الله حسینعلی منتظری» به درب خانه‌ی امام‌جمعه‌ی رشت واقع در خیابان شهید مطهری این شهر مراجعه و خواهان دیدار با وی گردید. آیت‌الله احسانبخش با دیدن سر و وضع و نحوه‌ی عمامه بستن نامبرده، به وی مشکوک شد و اجازه نداد که وی به داخل خانه راه‌یافته شود؛ به این ترتیب، عملیات تروریستی منافقین ناکام ماند. این گروه همچنین قصد داشت در آینده‌ای نه چندان دور با یک یورش ناگهانی و دسته‌جمعی به استانداری گیلان در رشت یورش برده و ضمن تصرف ساختمان و گروگان‌گیری استاندار و کارکنان استانداری، آنها را با منافقین بازداشتی در زندان‌های رشت مبادله نمایند که با دستگیری‌شان این عملیات نیز ناکام ماند.

منافقین مستقر در جنگل‌های پره‌سر و خوشابر

همان‌طور که در صفحات پیشین اشاره کردیم، یکی از مناطق آلوده‌ی جنگلی و کوهستانی غرب گیلان (هشتر و طوالش) که آن موقع رضوانشهر، پره‌سر، پونل و خوشابر به عنوان بخش و دهستان‌های آن به حساب می‌آمدند، مناطق کوهستانی «پره‌سر» و «خوشابر» بوده‌اند. منافقین در زمان فاز سیاسی و فاز نظامی، بسیار خود را فعال نشان می‌دادند. به‌ویژه در فاز نظامی با پشتیبانی‌هایی که از دیگر بخش‌های هشتر و طوالش به عمل می‌آمد، تلاش داشتند با اقدامات خشن و رعب‌انگیز، به قول خودشان دل حزب‌اللهی‌ها و طرفداران نظام اسلامی به‌ویژه بسیجیان و پاسداران محل را خالی کنند. تا اینکه بر اثر درگیری که بین نیروهای سپاه وابسته به قرارگاه حضرت ابوالفضل (ع) با تیم‌های تروریستی نفاق و چپ (اتحاد چپ) به وقوع پیوست، اعضای گروه منافقین منطقه‌ی «خوشابر»، در دو مرحله تار و مار شدند. به طور مشخص، تعداد

افرادی که با سپاه درگیری داشتند، بین ۲۰ تا ۳۰ نفر برآورد می‌شدند. در طی دو عملیات غافلگیرانه‌ای که علیه تروریست‌های خوشابر انجام شد، در مرحله‌ی اول، ۴ تن از آنها به هلاکت رسیده و ۵ تن نیز خود را با سلاح و مهمات تسلیم سپاه پاسداران کردند. از این تعداد، دو نفر زن نیز مشاهده می‌شد. در مرحله‌ی دوم عملیات، سپاه توانست با بهره‌گیری از تاکتیک ایجاد ایست و بازرسی در گذرگاه‌های آلوده‌ی منطقه، عرصه را بر دشمن تنگ کرده و موفق شود ۳ تن دیگر از آنها را به هلاکت رسانده و ۲ تن را نیز به اسارت خود درآورد. البته این افراد بیشتر به صورت فردی و با پوشش‌های محلی در منطقه تردد داشتند، ولی شَم اطلاعاتی بچه‌های سپاه موجب شد که به صورت انفرادی به تور بازرسی سپاه افتاده و شکار شوند. در مجموع، تعداد کشته‌های دشمن ۸ تن و اسرای آنها به ۱۱ نفر می‌رسید.

با تنگ شدن عرصه برای فعالیت تروریستی باقی‌مانده‌ی این گروه که ۴ نفر بودند، توانستند از مناطق مرزی کشور و عمدتاً مرزهای شمال غرب کشور به داخل عراق بگریزند. در این میان، شخصی به نام «مجید بازگونه شیخانبری» فرزند «شاطر عباس» که پدرش نانوای روستای شیخانبر لاهیجان بوده است و با نام مستعار «کوروش»، ابتدا در جنگل‌های رامسر جنایت‌هایی انجام داده بود، به منطقه‌ی غرب گیلان و مشخصاً حوزه‌ی جنگلی «خوشابر» مأموریت یافت و به عنوان فرمانده و نفر اول تروریست‌های منطقه‌ی «خوشابر» تعیین گردید. این فرد، سرانجام با تضيیقاتی که از سوی قرارگاه ابوالفضل سپاه در منطقه انجام گرفت و منجر به فروپاشی گروه شد، توانست با پوشش محلی و با کمک مرتب‌تین بومی سازمان منافقین، از منطقه خارج شده و خود را به منطقه‌ی مرزی نرده-اشنویه برساند.

وی به انتظار دستور خروج از سوی سازمان، در یک خانه‌ی تیمی در اشنویه مخفی شده بود که با توجه به اسناد و مدارک مکشوفه و اعترافات عناصر دستگیر شده و تسلیم شده، موقعیت اختفای وی در منطقه شناسایی و سرانجام نیروهای اطلاعات سپاه توانستند به صورت غافلگیرانه‌ای، وی را بدون آن‌که فرصت

مقاومت و درگیری داشته باشد، دستگیر کنند؛ در واقع، ایشان که به عنوان یک مسافر خود را عادی‌سازی و معرفی کرده بود، بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شد. البته یک روز پس از مقاومت در جریان بازجویی، قفل زبانش باز شد و اطلاعات تکمیلی و تعیین‌کننده‌ای در مورد خانه‌های تیمی و پایگاه‌های جنگلی سازمان منافقین را در مناطقی که حضور فعالانه یکی دو ساله داشته است، لو داد و افشاء نمود.

همان‌گونه که در صفحات پیشین یادآور شدیم، وی یک هفته بعد، یعنی پس از تخلیه‌ی اطلاعاتی در مورخه ۶۰/۹/۲۶، توسط بهادران سپاه که در حال انتقال وی به دادرای انقلاب اسلامی تهران (دادرای اوین) بودند، در گردن‌ی قوشچی ارومیه در عصر آن روز یعنی دقیقاً یک ربع مانده به ساعت ۵ بعدازظهر، در کمین نیروهای حزب کمونیستی کومه‌له افتاده و هر دو خودروی حامل وی و همسر تشکیلاتی‌اش «مریم سندی» متوقف گردیدند که سرانجام با مقاومت و تیراندازی‌های متقابل، نیروهای پاسدار با دادن دو شهید توانستند این دو را از دست عوامل کومه‌له برهانند.

بر اساس اطلاعات ارائه شده از سوی کوروش و مریم، یک خانه تیمی سازمان منافقین در شهرستان رشت منهدم گردید و ۴ نفر از منافقان مستقر در آن خانه تیمی (سه زن و یک مرد) دستگیر شدند. متعاقب آن خانه‌های تیمی تشکیلات شهری رضوانشهر و پره‌سر که با تیم‌های جنگل در ارتباط بودند و همچنین رابطین جنگلی سازمان، دستگیر و به هلاکت رسیدند. تعداد کشته‌ها ۵ نفر و تعداد مجروحان درگیری یک نفر برآورد شده است. از جمله کشته‌شدگان می‌توان به دو تن از تروریست‌های دارای تجربه‌ی رزم‌های جنگلی یعنی «نصرت» و «مهدی» اشاره کرد.

اقدامات تروریست‌ها در جنگل‌های شاندرمن، خلخال، اسالم

تروریست‌های فعال در حوزه‌ی شاندرمن، خلخال و اسالم که در تعریف قرارگاه عملیاتی سپاه معروف به قرارگاه ابوالفضل (ع) به «گروه اسالم» یاد شده

است، طبق اسناد مکشوفه و اعترافات تروریست‌ها در بازجویی، تعدادشان بین ۳۰ تا ۵۰ نفر و مشخصاً ۲۳ نیروی مسلح چریک برآورد شده است. فرماندهی این گروه و منابع مرتبط با آنها را فردی به نام «بهرام عاشوری» که از هواداران چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) و بعدها به گروه «اتحاد چپ» به فرماندهی «حسن ماسالی» بر عهده داشت. وی با نام مستعار «صالح» در منطقه‌ی شهری و جنگلی شاندرمن و شهرهای طالش‌نشین شناخته می‌شد. از اقدامات تروریستی شهری این گروه می‌توان به سرقت مسلحانه از بانک صادرات شعبه‌ی فومن و بانک سپه در شهر رشت و ترور پاسداران هومی رضوانشهر و اقدامات تخریبی و انفجاری (پرتاب سهراهی) به خانه‌های طرفداران نظام در این شهر، اشاره نمود.

پرونده‌ی این گروه تروریستی دارای تفکر مارکسیست لنینیستی، که عملیات مشترک و همکاری‌های جنگلی داشتند، در شش مرحله پایان پذیرفت؛ در واقع، با به درک واصل شدن ۱۶ تن و دستگیری ۴ تن دیگر، شیرازه‌ی این گروه از هم پاشید. خود «بهرام عاشوری» که مشخصاً در ترور یکی از عناصر حزب‌اللهی ماسال (برادر امام جمعه‌ی ماسال) دست داشت، در ۶۰/۹/۷ با یک اقدام اطلاعاتی، به هلاکت رسید.

جریان از این قرار بود که وی در جریان یک قرار تشکیلاتی با یکی از عناصر نفوذی سپاه در این تشکیلات، بر سر قرار آورده شد. محل قرار، قهوه‌خانه‌ای در حاشیه‌ی جنگل بود که با موضع‌گیری مناسب بچه‌های عملیاتی سپاه، با اصابت ۵ گلوله به درک واصل شد. وی در این زمان مسلح به دو قبضه سلاح ۳ و ۳ و کلت بود. فرد همراه وی نیز یک دسته چک سفید و ۸ میلیون ریال پول به همراه داشت.

در بازجویی به عمل آمده از نفر همراه بهرام، کلیه‌ی افرادی که در تیم تروریستی بهرام عضویت داشتند، شناسایی و جملگی آنها دستگیر و به مجازات رسیدند.

لازم به یادآوری است، در کوله‌پشتی متعلق به «بهرام عاشوری» و همچنین

در قنداق اسلحه ۳ تاشوی وی، مقادیر بسیار زیادی اسناد و مدارک درون‌گروهی به دست آمد که از نظر اطلاعاتی بسیار ارزشمند بود و کمک مؤثری در شناسایی نفرات گروه و همچنین مراکز دپویی سلاح و مهمات آنها داشت. گروه مرتبط با بهرام عاشوری حوزه‌های عملیاتی‌شان چون «سیاه بیل»، «پیر هرات»، «پره‌سر» و «ارتفاعات خلخال» بود که پس از سازماندهی مجدد توسط بهرام، با آمادگی‌های زیادی وارد عمل شده بودند.

گفته شده است بهرام در یک مرحله توانسته بود تعداد ۳۰ قبضه اسلحه‌ی انفرادی وارد جنگل نماید و در ائتلاف با سازمان منافقین همکاری‌های موفقی با نیروهای جنگلی آن سازمان داشته باشد. وی در عمل نشان داد که برای ترور و تخریب علیه نظام اسلامی می‌توان دو تیغه‌ی یک قیچی بود و علی‌رغم تفاوت ایدئولوژیک و اختلاف سلیقه، می‌توان همدیگر را پوشش داد. در این میان، به «ایرج ماسالی» پسرعموی رهبر حزب اتحاد چپ «حسن ماسالی» اشاره داشت. وی با توجه به تئیین دیدگاه ایدئولوژیکی با نیروهای مستقر در جنگل سازمان منافقین، همکاری‌های عملیاتی مشترکی با آنان داشت.

خود «حسن ماسالی» در دوران حضورش در گیلان تلاش می‌کرد با تربیت کادرها و عناصر گروهی، آنها را به صورت خودکفا و خودجوش، با برانگیختن احساسات قومی‌شان و اینکه «طالب‌ها» می‌توانند برای رسیدن به خواست‌های سیاسی و اجتماعی (قومیت‌طلبی) با ورود در مبارزات از طریق عملیات جنگلی، مردم منطقه‌ی طالب‌نشین غرب گیلان را به یک نوع خودگردانی تشویق نمایند. «حسن ماسالی» برای ائتلاف و پیوستن با احزاب ضدانقلاب‌گردی، یک بار از طریق جنگل‌های ماسال به خلخال و از آنجا به کوه‌های زنجان و سپس آذربایجان غربی یعنی از راه منطقه‌ی افشار (صائین دژ، تکاب) به مهاباد رسید و با چند رأس قاطر که بار سلاح و مهمات داشتند، خود را به آن شهر رسانده و با «عبدالرحمان قاسملو» (دبیرکل حزب منحل‌ی دموکرات ایران) دیدار کرد. وی در این سفر، دست «مسعود رجوی» را در دستان «قاسملو» گذاشت و بینشان عقد اخوت و همکاری بست. (بحث شورای

ملّی مقاومت)

اگرچه بعدها «قاسملو» و دیگران به خاطر تکرورهای و جاه‌طلبی‌های «مسعود رجوی» از آن پیمان جدا شدند. در حال حاضر، «حسن ماسالی» پس از شکست در نبردهای جنگل و کوهستان، از ایران متواری و در کشورهای اروپایی با عنوان رهبر سازمان «راه کارگر» که تعداد نفرات آنها به ۲۰ نفر هم نمی‌رسد، علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن‌پراکنی مشغول است.

جریان جنگل‌های فومن و شفت

منافقین فعال در بخش «شفت» از بخش‌های تابعه‌ی شهرستان فومن، به فرماندهی «حسین خوشحال» از عناصر و کادرهای سازمان منافقین در استان و شهر شفت، طبق دستور تشکیلاتی آن سازمان، با اعلام فاز مسلحانه، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با تهیه‌ی خانه‌های تیمی و امن در روستاهای حاشیه‌ی جنگل، یعنی جنگل‌های امامزاده ابراهیم و امامزاده اسحاق که پوشیده از درخت‌های انبوه و قطور هیرکانی بوده است، آمادگی خود را برای عملیات‌های تخریبی و تروریستی اعلام نمود. وی با توجه به وجهه‌ی انقلابی و کارهای جهادی و سازندگی که در روستاهای محروم منطقه داشت، به عنوان یک چهره‌ی جذاب و کاریزماتیک در میان جوانان انقلابی شفت و فومن مشهور بود؛ لذا گرایش جوانان منطقه به وی یک امر طبیعی به نظر می‌رسید.

با پیوستن وی به سازمان منافقین، رشد سریع در شبکه‌ی گروهی و سازمانی ارتقاء پیدا کرد. او با شناختی که در جریان خدمات‌رسانی و کارهای سازندگی در روستاها داشت، همه کوره‌راه‌ها و جاده‌ها و مناطق جنگلی و کوهستانی منطقه را می‌شناخت و اشراف اطلاعاتی و جغرافیایی فوق‌العاده‌ای داشت.

علی‌هذا این فرد توانست با گرد آوردن بیست- سی نفر از جوانان پرشور و انقلابی، در مجموعه‌ی سازمانی منافقین یک شبکه‌ی گسترده تروریستی در جنگل‌های شفت و فومن راه‌اندازی نماید و با ارائه آموزش‌های نظامی-

چریکی، یک تیم فوق‌العاده قوی و کارآمد در عملیات تروریستی فراهم آورد. وی در طی این مدت سعی می‌کرد با دور نگه داشتن همفکرانش از مسائل اجتماعی شهری و بردن آنها به روستاهای جنگلی و مناطق امن کوهستانی ضمن دور نگه‌داشتنشان از جوّی که در شهرها حاکم است، در یک کری‌دور سرپسته و یکدست، دیدگاه‌های خود را حقنه نماید.

این محیط پسته باعث شد که آنها حتی از ترور یک پیرمرد ۸۲ ساله در روستای «چوبر» شفت هم دریغ نکنند. این فرد و مجموعه‌ی همراهش در طول یکی دو سال فعالیت تروریستی و حضور در مناطق جنگلی، به دفعات وارد شهر شده و حدود ۱۲ نفر از حزب‌اللّهی‌های طرفدار نظام از جمله فرمانده سپاه و بخشدار شفت را ترور نمودند.

البته مواردی هم بود که آنها به اهدافشان نرسیدند؛ مثلاً بنا به اظهار «خوشحال» در جریان بازجویی و اعترافاتش «بارها بچه‌های تیم من با نیروهای بسیجی و سپاهی تعقیب‌کننده‌ی آنها در جنگل‌ها برخورد نمودند؛ ولی آنها از هرگونه عکس‌العمل بدون دستور من، خودداری می‌کردند و این نشانه تبعیّت‌پذیری محض بچه‌ها از دستورات تشکیلاتی من بود. به عنوان مثال: در یک شب مهتابی، یک تیم ده نفره عملیاتی و اطلاعاتی سپاه فومن و شفت را که در تعقیب ما بودند و کاملاً به آنها مشرف بودیم و بالا سرشان در فاصله ده- بیست متری ایستاده بودیم و بچه‌هایمان آمادگی صد درصد برای ترور همگی‌شان را داشتند، چون با افتادن بی‌سیم PRC شان در داخل رودخانه، همگی در حال جست‌وجو برای پیدا کردن آن بودند و اسلحه را از خود دور کرده بودند، ولی ما از ترس قرق شدن جنگل پس از کشته شدن آنها، خویشتن‌داری نشان دادیم.»

مع‌الوصف جوّ ترس و ناامنی پدید آمده در شهر و روستاهای شفت و فومن باعث شده بود که اعضای خانواده‌ها نیز نسبت به همدیگر واهمه داشته باشند و نسبت به همدیگر با شک و تردید نگاه کنند.

سرانجام، «حسین خوشحال» و یکی از معاونانش، در حالی که با لباس مبدل

و محاسنی بلند و اورکت بسیجی از منطقه فرار و به تهران و از آنجا به شهر ورامین رفته بود، توسط نیروهای ایست و بازرسی آن شهر به عنوان چهره‌های مشکوک از مینی‌بوسی که سوار آن بودند، بیرون کشیده شده و به سپاه ورامین برده شدند. وی با توجه به هوشیاری و توانایی‌هایی که در پاسخ‌دهی به سؤالات بازجو نشان می‌دهد، مسئولان اطلاعاتی سپاه ورامین باورشان شده بود که اینها فاقد هرگونه مسائل سیاسی و سازمانی بوده و صرفاً برای کار در کوره‌های آجرپزی منطقه آمده‌اند. با توجه به کارت شناسایی و مدارک شخصی از جمله شناسنامه‌هایی که از آنها پیدا شده نبود، مسئولان اطلاعاتی مجبور شدند برای خالی نبودن عریضه، تلفنی به سپاه فومن زده و استعلام نمایند که آیا حسین خوشحال را می‌شناسند؟ عوامل اطلاعات فومن و شفت که در بهار در دنبال آنها می‌گشتند، در کمال ناباوری گفتند اینها سوزده‌های شماره‌ی یک ما هستند و ترورهای زیادی انجام داده‌اند. خوشبختانه، دو تن از برادران اطلاعات و عملیات سپاه، در عرض کمتر از ۸ ساعت خود را به سپاه ورامین رسانده و این دو تروریست جنایتکار را تحویل گرفته و با خود به سپاه فومن آوردند.

حسین خوشحال در جریان بازجویی، چگونگی و محل شهادت شهدایی که توسط تیم تحت امرش، ترور شده بودند، را به صورت جزئی و با رسم کروکی و به طور تفصیلی تشریح کرد و محل اختفای نیروهایش در خانه‌های جنگلی را افشا و موجب دستگیری و اعدام آنها گردید. با اعدام تیم جنگلی تحت امر حسین خوشحال، بحث جنگل منطقه‌ی شفت و فومن برای همیشه خاتمه یافته تلقی گردید و ملجرا پایان یافت.

جریان جنگل‌های رودبار

ملجرای منافقین رودبار از آنجا آغاز شد که برادر پاسدار شهید «سید محمدتقی مخزن موسوی» فرماندهی متدین و بالخلق سپاه رودبار، یک روز به سپاه ناحیه‌ی گیلان آمد و با مسئولان اطلاعاتی سپاه مذاکره کرد و گفت:

«چنانچه امکان دارد، چهار تن از منافقین رودباری از جمله دو تن از برادران کوهی را که در زندان سپاه رشت زندانی هستند، به وی تحویل داده تا بقیه‌ی دوران محکومیت یک‌ساله‌ی خود را در زندان سپاه رودبار بگذرانند.» وقتی علت این درخواست از ایشان پرسیده شد، گفتند: «فاصله‌ی رودبار تا رشت بسیار زیاد است و صرف‌نظر از کرایه ماشین، حداقل هفته‌ای یک روز وقت پدر و مادرهایشان تلف می‌شود تا یک بار بچه‌های زندانی خود را ملاقات نمایند؛ لذا درخواست می‌کنم که این آقایان را تحویل من بدهد تا به زندان سپاه رودبار منتقل نمایم.»

بنده در جواب ایشان عرض کردم: «برادر جان، دلسوزی بیش از اندازه برای این‌گونه آدم‌ها نتیجه‌ای در بر ندارد؛ چرا که حضرت امام در مورد منافقین فرموده‌اند: «اینها از کفار بدترند و یا از این ملجم بدترند. باید از شر اینها به خدا پناه برد.» ضمن آنکه رئیس مذهب شیعه حضرت امام جعفر ابن محمد الصادق (ع)، فرموده‌اند: «اتَّقِ مَنْ شَرَّ مَا لِحَسَنَتِ الْإِيه»؛ بترس از شر کسی که به آن احسان کردی. بدون شک این آقایان منافقین به شما رحم نخواهند کرد و پاسخ محبت‌های شما را با اقدامات شرارت‌بار خود پاسخ خواهند داد.»

ولی آقا سید محمدتقی، دست‌بردار نبود و همچنان اصرار داشت که به خاطر پدر و مادرهایشان هم شده، آنها را تحویل گرفته و به رودبار انتقال دهد. چاره‌ای نبود جز آنکه به حرف این سید اولاد پیغمبر تمکین نمایم. عرض کردم: «دادستان محترم انقلاب اسلامی گیلان جناب آقای ابوالحسن کریمی که معرف حضورتان هست، دستور بازداشت و زندانی کردن اینها را داده‌اند، چنانچه به ایشان مراجعه نموده و درخواست خود را مطرح نمایید، امکان انتقال آنها فراهم خواهد شد.»

ایشان بلافاصله به همراه مسئول وقت اطلاعات سپاه رودبار، نزد حاج آقا کریمی، در محل دادستانی حضور یافته و درخواست خود را مطرح می‌نمایند. از آنجا که جناب کریمی نسبت به برادر «مخزن موسوی» شناخت و علاقه‌ی خاصی داشت، با درخواستشان موافقت و حتی حکم نمایندگی قضایی شهر

رودبار را به وی تفویض نمود.

با انتقال این چهار تن به سپاه رودبار، بقیه‌ی مدت زندان این چهار نفر در آنجا گذرانده شد. سرانجام پس از خلاصی از زندان، طبق دستور رهبران تشکیلاتی سازمان، این افراد جنگل‌های رودبار را به عنوان محل امن و اقدامات عملیاتی خود قرار دادند. افرادی چون «مجتبی قربانی»، تروریست و یکی از ضاربان «شهید علی انصاری» استاندار گیلان، «مصطفی قربانی» از اعضای سازمان که حتی برای نمایندگی مردم رودبار در مجلس شورای اسلامی، کاندید شده بود، «خسرو خسرونژاد» از تروریست‌های با سابقه که حتی یک بار از زندان شهربانی رشت فراری داده شده بود و «دکتر مینائی» و ... نیز به عنوان حامیان تشکیلاتی آنها، زمینه را برای ورود تعدادی از هواداران از جمله «برادران کوهی» فراهم آوردند.

منافقینی که برادر «مخزن موسوی» برای انتقال آنها دلسوزی کرده بود، اولین اقدام تروریستی خود را ترور این برادر عزیز انتخاب کردند. این نامردان خلف ابن ملجم، سرانجام شبی را برای ترور این اولاد پیغمبر انتخاب کرده و وی را در کنار همسر و فرزند خردسالش در بستر خواب به شهادت رسانده و ننگ ابدی را برای خود و خاندانشان فراهم ساختند. سرانجام منافقین مستقر در جنگل با کار اطلاعاتی عوامل اطلاعات سپاه ظرف کمتر از یک سال، بدون کمترین هزینه، از کوه‌ها و جنگل‌های منطقه به پایین کشیده و دستگیر شدند. با دستگیری و اعدام این جنایتکاران، غائله‌ی جنگل‌های منافق رودبار، خاتمه یافت.

گروه تروریستی چریک‌های فدایی خلق اقلیت در جنگل‌های امامزاده هاشم (ع)

این گروه تروریستی با تفکر و مرام مارکسیست لنینیستی در جنگل‌های امامزاده هاشم (ع) فعالیت می‌کرد. تعداد نیروهای اصلی آن ۷ نفر بود که با سلاح ۳ و کلت و نارنجک‌های دستی در مناطق جنگلی اعلام موجودیت کرده و



ترک داشتند. آنها هنوز در ابتدای راه‌اندازی تشکیلات جنگل در آن منطقه بودند که پیگیری‌های مستمر و وقفه‌ناپذیر بچه‌های بسیجی منطقه موجب شد که مقرات آن در جنگل‌های انبوه امامزاده هاشم (ع) شناسایی و افراد آن بدون گرفتن تلفات از طرفداران نظام، دستگیر و به مجازات برسند.

رهبر این گروه، شخصی به نام غلامرضا جلالی معروف به «مهندس غلام جلالی» بود که بر اثر مطالعات زیاد در زمینه‌ی آرمان‌های مارکسیستی و تسلط در بحث‌های آزاد و خیابانی و بیان مطالب، تبدیل به چهره‌ی شاخصی در منطقه شده و طرفداران زیادی را جذب کرده بود.

بحث جنگل‌های سیاهکل و دیلمان

این دو شهر در چند سال اول انقلاب، بخش‌های تابعه‌ی شهرستان لاهیجان به حساب می‌آمدند. این منطقه به دلیل پوشش و جنگل‌های انبوه، به‌ویژه جنگل «عطاکوه» و «چراکوه»، جاذبه‌های زیادی برای فعالیت تروریستی داشت؛ به‌ویژه آن‌که در زمان نهضت جنگل، یکی از محورهای اساسی مبارزات میرزا کوچک‌خان بود و یکی از یاوران و همراهان اصلی میرزا به نام «دکتر حشمت»، نقش اساسی در شکل‌گیری نهضت در شرق گیلان و بعدها نیز با تسلیم شدن در قبال قول و قرارهای رضاخان، نقش اساسی در شکست این نهضت داشت. در دهه‌ی پنجاه نیز یک گروه از اعضای چریک‌های فدایی خلق، در جنگل‌های سیاهکل با اقداماتی که داشتند، جاذبه‌هایی را برای مبارزات جنگلی پدید آورده بودند.

پس از اعلام فاز مسلحانه از سوی منافقین، توقع می‌رفت تعداد زیادی از اعضا و هواداران سازمان از استراتژی مبارزاتی جنگل پیروی کنند، ولی در عمل این طور نشد. البته در همان ماه‌های خرداد و تیر ۶۰، سازمان تعدادی از نیروهای خود را برای جانمایی و شناسایی منطقه به جنگل‌های اطراف سیاهکل و دیلمان اعزام کرد. ولی به دلیل گستره و سیطره‌ی نیروهای بسیج و مخبران محلی و سرانجام استقرار یک گردان از نیروگاه قرارگاه ابوالفضل (ع) در دیلمان

و گشت زنی و ردزنی های مستمر و گسترده و به ویژه تلاش های یک مخبر محلی اطلاعات سپاه به نام «میرزا»، عملاً نتوانستند مثل دیگر جنگل های گیلان اظهار وجود کنند و استقرار یابند.

لازم به ذکر است که سه تن از منافقین شاخص زندان سپاه لاهیجان به نام های «عباس ملکی»، «غفور شنگول نیا» و ... که توانسته بودند با غفلت زندانبان متواری شوند، پس از برداشتن سلاح و مهمات و نارنجک های دستی، روانه ی روستاهای جنگلی دیلمان شوند که در همان شب اول استقرار به دام نیروهای اطلاعات سپاه افتاده و بدون درگیری و مقاومت دستگیر گردیده و به اعدام محکوم شده و برای همیشه این منطقه ی جنگلی، فارغ از دغدغه های منافقین، در آرامش باقی ماند.

بحث جنگل های رودسر (چابکسر، کلاچای و رحیم آباد)

با اعلام جنگ مسلحانه از سوی سازمان منافقین و به اصطلاح ورود به فاز نظامی، شهر رودسر یعنی با بخش های تابعه ی آن چون چابکسر، کلاچای، و اجارگاه، املش و رحیم آباد دستخوش حوادث ناگواری از سوی هواداران سازمان منافقین علیه بسیجی ها و حزب اللهی های منطقه گردید. از آنجا که «مهندس حسین مقّم رامسری» به عنوان یک چهره ی شناخته شده ی انقلابی نزد جوانان رامسر و رودسر مطرح بود - که بعدها به عنوان لیدر جریان نفاق، استارت مبارزه ی مسلحانه علیه نظام اسلامی را زد - تعدادی از جوانان پرشور ولی فاقد شعور سیاسی درست، را گرد خود جمع کرد و با هدف فراهم آوردن سلاح و تجهیزات، اقدام به عملیات تهاجمی علیه پایگاه های بسیج منطقه نمود.

«مهندس مقّم» به عنوان سردسته ی مهاجمین در ۶۰/۴/۱۲ به همراه ۴ تن از نیروهای تروریست سازمان اعم از بومی و غیربومی که کارشان سرقت مسلحانه از بانک ها بود، به پایگاه مقاومت «بی بالان» از توابع کلاچای هجوم برده و توانستند ۶ قبضه سلاح را از آنجا مصادره نمایند که ۴ نفر از مهاجمین شناسایی و دستگیر شدند و محل پنهان کردن سلاح های مسروقه در خارج از روستای

بی‌بالان شناسایی شد. یکی از این افراد «رمضان عباسی» نام داشت که در واقع مسئول و ایدئولوگ منافقین در منطقه «بی‌بالان» بود.

در این جریان، «حسین نادری» یکی از بسیجی‌های پایگاه مذکور، مستقیماً توسط «مهندس مقدم رامسری» با تیر مستقیم مجروح و به زمین افتاد که «مقدم» با سرنیزه تفنگ ژ ۳ خود ضمن شکنجه وی که مقاومت می‌کرد، با شلیک تیر بر سرش او را به شهادت رساند.

وی همچنین فرمانده پایگاه بسیج برادر «سلمان اسماعیلی» را نیز که آتش فرار برای ۴ تن دیگر از بسیجیان فراهم ساخته بود، به شهادت رساند. در این جریان، یک مهاجم منافق مجروح شد که توسط آنها برای مداوا به یکی از بیمارستان‌های استان گیلان (بیمارستان امینی لنگرود) برده شد.

یکی از پایگاه‌های جنگلی منافقین در رودسر در منطقه‌ی «سرولات» از روستاهای تابعه‌ی چابکسر بود که دو تن از منافقین جنگل به نام‌های «کریم نقره‌ای» و «خاک باریک» عضو آن بودند و هر سر راه برادر پاسدار «نصرت‌الله تفاوت» در محله‌ی «سرولات» کمین نصب کرده بودند که منجر به شهادت وی شد.

در مورد منافق «خاک باریک» گفته شده است که وی یکی از فرماندهان جسور، چابک و بامهارت سازمان منافقین بود که بنا به اعتراف خود در جریان بازجویی حداقل در ۱۳ فقره اقدام عملیاتی اعم از ترور و انفجار و سرقت مسلحانه دست داشت.

از دیگر اقدامات تروریست‌های منافق در رودسر، می‌توان به ترور «حاج آقا عبدالحسین رضایی» امام جمعه‌ی موقت کلاچای در ۶۱/۲/۱۶ در یک راه‌پندان ایجاد شده و کمین در جاده‌ی «بی‌بالان-رحیم‌آباد» اشاره کرد، که یکی از منافقین تروریست به نام «علی جامع بی‌بالانی»، این مرد عارف و متقی را از خودروی سواری بیرون کشیده و با رگبار گلوله به شهادت رساند.

از اقدامات دیگر تروریست‌ها می‌توان به حضور منافقین به رهبری فردی به نام «عباسی» اهل «طول‌لات» رحیم‌آباد در جنگل‌های منطقه‌ی رحیم‌آباد

اشاره نمود. این افراد، هر سر راه خود از مردم دامدار منطقه، تقاضای غذا و خوراک کرده بودند که با مقاومت آنها، دو نفرشان را به شهادت رساندند و همچنین یک زن ۵۸ ساله را به بهانه‌ی این که از منابع و مخبران اطلاعاتی سپاه پاسداران است نیز به شهادت رساندند. با شناسایی‌های اولیه‌ای که از سوی اطلاعات سپاه رودسر به عمل آمد، این گروه تازه‌وارد تروریستی در استراتژی خود ناکام مانده و با فرار از جنگل‌های منطقه، توانستند به مرکز استان رفته و از آنجا به جنگل‌های هشتر و طوالش پناه ببرند.

بحث جنگل‌های آستانه اشرفیه

اختلاف دیدگاهی که بین شهید «حاج ابوالحسن کریمی» دادستان کل انقلاب اسلامی گیلان و آقای «زین‌العابدین قربانی» حاکم شرع دادگاه‌های استان گیلان وجود داشت، پس از ورود سازمان منافقین به فاز نظامی و مسلحانه تشدید شد؛ چرا که «شهید ابوالحسن کریمی» بر اساس فرمان مطاع و واجب‌الاطاعه‌ی حضرت امام خمینی (ره) معتقد بود که «منافقین از کفار بدترند و از این ملجم بدترند» و طبق چهارچوب‌های فتوایی حضرت امام در برخورد با محاربین و منافقین، اعتقاد داشت که باید با عناصر تشکیلاتی ضدانقلاب و تروریست، برخورد شدید کرد و با عنوان یاغی، محارب و مفسد فی‌الارض آنها را به مجازات حق‌شان رساند و حتی در مواردی در میادین و چهارراه‌های شهرها، آنها را به صلابه کشید تا عبرت سایرین گردد. در مقابل، آقای «زین‌العابدین قربانی» اعتقادی به اعدام آنها نداشت و می‌گفت: «آنها پشهای بیش نیستند»!

این در حالی بود که منافقین محارب هر روز هر تعداد ترورها و تخریب‌هایشان می‌افزوند و در شهرها و روستاهای گیلان، مردم حزب‌اللهی و طرفدار نظم را به شهادت رسانده و جنایات فجیعی را با نفوذ در پایگاه‌های بسیج همانند فلجعه‌ی «لفمجان» لاهیجان به وجود می‌آوردند و یا مردم را به صرف این که اورکت کراهی (اورکت بسیجی) پوشیده‌اند به رگبار بسته و به شهادت

می‌رساندند. به عنوان نمونه می‌توان به شهادت شهید «بیژن مدافع»، معلم نمونه‌ی شهر لاهیجان اشاره کرد که به گفته قاتل (اسماعیل صالحی رامسری) خواهرزاده «اسفندیار رحیم مشایی» اشاره کرد که شهید «بیژن مدافع» را اصلاً نمی‌شناخته و صرفاً به دلیل پوشیدن اورکت بسیجی به شهادت رسانده بود.

«حاج ابوالحسن کریمی» خطابش به «زین‌العابدین قربانی» این بود: «اگر این‌ها پشه هستند، چرا حصار خانه‌ات هر روز به ارتفاعش افزوده می‌شود و یا درخواست نیروهای حفاظت بیشتری را از خود داری و هر بار تعدادشان را افزایش می‌دهی؟ مگه این آقایان پشه نیستند؟»

ضمن آن‌که آقای «قربانی» سر قضیه‌ی فامیل‌های تروریستش «برادران کوشالی» (شمسی، نجمی، علاء و...) شب و روز تلاش می‌کردند که آنها را از مجازات حقّه‌شان برهانند و با بجه‌های اطلاعات سپاه چلنج می‌کرد. یا اجازه‌ی دستگیری و مجازات یکی دو تن از پسرانش که هوادار سازمان منافقین بودند را نمی‌داد و یا در قضیه‌ی آزادسازی زندانیانی چون «حسن حسام» و «ایرج نیّری»، دو تن از رهبران گروه‌های کمونیستی ورود کرده و آنها را از زندان آزاد می‌نماید و این در حالی بود که زندانیان فریب‌خورده در لاهیجان که تعدادشان به دویست، سیصد نفر می‌رسید و به قول شهید کریمی، فریب حرف‌های این نامردان به اصطلاح رهبران را خورده بودند، در زندان به سر می‌بردند.

در نهایت تصمیم بر این گرفته می‌شود که این دویست، سیصد زندانی را با قید تعهد آزاد کنند، مشروط بر اینکه هر هفته یک بار صبح‌ها به دژبانی سپاه لاهیجان مراجعه و دفتر حضور و غیاب را امضاء کنند. در این رابطه، تعدادی از زندانیان به اصطلاح توکب از فرصت استفاده کرده و از راه کردستان (مرز کردستان ایران و عراق) خود را به پایگاه‌های آموزشی منافقین در استان‌های تعیین شده عراق رسانده و آموزش‌های نوین تروریستی را فرا گرفتند.

نتیجه آن شد که تعداد هفت نفر از این فراریان از جمله «بهمن افرازه»، «جواد لامع» و «عباس افرازه»، پس از طی آموزش‌های تروریستی، به کشور بازگشتند و روستاهای جنگلی آستانه اشرفیه را قرق نموده و به فعالیت‌های

تروریستی پرداختند. آنها در طی یک سالی که در این مناطق حضور داشتند، توانستند ۱۲ نفر از برادران سپاهی و بسیجی از جمله شهید بزرگوار «اکبر شکرگزار» (مسئول اطلاعات سپاه آستانه اشرفیه)، «شهید علی‌نیا» (یکی از بسیجیان آستانه) و... را ترور نمایند و آخرین اقدام تروریستی آنها زدن سردار حزب الله گیلان «شهید ابوالحسن کریمی» (فرماندار لاهیجان و دادستان کل انقلاب اسلامی استان گیلان) بود که پس از چندین ماه رصد و تعقیب در ۶۵/۱/۱۳ در حال بازگشت از مغازه کتاب‌فروشی‌اش (کتاب فروشی الفتح) به مسجد گلشاهی برای اقامه‌ی نماز جماعت مغرب و عشاء به شهادت رسیدند.

طبق اسناد و مدارک به دست آمده از ستاد فرماندهی منافقین در شمال عراق (شهر اربیل) سر زدن آن شهید بین «بهمن افرازه» و «جواد لامع» اختلاف افتاد و هر کدام می‌گفتند که «من باید افتخار کشتن بهشتی گیلان را داشته باشم؛ لذا به قید قرعه «بهمن افرازه» ایشان را در فاصله دو سه قدمی با شلیک کلت به شهادت رساند. به این ترتیب چشمان نگران دشمنان انقلاب اسلامی به ویژه منافقین که از بیم و ترس وجودش خواب نداشت، آسوده‌خاطر گردید.

تیم ترور پس از به شهادت رساندن آن عزیز، به جنگل‌های آستانه بازگشت نمود؛ غافل از این که نیروهای اطلاعات نظام، اعم از وزارت اطلاعات و معاونت اطلاعات سپاه با همکاری تیبی از لشکر ۱۶ قدس گیلان به فرماندهی «سردار شهید مهدی خوش‌سیرت»، در کمین‌گاه آنها نشسته‌اند و آنها را از پناهگاه‌های جنگلی‌شان بیرون خواهند کشید و به دار مجازات خواهند آویخت.

لازم به ذکر است «بهمن افرازه» پس از این جریان، هر روز با لباس مبدل جلوی سپاه لاهیجان حاضر شده و درصدد کسب اطلاعات و اخبار جدید از واقعه‌ی ترور «شهید کریمی» برمی‌آمد تا اینکه یکی از فامیل‌های نزدیکش وی را شناسایی کرده و به عوامل اطلاعات گزارش می‌دهد. متأسفانه وی در جریان تعقیب و گریز موفق می‌شود از چنگال مأموران اطلاعاتی فرار کند و با مصاحبه‌ی یک بنز سواری، خود را تا پایگاه ایست و بازرسی لوشان برساند و از

آنجا ماشین را رها کرده و بر بالای تپه‌ای مشرف بر جاده‌ی قدیم گیلان-تهران، زیر یک سنگ بزرگ پناه گرفت و نارنجکی را که به همراه داشت، جلوی صورتش گرفت و با انفجار آن به درک واصل شد.

بقیه‌ی اعضای تیم که ۶ نفر بودند نیز با رصد و رهگیری بچه‌ها دستگیر و به مکافات عملشان رسیدند. با این اقدام عملیاتی نیروهای اطلاعات، صورت مسئله‌ی منافقین در جنگل‌های آستانه خاتمه یافت.

در مورد منافق معدوم «بهمن افرازه» گفته شده است: وی پس از عملیات ترور «شهید ابوالحسن کریمی»، به همراه تروریست دیگری مدتی در منزل شخصی به نام «نوشین بیگدلی» مخفی شده بود و دنبال فرصتی بود تا بتواند از طریق مرز کردستان ایران، به پایگاه‌های سازمان منافقین در استان کردستان عراق بپیوندد.

حضور و اقدامات تروریستی منافقین در جنگل‌های رامسر و تنکابن

از آنجا که شهر رامسر به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و به اصطلاح ژئوپلتیکی‌اش که در واقع حلقه‌ی اتصال و کریدور وصل دو استان مازندران و گیلان به شمار می‌آید، از یک شخصیت منحصر به فردی برخوردار است. به ویژه آن‌که فاصله‌ی دریا تا کوهستان و جنگل رامسر کمتر از یک کیلومتر می‌باشد، یک موقعیت منحصر به فرد و استثنایی را در خطه‌ی شمال کشور پدید آورده است. جنگل‌ها و مناطق روستایی جنگلی و حاشیه جنگل رامسر با توجه به انبوه بودن درختان آن، جاذبه‌ی خاصی ایجاد نموده است.

البته حلقه‌ی وصل این دو استان شمالی، شهر جنگلی رامسر می‌باشد. برای اولین بار لشکر ۲۵ کربلای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که رزمندگان آن را پاسداران گیلان و مازندران (و گلستان) تشکیل می‌دادند، نیروهای اعزامی خود را پس از آموزش‌های تاکتیک-تکنیک و دیگر فنون نظامی و جنگی در مرکز منطقه‌ی ۳ سپاه، یعنی شهر چالوس به مراکز این دو استان، یعنی شهرهای رشت و ساری فرستاده، تا از سوی مردم استان خود مورد ملاطفت و

استقبال قرار گیرند، تا با ارتقای روحیه، به مناطق عملیاتی اعزام شوند.

استارت فاز نظامی منافقین رامسر:

در روز ۱۳۶۰/۱/۹ تعدادی از رزمندگان آموزش‌دیده گیلانی، که با خواندن سرود و اشعار حماسی و نوحه‌خوانی از داخل شهر رامسر عبور می‌کردند، مورد تهاجم عناصر و هواداران سازمان منافقین قرار گرفته و با پرتاب سنگ و کلوخ، آنها را مورد حمله قرار دادند که در این جریان، تعدادی از بچه‌های رزمنده، مصدوم و مجروح شدند (دو نفر از ناحیه‌ی دست و ۹ نفر از ناحیه‌ی سر و صورت) که پس از درمان‌های اولیه در بیمارستان «دکتر حشمت رودسر» و با سر و صورتی باندپیچی شده وارد شهرستان رشت (مرکز استان) شدند.

در شهر رشت، عزیزان رزمنده با استقبال گرم مردم مواجه شده و با ذبح گوسفندان و دود کردن اسپند و رد کردن آنها از زیر قرآن، سنگ تمام گذاشتند. در اثنای این اقدامات مردمی، یکی از برادران اعزامی که از ناحیه‌ی سر، مجروح و باندپیچی شده بود، از پشت بلندگو اعلام کرد: «ما از برخورد محبت آمیز شما تشکر می‌کنیم، ولی هیچ می‌دانید که برادران هم‌رزم ما در رامسر مورد هجمه‌ی عده‌ای از منافقین و اوباش این شهر قرار گرفته و تعدادی از آنها از ناحیه‌ی سر و صورت و دست به شدت زخمی شده‌اند؟»

با سخنرانی این برادر رزمنده‌ی مصدوم اعزامی، رگ غیرت حزب‌الله رشت، به‌ویژه بچه‌های حزب‌الله باقرآباد به جوش در آمد؛ به‌طوری‌که در فردای آن روز، یعنی دهم فروردین ماه ۱۳۶۰، این بچه‌های غیرتمند حزب‌الله با هر وسیله‌ی ممکن، خود را به شهر رامسر رسانده و در «میدان امام خمینی» این شهر که در آنجا از سوی منافقین نمایشگاهی برپا شده بود، با آنان درگیر شدند. شهر رامسر یک حالت شبه‌جنگی به خود گرفت که سرانجام این غائله به نفع بچه‌های حزب‌الله، با به اسارت در آوردن بیش از دویست نفر از عناصر منافق خاتمه یافت.

منافقین اسیر شده به دستور دادستان انقلاب اسلامی گیلان (حاج شیخ ابوالحسن کریمی)، پس از بازجویی اولیه، با قرار سنگین بازداشت شدند و جهت نگهداری به زندان معروف «چوکا» واقع در اول جاده اسالم-خلخال انتقال یافتند. متعاقب این قضیه، آقای «عبدالعلی مصحف»، استاندار وقت مازندران، این اقدام بسیجی‌های رشت را در شهر رامسر محکوم کرد و آن را دخالت و ورود غیرمجاز در حوزه حفاظتی این استان دانست که شهید «علی انصاری»، استاندار گیلان در یک نطق رادیو و تلویزیونی، پاسخ آقای «مصحف» را به صورت قاطع و واضح ارائه کرد و گفت: «شهر رامسر قبلاً یکی از شهرهای استان گیلان بوده؛ لذا اقدام ما یک اقدام داخلی بوده و خارج از استان گیلان نبوده است.»

«شیخ حسن یوسفی اشکوری» نماینده‌ی مردم رامسر و تنکابن در مجلس شورای اسلامی نیز در مصاحبه‌های رادیو و تلویزیونی و نطق پیش از دستور خود در مجلس شورای اسلامی به این عمل سپاه و بسیج و دادستانی انقلاب اسلامی گیلان اعتراض و خواهان آزادی فوری اغتشاشگران منافق شده و خود را به عنوان نماینده‌ی مردم رامسر مسئول پیگیری برای رهایی آنها از چنگال عدالت اعلام کرد.

سازمان منافقین و گروه‌های چپ همسو با آنان در اطلاعیه‌ای مکرر دستگیری صدها تن از منافقین رامسر را محکوم کرده و خواهان آزادی هر چه سریع‌تر آنها گردیدند!

خوشبختانه، سردار شهید حزب‌الله گیلان (حاج ابوالحسن کریمی) بیدی نبود که از این باده‌ها بلرزد و با قاطعیت جلوی این موج‌سواری منافقین و حامیان آنها ایستادگی نمود و با محاکمه‌ی تک‌تک آنها در دادگاه انقلاب اسلامی استان گیلان، همگی را به زندان محکوم نمود.

یکی از برادران بسیجی حزب‌الله رودسر که به همراه اهالی باقرآباد رشت، روز ۱۳۶۰/۱/۱۰ به رامسر رفته بود، چنین تعریف می‌کرد: «ما آن روز، ابتدا در میدان امام خمینی شهر رامسر با اعضا و هواداران سازمان که در این میدان،

نمایشگاه برپا کرده بودند و به تبلیغ مواضع و دیدگاه‌های سازمان خود علیه ارزش‌های نظام اسلامی ایران می‌پرداختند، درگیر شدیم. کلیه‌ی عکس‌ها، پوسترها، تابلوها و کتاب‌ها و نشریات آنها را در یک اقدام سریع و انقلابی، مصادره کرده و در داخل خودروهای وانت ریختیم. غیر از میدان امام خمینی، به دستور «مهندس حسین مقدم‌لات‌محل‌ای»، کوچه‌ها و خیابان‌های منطقه‌ی «لات محل» که زادگاه و محل مسکونی وی که رهبر و لیبر منافقین رامسر به حساب می‌آمد را بسته و با ایجاد سنگرهای متعدد راه هرگونه تردد خودروها را مسدود کرده بودند، بچه‌های حزب‌الله استان گیلان اعم از باقر آبادی‌ها و بسیجیان سایر شهرهای استان گیلان با شنیدن این خبر با یک یورش قهرمانانه کلیه‌ی سنگرهای ایجاد شده و تجمعات نیروهای سازمان را درهم ریخته و عرصه را چنان بر آنها تنگ کردند که چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. ما بیشترین دستگیری را در لات محل داشتیم. خوشبختانه، با همکاری نیروهای سپاه، همه‌ی این عناصر اغتشاشگر که روز قبل با مورد ضرب و شتم قرار دادن بچه‌های اعزامی سپاه گیلان به جبهه، قدرت‌نمایی می‌کردند و آنها را خیال بر داشته بود که می‌توانند با این‌گونه لات‌بازی‌ها جلوی انقلاب بایستند، دستگیر شده و توسط خودروهای سپاه و شخصی (اتوبوس، مینی‌بوس، سواری) که از قبل آماده شده بود، به مرکز سپاه ناحیه‌ی گیلان (رشت) برده شده و پس از شناسایی و بازجویی‌های اولیه به دستور «ابوالحسن کریمی»، دادستان انقلاب استان به زندان چوکا انتقال یافتند.

این اقدام قهرمانانه‌ی بسیجی‌ها و حزب‌اللهی‌های گیلان در رامسر، مشت محکمی بر دهان یاهوگویان منافق بود و در واقع این کار بچه‌ها، شیرازه‌ی تشکیلاتی سازمان منافقین را در رامسر به هم ریخت و محاسبات آنان را دگرگون کرد و استارتی بود برای تقویت نیروهای حزب‌اللهی رامسر که مردانه جلوی عوامل نفاق ایستادگی کرده و بساط و کاسه و کوزه‌های آنها را درهم بریزند؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌گاه نتوانند سر بلند کنند و بساطی را که هر

روژه سر چهارراه‌ها و خیابان‌ها و کوی و برزن‌های رامسر داشتند، دوباره راه‌اندازی کنند.

این اقدام اهالی گیلان در واقع یک جنگ روانی آفندی شدیدی بود که دشمن را مرعوب و میخکوب کرد و برای همیشه توان ایستادگی خود را از دست دادند.

در جریان این درگیری‌ها، تعداد زیادی از آنها مجروح و مصدوم شدند که توسط نیروهای امدادی سازمان به بیمارستان‌های تنکابن و رامسر از جمله بیمارستان «امام سجاد علیه‌السلام» این شهر برده شدند. در این درگیری، حداقل ۴ نفر به درک واصل شدند که اسامی ۳ نفر از معدومین به قرار ذیل است:

۱- منافق معدوم «خیرالله اقبالی» (پسرخاله مهندس «حسین مقدم لات‌محل»)، لیدر منافقین رامسر؛ جزو کسانی بود که قبل از اعلام فاز مسلحانه وارد درگیری با سپاه و بسیج شد. وی از اشرار و اراذل و اوباش معروف لات‌محل رامسر بود که سابقه‌ی شرارتش بسیار زیاد بوده و جزو اخلاک‌گران امنیت عمومی جامعه بوده است و در قبل از انقلاب نیز به عنوان یک چاقوکش، قمه‌کش و شراب‌خوار معروف بود.

وی به دلیل شرارت‌های قبلی‌اش، خیال می‌کرد می‌تواند حتی مسلحانه جلوی نیروهای حزب‌اللهی بایستد و محل مسکونی خود را در واقع ستاد اقدامات منافقین در شهر رامسر قرار داده بود.

او با شلیک چند گلوله از جلوی بچه‌های حزب‌اللهی فرار کرد و به داخل خانه‌اش که یک خانه‌ی متروکه و قدیمی بود، پناه گرفت. در این خانه، چند تن از منافقین پنهان شده بودند. با ورود وی به خانه‌اش گلوله از هر سو به بیرون شلیک می‌شد. آنها با پرتاب نارنجک و رگبارهای زیاد سعی در ایجاد ترس و اخافه در دل نیروهای حزب‌الله را داشتند.

با صدای شلیک گلوله‌های منافقین، بچه‌های بسیجی گیلان و حتی

بسیجی‌های شهر رامسر به طرف صدای گلوله کشیده شدند و معلوم شد که درگیری در جلوی خانه‌ی «خیرالله اقبالی» است. با محاصره‌ی خانه توسط مردم، نیروهای سپاه رامسر از فرصت استفاده کرده و با جای‌گیری‌های مناسب در اطراف و داخل خانه توانستند یکی از منافقین به نام «عقیل» را از ناحیه‌ی پا مورد اصابت گلوله قرار داده و دستگیر کنند.

دو نفر از منافقین داخل خانه که یک مرد و اهل چابکسر (از توابع رودسر) و یک زن هم اهل رامسر بودند، تاب مقاومت نیافته و دستگیر شدند. یکی از منافقین نیز که در بالای پشت بام خانه‌ی «اقبالی» سنگر گرفته بود، پس از تمام شدن گلوله‌ها، خود را به پایین پرتاب کرد و به درک واصل شد. منافق و شرور معروف لات محله (خیرالله اقبالی) نیز توسط یکی از حزب‌اللهی‌ها در داخل یک مغازه‌ی عکاسی به درک واصل شد. در بازرسی‌های به عمل آمده از خانه‌ی معدوم اقبالی تعداد هشت قبضه سلاح ۳ و مقادیر زیادی مهمات و ابزار و آلات انفجاری و تخریب و نارنجک‌های دستی کشف شد. تعداد معدومین این درگیری، ۴ نفر با این اسامی بودند: «کریم شعبانی»، «نعمت‌الله بلوری» و «خیرالله اقبالی» و یک نفر دیگر که اسمش اعلام نشد.

از آنجا که در بحث دفن کردن این افراد در قبرستان لات محله‌ی رامسر پیش‌بینی‌هایی شده بود، چاره‌ای جز انتقال منافقین معدوم به یکی از شهرهای گیلان نبود و نیروهای پاسدار پس از انتقال جنازه‌ها آنها را در یکی از باغات جای لاهیجان دفن کردند. با این کار، جلوی یکی از فتنه‌های احتمالی نیز گرفته شد.

پس از این جریان، منافقین رامسر دو سه ماهی جرأت هیچ‌گونه حرکتی را نداشتند و کفّی اقتدار به نفع جریان حزب‌الله شهر شد. بسیاری از فریب‌خوردگان، خود را تسلیم واحد اطلاعات سپاه رامسر کرده و امان‌نامه دریافت کردند. حزب‌الله شهر وقتی روستاها را با انسجام بیشتری یافتند، با سازماندهی‌های محکم‌تر و منسجم‌تر در قالب پایگاه‌های بسیج شهر و روستا به حراست از انقلاب اسلامی و پاسداری از ارزش‌ها پرداختند. مردم حزب‌اللهی

رامسر، با مشارکت‌های مؤثر خود در فعالیت‌های اطلاعاتی، امان منافقین را بریده بودند.

اقدامات منافقین رامسر پس از اعلام فاز مسلحانه از سوی سازمان با ورود سازمان منافقین به فاز مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، در سی‌ام خرداد ۶۰، نیروهای هوادار سازمان در شهر رامسر، که قبلاً سابقه‌ی نبرد مسلحانه با سپاه و بسیج در لات‌محله رامسر را داشتند، زودتر از سایر شهرهای شمال کشور، در تدارک جنگ بوده و با انتخاب مکان‌های امن در روستاهای حاشیه‌ی جنگل، خود را برای مبارزه با نیروهای هوادار نظام با استفاده از امکان جنگل آماده کرده بودند.

جنگل‌های انبوه و روستاهای کوهستانی و ییلاقی اطراف رامسر همچون جواهرده، دالیخانی، گالش‌محله، مارکوه، کتالم و سادات‌محله و دیگر روستاهای همجوار آن می‌توانست محل و مأمن مناسبی برای جنگ‌های پارتیزانی و چریکی باشد؛ لذا می‌بینیم عناصری از سازمان منافقین که از شهرهای استان گیلان همچون لاهیجان، رودسر، کلاچای و چابکسر بودند، به دلیل همین ویژگی جغرافیایی رامسر، به تیم‌های تروریستی مستقر در جنگل‌های این شهر پیوستند که به عنوان نمونه و مصداق می‌توان به «سعید ایمانی» اهل لاهیجان اشاره کرد که در اکثر ترورهای رامسر حضور فعال داشت. این فرد، به عنوان مسئول شاخه‌ی نظامی منافقین در جنگل‌های رامسر محسوب می‌شد.

در مورد تعداد عناصر فعال منافقین در جنگل‌های رامسر گفته شده است، این افراد بین ۳۰ تا ۴۰ نفر برآورد شده‌اند. مدت حضور و فعالیت تروریستی آنها نیز بیش از چهارده، پانزده ماه طول نکشید. در این مدت، آنها چند مرحله ترور موفق در رامسر، رودسر و تنکابن داشته و عناصر ارزشمندی از سپاه و بسیج را به شهادت رسانده بودند. افرادی که توسط آنها به شهادت رسیدند، عبارت بودند از:

۱- حجت الاسلام حاج شیخ عبدالحسین رضایی بی‌بالانی، امام جمعه‌ی موقت و یکی از روحانیون مہذب کلاچای که در ۶۱/۲/۱۶ در جاده‌ی بی‌بالان به رحیم آباد، توسط منافق «علی جامع بی‌بالانی» ترور گردید.

۲- «عقیل عباس مفرد»، بخشدار رامسر که تیم ترور منافقین با ورود به خانه‌اش وی را در محلّه‌ی «سفید تمشک» رامسر، جلوی دیدگان مضطرب زن و بچّه‌اش به رگبار مسلسل بستند که این برادر به شدت زخمی شد و پس از بستری شدن در بیمارستان، سرانجام در ۶۱/۴/۲۶ به فیض شهادت نائل گردید.

۳- ترور دو تن از بسیجیان پایگاه کتالم رامسر در ۶۰/۹/۱۶، از طریق منافق نفوذی به نام «طاهر چمنی» که با نفوذ در جمع بسیجیان آن پایگاه در یک شب، دو تن از منافقین تروریست همچون «داود یوسف طالشی» و نفر همراهش به پایگاه مزبور ورود کرده، دو تن از بچّه‌های بسیجی و حزب‌اللهی را به شهادت رساندند. شهادی ترور این پایگاه عبارت بودند از: نظام‌الدین خلعتبری، و «حجت‌الله رستگاری».

۴- تهاجم مسلحانه به پایگاه مقاومت بی‌بالان رودسر در ۶۱/۳/۳۰ و به شهادت رساندن فرمانده پایگاه به نام «شهید سلمان اسماعیلی» و برادر بسیجی «حسین نادری»؛ فرماندهی این تیم ترور که ۴ نفر بودند را منافقی به نام «رمضان عباسی» بر عهده داشت. گفته شده است در این جنایت بزرگ «مهندس حسین مقدم لات‌محلّه‌ای» نیز حضور داشته و شخصاً در ترور شهید «حسین نادری» در آن پایگاه مشارکت مستقیم نموده است. در این تهاجم، ۶ قبضه سلاح پایگاه توسط منافقین مهاجم به سرقت برده شد و در حاشیه‌ی روستای بی‌بالان دفن گردید که بعدها با اعتراف دو نفر از منافقین دستگیر شده، محل دفن سلاح‌ها مشخص و کشف شد. این تیم تروریستی پس از انجام عملیات، به خانه‌ی یکی از هواداران سازمان در بی‌بالان رفتند که با حمله‌ی بچّه‌های بسیجی به خانه‌ی امن مزبور، ضمن به جا گذاشتن اسناد و مدارک درون‌گروهی، متواری گردیدند.

۵- ترور شهید «ایرج کوزه‌گر» در ۶۰/۶/۳ در محله‌ی کتالم رامسر؛ قاتل وی شخصی به نام «سعید ایمانی لاهیجانی» بوده است که وی را به عنوان مسئول عملیات‌های منافقین در جنگل‌های شمال کشور از جمله رامسر می‌شناختند. وی پس از ترور «شهید کوزه‌گر»، قصد فرار و رفتن به پایگاه‌های جنگلی را داشت که در منطقه‌ی منافق‌خیز «لات محله» رامسر، شناسایی و دستگیر شد.

۶- ترور مسئول اطلاعات و عملیات سپاه رامسر به نام «رامدر» «شمس‌الله فرجی»، در مورخه ۶۱/۳/۱۳، که در یک عملیات کسین در جاده‌ی جواهرده به همراه ۶ تن از همزمانش به شهادت رسیدند.

۷- ترور «حاج علی بهری» پدر شهید «محمود بهری» در ۶۱/۳/۲۵ توسط منافق «حسن عابدپور» اهل چابکسر رودسر.

۸- درگیری نیروهای عملیاتی سپاه در مورخه ۶۱/۶/۱۴ با یک تیم دوازده نفره از منافقین جنگلی در منطقه‌ی «گرسامسر» که جملگی در این درگیری به هلاکت رسیدند. از معدومین، سلاح و تجهیزات و پول به سرقت رفته‌ی بانک صادرات شعبه‌ی سادات محله رامسر به دست آمد. در این عملیات، شخصی منافق به نام «محمد رضا حلاجیان»، فرماندهی این تیم ۱۲ نفره در حالی که مجروح شده بود، توانست خود را از جنگل بیرون کشیده و در یکی از خانه‌های امن و تیمی سازمان در رشت مخفی شود. خوشبختانه با تلاش نیروهای اطلاعاتی سپاه گیلان این فرد دستگیر و به جنایات خویش در جنگل‌های رامسر اعتراف نموده و سرانجام به حکم دادگاه انقلاب اسلامی به اعدام محکوم گردید.

با کشته شدن این تیم دوازده نفره، بقیه‌ی نیروهای جنگلی سازمان از جمله «مهندس حسین مقدم لات محله‌ای» که تعدادشان ۳ نفر بود، از جنگل‌های رامسر متواری و به پایگاه مرکزی سازمان در جنگل‌های هشتر و طوالش پیوستند. «مهندس مقدم» در این منطقه به عنوان جانشین فرمانده گروه منافقین مستقر در جنگل‌های هشتر طوالش منصوب شده بود. طبق

بررسی‌های انجام شده، ظاهراً فردی به نام «مجید بازگونه شیخانبری» با نام مستعار «کوروش»، یکی از همراهان «حسین مقدم»، برای پیوستن به جنگل‌های هشتپر و طولش بوده است.

نکته‌ی قابل توجه این‌که یکی از تروریست‌های منافق به نام سرهنگ دوم ارتش شاه «قادر حیدری» که از عناصر وابسته به سازمان منافقین بوده و پس از اعلام فاز مسلحانه به تیم رزمی جنگلی‌های منافق پیوسته بود، با توجه به شناختی که از محورهای ورودی و خروجی منطقه «جنت‌رودبار» رامسر داشت، توانست خود را از جنگل بیرون کشیده و به داخل شهر بیاورد. وی، سرانجام در ۶۱/۹/۲۸ توسط یکی از برادران عملیاتی سپاه در رامسر شناسایی و دستگیر و تحویل اطلاعات سپاه داده شد.

پس از پاکسازی جنگل منطقه توسط برادران سپاه رامسر، منافقین مجدداً به تشکیلات شهری و خانه‌های تیمی و امن شهری پناه بردند. خوشبختانه با اشراف نیروهای اطلاعاتی سپاه، با توجه به اسناد باقی‌مانده و به دست آمده از کومه‌های جنگلی، کلیه‌ی مراودات و ترددات آنها مورد رصد و رهگیری قرار گرفت و هر از چندی یک خانه‌ی تیمی به همراه نفرات آنها منهدم و عناصر ساکن در آن دستگیر می‌شدند.

به عنوان مصداق می‌توان از دستگیری تروریست منافق و متواری سازمان که یکی از اعضا و کادرهای مرکزی سازمان به شمار می‌رفت، به نام «ایرج سنجابی» اهل شهرستان اهواز نام برد که در ۶۱/۱۰/۴ در روستایی «میان‌لات» رامسر دستگیر شد و یا در ۶۱/۱۱/۱۹ دو تن از عناصر سازمان منافقین به نام‌های «اسماعیل گالش‌محله‌ای» و «ابوالفضل رحیمیان» در جاده‌ی روستایی «اربه‌کله» (زادگاه اسفندیار رحیم مشایی) رامسر در محل ایست و بازرسی بسیج آن محل، شناسایی و دستگیر می‌شوند.

همچنین در مورخه ۶۱/۱۱/۲۹ یکی از منافقین فعال و متواری اهل شهرستان بندرانزلی با سرعت فوق‌العاده خودرو و بی‌اعتنا به ایست بسیجی‌ها در مرکز ایست و بازرسی پایگاه بسیج «گالش‌محله رامسر»، از جاده

منحرف گردید و متوقف شد. وی در هنگام فرار توسط یکی از بسیجیان به شدت مجروح و کشته شد. از داخل ماشین وی، ۱ قبضه سلاح ژ ۳ و ۳ قبضه نارنجک دستی کشف شد.

همین‌طور کشف یک خانه‌ی تیمی در جریان طرح مالک و مستاجر؛ سه تن از عناصر سازمان منافقین که از اهالی لاهیجان و رشت بودند، دستگیر و ۸ قبضه اسلحه ژ ۳ و مقادیر زیادی اسناد و مدارک برون‌گروهی سازمان کشف گردید. گفته شده است که یکی از دستگیرشدگان از عناصر مهم و مؤثر سازمان در منطقه بوده است.

یا دستگیری قاتلان شهید «نصرت‌الله تفاوت» از مسئولان سپاه رامسر، به نام‌های «کریم نقره‌ای» و «خاک باریک» که هر دو از عناصر فعال تیم تروریستی جنگل‌های منطقه و از فرماندهان سازمان منافقین به شمار می‌رفتند و در ترورها و جنایات بی‌شماری دست داشتند، با همکاری یک منافق توأب به داخل خانه‌ای کشانده شد و سالم دستگیر شدند. منافق «خاک باریک» که به شدت از غافلگیر شدنش شوکه شده بود، با سیانور خودکشی کرد که با اقدامات اولیه‌ی درمانی بچه‌های سپاه زنده ماند و در جریان بازجویی به ۱۳ فقره ترور اعتراف کرد و چهار تن از همکاران جنگلی‌اش را بر سر قرار آورد که همگی آنها سالم دستگیر شدند.

همین‌طور می‌توان به دستگیری یکی از فرماندهان نیروی تروریستی منطقه اشاره کرد که ماه‌ها فراری بود و با توجه به شناختی که از منطقه داشت تا ۶۲/۱۱/۱۶ توانسته بود خود را در خانه‌های تیمی پنهان کند. تلاش یکی دو ساله‌ی نیروهای اطلاعات سپاه راه به جایی نمی‌برد و وی همچنان با جابه‌جایی و انتقال‌های مکرر، خود را از چشم نیروهای سپاه پنهان نگاه می‌داشت.

در مورد وی گفته شده است که «داوود طالشی» یا «داوود یوسف طالشی» یکی از عناصر کارآمد، جسور و چست و چابک سازمان منافقین در شهر رامسر به شمار می‌رفت. وی به دلیل آشنایی و شناخت دقیق جغرافیایی منطقه و

ماجرای او و اهل مطالعه بودندش، توانسته بود ماه‌ها از چنگال عدالت رهایی یابد و بدون هر گونه آسیبی در منطقه‌ی شهری و جنگلی رامسر تردد نماید. در بین نیروهای طرفدار منافقین، وی به «کامپیوتر و مغز جنگل» یا «حافظه‌ی جنگل» معروف بوده است. با توجه به چوپان بودن پدرش، از بچگی به همراه وی، در جنگل‌ها و مناطق کوهستانی تردد داشت و راه‌ها و کوره‌راه‌ها و جاده‌های مال‌رو و بزرو را می‌شناخت. وی در جریان نفوذ و تهاجم به پایگاه بسیج «شهید رستگاری» حضور فعال و نقش فرماندهی داشت و دو تن از عزیزان بسیجی به نام‌های «نظام‌الدین خلعتبری» و «حجت‌الله رستگاری» را به شهادت رسانده بود.

وی، همچنین به عنوان تیم کمین منافقین در جاده‌ی جواهرده که منجر به شهادت ۶ تن از عزیزان سپاه به ویژه فرمانده شهید «شمس‌الله فرجی» گردید، نقش فرماندهی را بر عهده داشت.

از دیگر اقدامات وی می‌توان به سرقت مسلحانه از بانک صادرات بخش «سادات‌محله» رامسر اشاره کرد که در آن به عنوان فرمانده تیم مهاجم، نقش اولیه را در خالی کردن صندوق‌های بانک و جمع‌آوری تقریباً ۳ میلیون تومان پول داشته است.

وی همچنین مسئولیت و نقش مستقیم در ترور پاسدار «حسین رحمتی» داشته است.

سرانجام این فرمانده منافق در خانه‌ای در منطقه‌ی جنگلی «کوزه‌کش گرسماسر» شناسایی و دستگیر شد. البته وی با مشاهده‌ی برادران عملیاتی و اطلاعات سپاه با سرنیزه تفنگش اقدام به خودزنی کرد و رگ‌های گردنش را بریده بود، ولی با هوشیاری و همت نیروهای دستگیرکننده‌اش به درمانگاه رامسر آورده شد و مداوا گردید.

وی پس از بهبودی، همکاری‌های مؤثری در جریان بازجویی و تک‌نویسی از خود نشان داد و اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیار اطلاعات سپاه قرار داد. وی در تک‌نویسی‌هایش، آمار سلاح و تجهیزات و مهمات دپو شده در داخل

جنگل‌های رامسر، چگونگی سرقت مسلحانه از بانک صادرات سادات محله، اعلام نام منافقین نفوذی سازمان در پایگاه بسیج کتالم و چگونگی به شهادت رسیدن دو تن از بچه‌های بسیجی آن پایگاه «خلعتبری» و «درستگاری» و چگونگی ترور و مجروح کردن پاسدار «حسین رحمتی» را افشا نمود.

با اعترافات وی و اطلاعات ارائه شده، نیروهای اطلاعاتی سپاه رامسر توفیقات خوبی پیدا کرده و در مقابل، سازمان منافقین در وضعیت صفر و نابودکننده‌ای قرار گرفت که امکان هر تحرکی را از ناحیه‌ی نیروهای سازمان سلب نمود.

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

درآمد

همان‌گونه که در بخش بخش‌های قبل بیان شد، موقعیت ژئوپلیتیکی استان‌های شمالی کشور یعنی گیلان و مازندران و بعدها گلستان (گرگان)، به دلیل پوشش گیاهی، جنگلی و کوهستانی آنها از یک سو و دیوارهی عظیم و بلند ارتفاعات و کوهستان‌های البرز و همجواری با دریای خزر از سوی دیگر، این منطقه همواره در طول تاریخ مورد توجه گروه‌های سیاسی و چریکی کشور بوده است. این منطقه به دلیل ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود، در بعضی از برهه‌های زمانی، با ایجاد دولت‌های محلی و بومی، به استقلال‌های مقطعی و نسبی دست یافته بودند که می‌توان از دولت‌های آل بویه، دیالمه و حکومت شورایی «میرزا کوچک‌خان» در گیلان و دولت مرعشیان در مازندران و... اشاره داشت. صرف‌نظر از مزایایی که موقعیت جغرافیایی منطقه از لحاظ جلگه‌ای و ساحلی دارد، از اهمیت و مزیت‌های نسبی مناطق جنگلی و کوهستانی مانند موارد زیر نمی‌توان غافل بود:

— محل استتار و اختفای مناسب برای جابه‌جایی نیروها و آرایش پدافندی در داخل جنگل‌ها و همچنین انتقال نیروها و تدارکات رزمی به دور از چشم دشمنان و حاکمان جبار وقت؛ به عبارت دیگر، امکان شناسایی نیروهای مستقر در مناطق جنگلی و کوهستانی را برای نیروهای مستقر در جلگه و ساحل دریا، سخت و سلب می‌نماید.

- به فرض دستیابی و رسوخ نیروهای مهاجم به داخل جنگل، وجود جنگل‌های وسیع و متراکم از درختان موجود به عنوان یک امکان بازدارنده برای نیروهای مدافع و جلوگیری از پیشروی و زمین‌گیر کردن نیروهای مهاجم به حساب می‌آید و یک برتری نسبی به صورت طبیعی را از لحاظ دفاعی ایجاد می‌نماید؛ ضمن آن‌که به دلیل انبوهی درختان جنگلی و راه‌های صعب‌العبور، امکان ورود و نفوذ نیروهای مهاجم ناآشنا به رزم‌های جنگلی و کوهستانی، تقریباً وجود نداشته و برتری نظامی را از آنها سلب می‌نماید.

لذا گروهی چون سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های معاند چپ کمونیستی همچون اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، حزب رنجبران، سازمان چریک‌های فدایی خلق شاخه «اشرف دهقانی» (ارتش آزادی‌بخش خلق‌های ایران) با در نظر گرفتن مختصات و ویژگی‌های منحصربه‌فرد جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مناطق جنگلی و کوهستانی، این مناطق را به عنوان پایگاه استراتژیک مبارزاتی خود علیه نظام جمهوری اسلامی ایران قرار داده و با استقرار در مناطق جنگلی و کوهستانی، استراتژی خود را انتخاب نمودند و آن را به عنوان جبهه‌ی سوم علیه رزمندگان اسلام که در شمال‌غرب، میانی و جنوب کشور با نیروهای متجاوز بعشی و گروه‌های تروریستی تجزیه‌طلب در مناطق کردنشین کشور (آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام) درگیر بودند، برگزیدند.

آنها به خیال خام خود، می‌پنداشتند که از لحاظ آفندی و پدافندی سرآمد نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی بوده و با درگیر کردن هزاران نفر از نیروهای مسلح کشور از بار تراکم نیروهای مدافع در دو جبهه‌ی اول و دوم خواهند کاست.

ضمن آنکه بعضی از گروه‌های چپ و کمونیستی معتقد بودند که مناطق کوهستانی و جنگلی شمال ایران می‌توانند به راحتی از کمونیستی مائوئیستی را اجرایی کنند و حرکت از روستا به شهر را تسهیل نمایند. بنابراین می‌توان گفت که این تز گروه‌های ضدانقلاب و برانداز به صورت گُتره‌ای و فاقد بررسی

و برنامه‌ریزی استراتژیک نبوده و از یک پشتوانه‌ی مطالعاتی و اندیشمند برخوردار بوده است.

در این بخش به بیان نمونه فعالیت‌های گروه‌های درگیر در مناطق جنگلی مازندران و گرگان می‌پردازیم.

تبرستان

۱- سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

بر کسی پوشیده نیست که «سازمان چریک‌های فدایی خلق»، در واقع همان جریان انشعابی چپ کمونیستی است که از «حزب توده‌ی ایران» جدا شده و ضمن خائن دانستن رهبران و گردانندگان آن حزب، جریان مستقلی را با عنوان «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» شکل دادند. بنیان‌گذاران این گروه، همان قشر جوان حزب توده (شاخه‌ی جوانان حزب) بودند که خط‌مشی حزب توده را در مبارزات مردم ایران علیه رژیم سلطنتی، خائنانه، ضدملّی و ضدتوده‌ای دانسته و با دادن بیانیه‌ای راه خود را از حزب جدا کردند. آنها در بیانیه‌شان، دلایل جدا شدن خود از حزب توده را خیانت رهبران حزب به ملت ایران در قیام‌هایی چون «ملّی شدن صنعت نفت» در دهه‌ی سی و قیام ملّی و مذهبی پانزدهم خردادماه در دهه‌ی چهل اعلام نمودند.

آنها معتقد بودند که تفکر رهبران حزب توده، اساساً با تفکر ملّت ایران که خواهان مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی بودند، همخوانی نداشته است. آنها یکی از دلایل عدم موفقیت این قیام‌ها را نیز عدم همراهی و همکاری حزب توده با ملّت ایران می‌دانستند که سرانجام نیز با طرد شدن از سوی ملّت مبارز و انقلابی ایران سر از کشورهای کمونیستی همچون آلمان شرقی، آلبانی، شوروی، یوگسلاوی و کوبا در آوردند، تا به اصطلاح در آن کشورها، انقلاب‌ها و مبارزات مردم ایران را رهبری کنند!

علی‌هذا، رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق یا همان شاخه‌ی جوانان حزب توده، با تأثیرپذیری از جریانات سوسیالیستی موجود در کشورهای عضو بلوک شرق، به رهبری اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی همچون

کشورهای آمریکای لاتین (کوبا، بولیوی، پرو، آرژانتین) در اواخر دهه‌ی ۳۰ و اوایل دهه‌ی ۴۰، از حزب توده‌ی ایران منشعب شده و جریانی را با عنوان «چریک‌های فدایی خلق» پایه‌گذاری کردند. مشخصاً، این جریان، در سال ۱۳۴۴ شمسی به رهبری فردی چون «بیژن جزنی» که ایدئولوگ و مغز متفکر این جریان شناخته می‌شد، به همراه جوانانی دیگر اقدام به تهیه و تدوین تفکرات کمونیستی (مارکسیست لنینیستی) می‌نمایند. در ابتدای کار، با برگزاری جلسات آموزشی، مباحث تئوریک چپ‌گرا را مورد بحث و مذاقه و به ترویج آن می‌پرداختند. به موازات کارهای تئوریک، به اقدامات عملی نیز چون جذب نیروهای جدید، خرید و انتقال سلاح و مهمات، تهیه امکانات و تدارکات برای فعالیت‌های مسلحانه پرداختند. با انسجام گروهی و جذب کادرهای جدید، سازمان توانست عملیات‌های پراکنده‌ای چون سرفت مسلحانه از بانک‌های کشور، ترور عناصر نشان شده، حمله به کلانتری‌های با هدف تهیه سلاح و مهمات را انجام دهد. این گروه که بیشتر به گروه «بیژن جزنی» مشهور بود، به دلیل بی‌دقتی در عضوگیری نیروهای جدید سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) توانست عناصر نفوذی خود را در داخل تشکیلات‌شان نفوذ داده و ضمن شناسایی کلیه کادرها، اعضاء و هواداران، اکثریت قریب به اتفاق آنها را دستگیر و گروه را به طور کامل منهدم و از چرخه فعالیت‌های سیاسی و چریکی خارج کند؛ در واقع، می‌توان گفت اقدامات این گروه، چندان نتوانست موجی بیافریند و خیلی سریع از دور خارج شد. با وضعیت پیش آمده، عده‌ای از افراد باقی‌مانده از گروه «جزنی» انشعاب کرده و قیادت و مسئولیت فردی به نام «مسعود احمدزاده» فرزند «ظاهر احمدزاده» را پذیرفتند که به گروه چریک‌های فدایی خلق «شاخه‌ی احمدزاده» اشتباه یافتند.

این گروه نیز با پذیرش نیروهای جدید و تغییرات در متون آموزشی و ایدئولوژیک، اقدام به آموزش سلاح‌های چریکی نمودند. یکی از اقدامات شاخص این گروه که آن زمان سروصدای زیادی ایجاد کرده، حمله به پاسگاه ژاندارمری «ازبهرم» از توابع سیاهکل بوده است که با کشته شدن تعدادی از

عناصر جنگی‌شان و لو رفتن تشکیلات شهری به دلیل عدم رعایت مسائل حفاظتی، کلیه‌ی خانه‌های تیمی و امن آنها در سال ۵۴ کشف و افراد ساکن در آنها دستگیر شدند.

گفته می‌شود در رابطه با یورش ساواک به خانه‌های تیمی این گروه، تعداد ۱۹ نفر از اعضای تشکیلات شهری گروه دستگیر شدند و تعدادی از کادرهای مرکزی گروه نیز برای ادامه‌ی حیات سیاسی‌شان به خارج از کشور متواری گردیدند و از آنجا هدایت نیروهای داخلی را بر عهده داشتند؛ غافل از آن‌که ساواک با نفوذ در ارکان تشکیلات، کلیه‌ی عناصر آن را شناسایی و در تیرماه سال ۱۳۵۵، اکثر نفرات آنها که به چهل - پنجاه نفر می‌رسید، دستگیر و تعدادی هم اعدام شدند؛ البته در این میان، افرادی چون دکتر محمد حرمتی‌پور، «شرف دهقانی»، «فتی‌پور»، «اکبری»، «توسلی»، «ایرج نیّری»، «رقیه دانشگری»، «فرخ نگهدار» و...، به همراه تعداد دیگری از افراد زندانی گروه، که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شده بودند، مجدداً به فکر احیای تشکیلات چریک‌های فدایی خلق افتادند. ظاهراً عناصر مرکزیت جدید گروه را یک جمع ۲۰ تا ۲۵ نفره تشکیل می‌دادند. این گروه، تز معروف «بیژن جزنی» را خط‌مشی خود قرار داده و اعلام موجودیت نمودند. گفته شده است که بیژن جزنی معتقد بود که باید مبارزه مسلحانه را از طریق گسترش و توده‌ای شدن مبارزات اقتصادی و سیاسی دنبال نموده و به نتیجه رساند.

این گروه، با توجه به تجربیاتی که در دوران ستمشاهی داشتند و آموزش‌هایی که در زندان دیده بودند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به راحتی توانستند سازمان چریک‌های فدایی را در میان جوانان جامعه جا بیندازند. بحث فراری دادن «شرف دهقانی» از زندان توسط «سید اعظم طالقانی» (دختر حضرت آیت‌الله طالقانی)، شهرت فوق‌العاده‌ای برایش به همراه آورد؛ ضمن آن‌که برادرش «بهروز دهقانی» نویسنده کتاب‌هایی چون «ملخ‌ها» که عضو این گروه بوده و در دادگاه‌های رژیم شاهنشاهی به اعدام محکوم و تیرباران گردید، نام وی را بر سر زبان‌ها انداخت. «شرف دهقانی»

نیز با شعر مشهورش «ایران وطن من» که هر روزه از رادیوی میهن‌پرستان، از کشور عراق و زیر نظر آقای «سید محمود دعایی» پخش می‌شد، بیشتر به مردم شناسانده شد.

«اشرف دهقانی»، سرانجام در گروه «پیژن جزنی» تاب نیاورد و روش سازمان چریک‌ها را سازشکارانه و محتاطانه در برخورد با نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد. لذا در سال ۱۳۵۸ در جریان میتینگی که در میدان جانوران مهاباد برگزار شده بود، رسماً مبارزه‌ی مسلحانه علیه نظام را برگزید و بعد هم پیش «شیخ عزالدین حسینی»، امام جمعه‌ی مهاباد رفت و موضع سیاسی - نظامی خود را به اطلاع وی رساند.

این سازمان، در جریان شورش‌های اولیه‌ی منطقه‌ی کردنشین استان آذربایجان غربی به ویژه در مهاباد و همچنین تسخیر پادگان مهاباد، همکاری مؤثری با گروه‌های ضدانقلاب گردی اعم از گردهای عراق و ایران به‌ویژه «اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق» معروف به «یکتی» داشت.

«اشرف دهقانی» با نام مستعار «ثریا نادری» رهبر گروه، به همراه دیگر عناصر مؤثر گروه چون «دکتر محمد حرمتی‌پور» معروف به «محمد واشنگتن» و «عبدالرحیم صبوری» معروف به «مجتبی»، با توجه به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی موجود در کشور در اکثر شیطنت‌های سیاسی، چریکی و ضدانقلابی به ویژه در شمال کشور، همچون منطقه ترکمن‌نشین (گنبد، ترکمن‌صحرا، آق‌قلا و گمیشان) حضور فعالی داشته و در واقع نقش اساسی داشته‌اند.

این گروه، توانستند با تحریک ساکنان آن منطقه و تشویق آنان به نبرد مسلحانه و برپایی آشوب و هلاک، در جریان جنگ اول و دوم منطقه‌ی ترکمن‌نشین شمال به‌ویژه گنبد، هنر شیطانی خود را بروز دهند؛ البته رنهای این گروه در غائله‌ی صیادان انزلی در خردادماه سال ۵۸ نیز مشاهده شده بود. در مناطق کردنشین شمال غرب کشور و مشخصاً در واقعیه‌ی دردناک اردیبهشت‌ماه سال ۶۰ در شهر «نقده» و «اشنویه» و فاجعه‌ی «قارنا» همراه با سایر گروه‌های ضدانقلاب گردی همچون کومه‌له و دموکرات و سایر گروه‌های

چپ و راست، نقش فراوانی ایفا نمود.

این گروه به‌ویژه با همراهی رهبران حزب دموکرات همچون «عبدالرحمن قاسملو»، «صادق شرفکندی»، «غنی بلوریان» و «شیخ عزالدین حسینی» با به راه‌اندازی تبلیغات گسترده، شکاف عمیقی بین ساکنان کرد و ترک نقده ایجاد کردند و به اصطلاح جنگ «کرد و ترک» را در «دشت سولدوز» (شهر نقده) و مناطق اطراف و عمدتاً شهرهای مرزی و همجوار با کردستان عراق به راه انداختند.

در مجموع می‌توان گفت: نقش نیروهای این سازمان، در شیطنت‌ها و غائله‌آفرینی‌های سیاسی و امنیتی در سراسر کشور عمدتاً در قالب سازمان چریک‌های فدایی خلق تعریف می‌شد؛ یعنی در جریان تحصن‌ها، راهپیمایی و تظاهرات سیاسی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی در مراکز کارگری و تحصیلی (مدارس و دانشگاه‌ها)، یک پای این قضایا را این سازمان تشکیل می‌داد. تا اینکه «اشرف دهقانی» و «محمد حرمتی‌پور» و «عبدالرحیم صبوری»، راه خود را با ایجاد انشعاب درون‌گروهی جدا کردند و با پررنگ کردن چهره‌ی مسلحانه‌ی گروه، عملاً خود را به عنوان تندروترین جریان چپ در ایران نشان دادند.

این گروه، با سازماندهی یک گروه رزمی و چریکی با نام «ارتش آزادی بخش خلق‌های ایران» و با هدف و استراتژی ایجاد ضلع یا جبهه‌ی سوم نظامی اعلام موجودیت کرده و به فرماندهی «دکتر محمد حرمتی‌پور» راهی جنگل‌های شمال و مشخصاً مناطق جنگلی و شهرهای نور، ساری، آمل، بابل و سوادکوه شدند.

این گروه، با توجه به تجربیات فراوان و عملیات‌های چریکی متفاوت در جریان‌های شیطنت‌بار در مناطق کردنشین، ترکمن‌نشین و... جنگل‌های شمال را برای مبارزه با نظام انتخاب کردند. شعار این گروه، حضور در جنگل و راه‌اندازی یک نبرد طولانی‌مدت، آموزش‌های چریکی به نیروهای تازه‌وارد و پیوستن آنها به ارتش آزادی بخش خلق‌های ایران و آزادسازی مناطق

روستایی و شهری به صورت تدریجی بوده است که سرانجام پس از آزادی چند شهر، با راه‌اندازی جنگ جبهه‌ای و آزادسازی کل شهرها از دست نظام جمهوری اسلامی و به ایجاد حکومت خلقی با اقتصاد کمونیستی و به اصطلاح خودکفا اقدام نمایند. آنان با این نقشه‌ی راه، وارد جنگل‌های «نور» و «علمده» در استان مازندران شدند.

گروه انشعابی «اشرف دهقانی»، (ارتش آزادی‌بخش خلق‌های ایران) در وهله‌ی اول، در قالب تیم‌های مختلف و مجموعه‌ای به تعداد ۲۶ نفر در ابتدای شهریورماه و به طور دقیق در ۱۳۶۰/۶/۲ به سمت «دره‌ی پلنگان» راه افتاده و در آن دره استقرار یافته و با ایجاد پایگاه‌های جنگلی، حدود چهل روز نیروهای عضو تشکیلات را با دادن آموزش‌های چریکی لازم برای شناسایی مناطق جنگلی شهرهای استان مازندران همچون نور، علمده، آمل، بابل، سوادکوه، ساری و قائم‌شهر و دیگر مناطق مستعد عملیات‌های چریکی اعزام نمودند. استراتژی و خط‌مشی این گروه، عنوان «استراتژی تحرک» نام داشت که با رعایت مسائل امنیتی و حفاظتی، مدت زیادی در جنگل‌های مازندران، جولان می‌دادند. در خصوص ویژگی‌های برجسته و منحصربه‌فرد این گروه، نظر کارشناسان امنیتی و اطلاعاتی سپاه بر این بوده است:

۱- آموزش دیدگی رهبران گروه در کشورهای فلسطین، لبنان، کوبا و بعضی از کشورهای بلوک شرق که دارای گروه‌های چریکی و آزادی‌بخش بوده‌اند؛

۲- قدرت بدنی بالا و ورزیدگی نیروهای گروه به دلیل آموزش‌ها و ورزش‌های شدید رزمی؛

۳- انضباط و ملاحظات سخت امنیتی و رعایت حیطه‌بندی‌های گروهی و اطاعت‌پذیری نیروها از فرماندهان بالادست؛

۴- انتخاب راه‌های صعب‌العبور و مسیرهای سخت مال‌رو و بزررو و حتی استفاده از راهل و ابزارهای کوه‌نوردی و جنگل‌نوردی و حتی نشانه‌گذاری‌های

متعدد در داخل جنگل و معبرهای ورودی و خروجی و عدم به جا گذاشتن رد پا و محافظت از پایگاه‌های استقرار جنگلی با رعایت استتار کامل و عادی‌سازی‌های لازم و در نظر داشتن ملاحظات جوئی و آب و هوایی در فصول مختلف سال؛

۵- جابه‌جایی سریع و دور شدن از محل‌های درگیری در مسافت‌های دور با رعایت همه اصول و تاکتیک‌های نبرد و اصول حفاظتی و به‌کارگیری نیروهای دیده‌بان و نگهبان، برای جلوگیری از آسیب‌های احتمالی. در خصوص هم‌زمانی ورود گروه «شرف دهقانی» به جنگل‌های نور و علمده و اتحادیه کمونیست‌ها به آمل، هنوز سندی یافت نشده است که آیا رهبران این دو گروه کمونیستی که در شهریورماه سال ۱۳۶۰ وارد جنگل‌های مازندران شدند، با هماهنگی قبلی وارد شدند، یا به طور ناخواسته و تصادفی بوده است؟

البته امکان هم دارد این دو گروه به دلیل اشتراک مواضع و منافع در دو گروه جداگانه و در دو منطقه و حوزه‌ی جدا از هم وارد عمل شده باشند؛ اگرچه استراتژی و خط‌مشی مبارزاتی دو گروه، اسقاط نظام جمهوری اسلامی با گشایش جبهه‌ی سوم در مناطق جنگلی شمال کشور بود و آنها مکان جنگل را به عنوان یک امکان برای رسیدن به هدف، انتخاب کرده بودند.

شعار دو گروه فوق‌الاشاره، «استراتژی تحرک مطلق» از سوی گروه «شرف دهقانی» در قالب تشکیل «ارتش خلقی و آزادی‌بخش» و استراتژی گروه سرمداران (اتحادیه کمونیست‌ها) در قالب «استراتژی استقرار و ایجاد مرکز فرماندهی برای عملیات‌های چریکی علیه نیروهای نظام اسلامی» عنوان شده بود. گروه «شرف دهقانی»، به فرماندهی «محمد حرمتی‌پور» با توجه به حضور بیست و چند ماهه (سال‌های ۶۰ تا ۶۲) در جنگل‌های شمال، مزاحمت‌ها و آسیب‌رسانی‌های زیادی در مسائل امنیتی منطقه ایجاد کرد. با توجه به شمالی بودن فرمانده عملیاتی جنگل‌های شمال (حرمتی‌پور) و همچنین نفر دوم گروه



(به نام عبدالرحیم صبوری) که مثل وی زاده بابل بود، هر دو با جنگل‌ها و شهرهای منطقه‌ی استان مازندران، آشنایی کامل داشتند. هرچند با همت و ایثارگری بچه‌های رزمی سپاه و بسیج، این گروه با شکست سختی مواجه شد و تعدادی از نیروها و حتی شخص «محمد حرمتی‌پور» کشته و دستگیر شدند و تعداد ۱۰ تا ۱۲ نفر نیز از جنگل‌های منطقه متواری شده و به خانه‌های امن خود در تهران پناه بردند؛ یعنی تشکیلات شهری گروه مجبور به پناه دادن آنها گردید؛ چرا که احتمال می‌داد عوامل اطلاعات سپاه با ردزنی از آنها مقر تشکیلات شهری تهران را که مسئولیت آن با «عبدالرحیم صبوری»، نفر دوم تشکیلات بود، به آنها ضربه خواهند زد.

لازم به یادآوری است که «محمد حرمتی‌پور» در یکی از جنگل‌های منطقه در داخل تاهی که از شاخ و برگ درختان جنگل به سبک قهرمان داستان سریال «تارزان» ساخته و دراز کشیده بود، توسط پیرمردی بسیجی با یک گلوله آرپی‌جی از وسط نصف شد. وقتی جنازه‌ی «حرمتی‌پور» به سپاه آورده شد و به زندانیان گروهکی که در پاسخ‌دهی به سؤال بازجویان مقاومت می‌کردند، نشان داده شد، همگی شوکه شدند و باورشان نمی‌شد که «حرمتی‌پور» کشته شده باشد! آنها پس از رؤیت جنازه‌ی وی، مجاب گردیدند که به سؤالات بازجویان، صادقانه پاسخ دهند. آنها می‌گفتند ما تا قبل از دیدن جنازه‌ی رهبر گروه می‌ترسیدیم که پس از آزادی توسط وی مورد مؤاخذه و شکنجه قرار گرفته و اعدام شویم؛ چون وی گاهی یک فرد بی‌احتیاط را تا سرحد مرگ شکنجه و در دادگاه صحرایی به اعدام محکوم می‌کرد! انضباط آهنین و تشکیلاتی «حرمتی‌پور» آن‌چنان خوف و وحشتی در دل‌ها ایجاد کرده بود که نیروهای وابسته به این گروه جرأت خطا کردن نداشتند!



اقدامات عملیاتی گروه «اشرف دهقانی» (ارتش آزادی بخش خلق های ایران) در جنگل های مازندران در مدت دو سال:

✓ **عملیات انهدامی دکل تلویزیونی «سوردار» واقع در منطقه ی جنگل کوهستانی علمده و نور**

این دکل که بر روی یک ارتفاع ۱۹۵۰ متری قرار داشت، با همکاری یکی از عناصر نفوذی این سازمان و غافلگیری سه نفر از نگهبانان آن، با کار گذاشتن مواد نارنج و منفجره، نزدیک به یک ماه از کار افتاد؛ یعنی با تخریب این دکل، شبکه دوم سیما قطع شد.

گفته شده است: این عملیات، بیشتر جنبه ی اعلام موجودیت و تبلیغ توانمندی های عملیاتی و چریکی این گروه را داشت. این عملیات، دقیقاً در ساعت چهار و نیم عصر روز ۲۱ مهرماه سال ۱۳۶۰ توسط دوازده نفر از عناصر عملیاتی این گروه انجام گرفت.

✓ **عملیات کمین در جاده ی هراز:**

این گروه در روز یکشنبه مورخه بیست و چهارم آبان ماه سال ۱۳۶۰ توسط یک تیم ۱۶ نفره (دو تیم ۸ نفره) با لباس سپاه به «پاسگاه ژاندارمری کره سنگ» از توابع هراز و در کیلومتر ۲۴ جاده ی هراز، یعنی محور تهران-آمل، حمله کرده و با ایجاد راهبندان یک ساعته، با تفتیش خودروهای عبوری و شناسایی مسافران، مزاحمت های زیادی را فراهم آوردند. آنها در این عملیات، روحانی بزرگوار «شهید شریعتی فر» و فرزند پاسدارش را شناسایی کرده، از خودرو پیاده نمودند و پس از شکنجه های فراوان به شهادت رساندند. عوامل و مجریان این جنایت، افرادی چون «اسماعیل حبشی»، «اسد رفیعیان» (با نام مستعار «جلیل» که فرمانده تیم عملیات بود)، «بهزاد» و «بهرام» بودند. این گروه پس از این عملیات، به سمت روستایی به نام «فیلند» که یکی از روستاهای بیلاقی بابل بوده، عزیمت کرده و در آنجا استقرار یافتند.

✓ عملیات تهاجمی علیه پایگاه بسیج شیرگاه:

سومین عملیات گروه تروریستی «اشرف دهقانی» (گروه حرمتی-پور)، عملیات تهاجمی به پایگاه بسیج شیرگاه از توابع سوادکوه بود.

تعداد افراد مهاجم ۱۹ نفر و فرماندهی آن به عهده‌ی شخصی به نام «بهرام» بود. این افراد، در قالب ۴ تیم سازماندهی شده بودند. مأموریت هر تیم، طبق برنامه و بر اساس تقسیم کار دقیق بود.

۱- تیم اول، تیم ۴ نفره‌ی کمین با مأموریت استقرار در جاده‌ی فیروزکوه بود. هدف این تیم، ایجاد مانع و راه‌بندان برای جلوگیری از ورود نیروهای کمکی و پشتیبان به شیرگاه و کمک به نیروهای پایگاه بسیج اعلام شده بود.

۲- تیم دوم نیز ۴ نفر بودند که در حاشیه‌ی پل شهر شیرگاه به پریل مستقر شدند. مأموریت این تیم نیز جلوگیری از کمک‌رساندن پاسگاه ژاندارمری به سمت شهر شیرگاه بود.

۳- تیم سوم، یک تیم سه نفره با مأموریت استقرار در قسمت غرب پایگاه بسیج و با هدف جلوگیری از ورود نیروهای کمکی بود.

۴- تیم چهارم، یک تیم ۸ نفره بوده که مأموریت آن هجوم به پایگاه و ورود از سمت درب اصلی ورودی پایگاه بوده که هدف اعلام شده‌ی آنها تصرف و انهدام پایگاه و کشتن و اسیر کردن نیروهای بسیجی مستقر در آن بوده است.

این عناصر، در صبح روز ۱۳۶۰/۱۲/۷ به سمت شیرگاه حرکت کرده و موقع ظهر در یک گاوداری نزدیک شهر استقرار یافتند. ابتدا، دو تن از نیروهای خود را به عنوان نیروی شناسایی، جهت بررسی راه‌ها و جاده‌های وصول به پایگاه، به طرف شهر اعزام کردند (نیروهای شناسایی، هوشنگ و کوروش نام داشتند). با برگشتن این دو نفر به محل استقرار گروه، قرار شد مهاجمین در ساعت ۶ عصر، عملیات نفوذ به شهر و حضور در اطراف پایگاه بسیج را آغاز کنند.

آنها این مسافت را به صورت پیاده و در عرض یک ساعت طی کرده و در

نزدیکی پایگاه در میان درختان منطقه، برای بررسی وضعیت و سازماندهی مجدد مستقر شدند.

عملیات، پس از سه چهار ساعت استقرار در محل و نصب کمین‌های مناسب، به فرماندهی شخصی به نام «اسماعیل فخارزاده» با اسم مستعار «ناصر» آغاز شد. عملیات تسخیر و انهدام پایگاه بسیج با پرتاب دو نارنجک به سمت درب اصلی پایگاه، شروع گردید. با انفجار دو نارنجک مزبور، مهاجمین به صورت غافلگیرانه وارد پایگاه شده و با تیراندازی‌های پرحجم و مکرر، نیروهای مستقر در پایگاه را زیر آتش گرفتند؛ اگرچه بسیجی‌ها در ابتدا غافلگیر شده بودند و دشمن توانست تعدادی از آنها را شهید و یا اسیر نماید، ولی در ادامه‌ی عملیات، بچه‌های بسیج با بررسی وضعیت و موقعیت خود، آماده‌ی عملیات دفاعی در مقابل مهاجمین شدند.

این گروه، پس از منفجر کردن و تخریب ساختمان پایگاه بسیج، اقدام به عقب‌نشینی نموده، چون احتمال می‌داد بر اثر سر و صدا و تیراندازی‌ها، همسایه‌ها و مردم بومی منطقه، باخبر شده و به کمک نیروها بشتابند؛ لذا «ناصر»، فرمانده گروه، دستور عقب‌نشینی را صادر کرد. البته پیش‌بینی «ناصر» درست بود. چون مردم محل با ندای الله‌اکبر به کمک بسیجیان پایگاه شتافتند و دشمن را فراری دادند. در این میان، سه تن از بسیجیان که به اسارت دشمن در آمده بودند، توسط فردی به نام «داریوش» با نام اصلی «جعفر اقوامی» تیرباران شدند و به شهادت رسیدند. تعداد نیروهای بسیجی مستقر در این پایگاه، ۱۱ نفر بودند که در این عملیات سه تن شهید و دو نفر نیز مجروح گردیدند و سلاح‌های موجود در پایگاه شامل ۱۳ قبضه اسلحه ۳ توسط نیروهای مهاجم به سرقت برده شد.

لازم به ذکر است، مردم محل با دیدن شهدای پایگاه، خونشان به جوش آمده و با سلاح‌های سرد و گرم (سلاح شکاری) به تعقیب نیروهای مهاجم در داخل جنگل پرداخته و با درگیر شدن با آنها، یک نفرشان به نام «جمشید صباغی» را به هلاکت رسانده و نفر دیگری را مجروح و دستگیر کردند. فرد دستگیر شده به نام «کوروش» و با اسم اصلی «عباس عابدینی» از عناصر محلی گروه تروریستی و

بلدچی و راهنمای گروه در جنگل‌های منطقه‌ی سوانکوه و شیرگاه بود. این عملیات تروریست‌ها اگرچه در ظاهر برایشان موفقیت آمیز بود و به کلیه‌ی اهداف از قبل تعیین شده‌شان دست یافتند، ولی همکاری مؤثر مردم محل با بسیجیان و ضربیه‌ی وارده که منجر به کشته و دستگیر شدن دو تن از مهره‌های مؤثر گروه گردید، پیامدهای سخت امنیتی برایشان به همراه داشت.

در خصوص این عملیات گفته شده است که ضربات وارده بر گروه در جریان این عملیات باعث شد که بین آنها اختلافات شدیدی رخ داده و در واقع، شکاف و انشعاب بینشان پدید آید؛ ضمن آنکه فقدان پشتیبانی مؤثر غذایی و تسلیحاتی، برودت آب و هوای منطقه و پیمایش راه‌ها و جاده‌های صعب‌العبور که از تاکتیک‌های اعلام شده‌ی گروه بوده است و مهم‌تر از همه عدم استقبال و ناپیوستن مردم بومی منطقه به آنها، باعث شد که به سه گروه تجزیه شوند. هر گروه نیز برای خود دیدگاه‌های خاصی در رزم مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی داشتند:

*** گروه اول،** بر این اعتقاد بودند که به دلیل عدم استقبال مردم از جنگ مسلحانه علیه نظام، هر گونه اقدامی در این منطقه به منزله‌ی خودکشی است و راه به جایی نخواهد برد؛ لذا اعلام کردند که باید به سمت منطقه‌ی کردنشین بازگشت نمایند و کار را از آنجا شروع کنند.

*** گروه دوم،** به فرماندهی «رفیق یوسف» بر این اعتقاد بودند که باید تاکتیک و روش‌های مبارزه را تغییر دهند؛ یعنی از تز تحرک مطلق «حرمتی پور» پیروی نکنند؛ چون معتقد بودند که جاه‌جایی‌های مکرر و پیمایش راه‌ها و جاده‌های سخت، قدرت نیروهای چریک را فرسایش و کاهش می‌دهد.

*** گروه سوم که در واقع گروه اصلی و غالب در این تشکیلات بود،** همچنان بر شیوه شگردهای مبارزه اعلام شده از سوی دکتر «محمد حرمتی پور» پافشاری می‌کردند و معتقد بودند که تاکتیک‌ها و شیوه‌های مبارزه باید بر اساس همان شیوه‌ی قبلی یعنی «تحرک مطلق» استوار بوده و مبارزات مسلحانه در همین

منطقه، یعنی جنگل‌های مازندران و گرگان استمرار یابد؛ لذا شیوهی قبلی غیرقابل تغییر بوده و به عنوان شیوهی اصلی در دستور کار قرار گیرد. ره آورد این تنش‌ها و اختلافات درون‌گروهی منجر به اخراج تعدادی از عناصر گروه (عمدتاً بومی اهل بابل و گنبد) می‌گردد. با دستگیر شدن سه نفر از این افراد اخراج شده از گروه، بسیاری از شگردها و مسائل درون‌گروهی در جریان بازجویی به دست می‌آید.

طبق سندهای به دست آمده و اعترافات دستگیر شده‌ها، «محمد حرمتی‌پور» با ۱۷ نفر از افراد باقی‌مانده در گروه که تز او را قبول داشتند، همچنان بر مبارزه‌ی مسلحانه بر اساس «تحرک مطلق» استمرار بخشیدند. کمبود نفرات گروه، یکی از نقایص و آسیب‌های آنها به حساب می‌آمد. برای این منظور، «محمد حرمتی‌پور» پیکری به نام «شاهرخ نعمتی» (با اسم مستعار بهرام) را روانه‌ی تهران و نزد «علی صوری» - نفر دوم تشکیلات نمود.

«بهرام» مأموریت داشت تا ضمن رساندن پیام «حرمتی‌پور» به «علی صوری»، به تهیه‌ی تدارکات غذایی و تسلیحاتی گروه نیز بپردازد. خوشبختانه، این فرد در تور ایست و بازرسی سپاه در شهر فیروزکوه به دام افتاده و دستگیر گردید.

وی، در جریان بازجویی، کلیه‌ی افراد گروه را که از آنها اسم و آدرس داشت، لو می‌دهد که در نتیجه، تعدادی از آنها دستگیر می‌شوند.

با ضربه‌ی تشکیلاتی که این گروه از سوی برادران سپاه می‌خورد، امکان هرگونه تحرک، جابه‌جایی و عملیات تروریستی را از دست می‌دهند و حتی در تأمین مواد غذایی مستأصل شده بودند، از آنجا که «شاهرخ نعمتی»، مسئول تهیه‌ی غذا و تدارکات، دستگیر شده بود؛ امکان رساندن غذا و تدارکات تقریباً صفر شده بود و این گروه ۱۷ نفره در جنگل، به ناچار برخلاف استراتژی از پیش اعلام شده، مبنی بر عدم ارتباط‌گیری با ساکنان مناطق جنگلی، مجبور شدند خود را نشان مردم دهند و ضریب حفاظتی‌شان کاهش یابد؛ چراکه سپاه با به‌کارگیری مردم بومی منطقه و ساکنان جنگل به عنوان منبع خبری، توانست دشمن را به شدت

آسیب‌پذیر سازد؛ یعنی منابع محلی سپاه، هر روز با ارتباط‌گیری با منابع خبری خود، آخرین وضعیت و چگونگی استقرار آنها را در جنگل به‌روزرسانی می‌کردند. این مسئله، باعث شد که «حرمتی‌پور» دستور دهد که عناصر باقی‌مانده از جنگل قائم‌شهر به جنگل سوادکوه انتقال و استقرار یابند و امکان هرگونه عملیات تروریستی از آنها سلب گردد؛ در واقع، چند ماهی در مناطق جنگلی به صورت خاموش و فارغ از هرگونه عملیات تروریستی به سر می‌بردند.

✓ عملیات کین و مسدود کردن جاده‌ی قائم‌شهر - ساری:

چهارمین عملیاتی که گروه «حرمتی‌پور» قصد کرد در این منطقه انجام دهد، عملیاتی بود که رهبر گروه با بهره‌گیری از نیروهای باقی‌مانده‌اش که ظاهراً ۱۷ نفر بودند، می‌خواست با بستن جاده یا همان اتوبان ساری - قائم‌شهر (در ۱۰ کیلومتر آن جاده)، انجام دهد. حرمتی‌پور گفته بود: «چاره‌ای جز گروگان‌گیری نیروهای مؤثر رژیم، با هدف تبادل آنها نداریم؛ به این خاطر، با پوشش سپاهی و بسیجی اقدام به ایجاد ایست و بازرسی نموده و عملیات خود را انجام خواهیم داد. ما اطلاع یافته‌ایم «علی شمخانی» قائم مقام فرماندهی کل سپاه، قصد عبور از این اتوبان را دارد. ما با این کار می‌توانیم صید بزرگی را در دام بیندازیم و با آن نیروهای اسیر در جنگل رژیم را آزاد نماییم».

محل ایجاد این مرکز ایست و بازرسی در نزدیکی شهر ساری، یعنی در حاشیه‌ی روستای «ارطه» بود. عناصر این گروه، در ابتدای امر، یک دستگاه اتوبوس مسافربری را متوقف و وارد اتوبوس شده و اعلام می‌کنند «ما نیروهای سپاه هستیم. ما در منطقه‌ای جلوتر از اینجا، با نیروهای ضدانقلاب درگیر شده‌ایم و نیاز به نیروهای کمکی داریم. اگر در بین شما فردی بسیجی یا سپاهی حضور دارد، خود را معرفی کند تا به کمک ما بیاید» در این میان، یکی از برادران بسیجی که بومی این منطقه نبود، خود را معرفی کرده و اعلام آمادگی می‌کند و از اتوبوس پیاده شده تا به همراه آنها به منطقه‌ی درگیری برود. با پیاده کردن این مسافر جوان، بلافاصله وی را در پای اتوبوس به رگبار بسته و به شهادت

می‌رسانند. متعاقب این قضیه، یک دستگاه خودروی مسافربری پیکان را متوقف کرده و با همان روشی که در اتوبوس توانسته بودند فرد بسیجی را فریب دهند، دو تن از سرنشینان پیکان را که از دانشجویان حزب‌اللهی منطقه بودند، شناسایی و از خودرو پیاده کرده و به رگبار بسته و به شهادت می‌رسانند.

در اسناد و ملاط‌هایی که از رهبر گروه تروریستی ارتش به اصطلاح آزادی بخش خلق‌های ایران (محمد حرمتی‌پور) به دست آمد، آورده شده است که آنها هدفشان گروگان گرفتن شخص «علی شمخانی» و تعدادی از طرفداران و بسیجیان نظام بوده تا آنها را با نیروهای زندانی خود مبادله نمایند؛ به عنوان مثال، آنها قصد داشتند که در قبال آزادی آقای «شمخانی»، رفیق هم‌گروهی‌شان به نام «عبدالرحیم صوری» معروف به «بهروز» را مبادله نمایند. قابل ذکر است که «بهروز» از عناصر مرکزی این گروه بود.

به روایت یکی از ملاط‌های مکشوفه، این گروه ۱۲ نفره محل استقرارشان در جنگل‌های بکر و دست‌نخورده‌ی «خیپوس» بوده که در نوع خود بی‌بدیل و بی‌نظیر است. این جنگل که پوشیده از درختان کیش یا شمشاد می‌باشد، برای کسانی که می‌خواهند عملیات چریکی انجام دهند، پناهگاه خوب و بسیار مناسبی است؛ چون از لحاظ استتار و اختفا از شرایط بسیار مناسبی برخوردار است.

در مورد اهداف این عملیات، در یکی از اسناد مکشوفه آمده است: «به ما اطلاع داده بودند که علی شمخانی جانشین فرمانده کل سپاه از این مسیر و جاده عبور خواهد کرد؛ لذا پس از یک راهپیمایی ۱۰ ساعته، از جنگل‌های «خیپوس»، خود را به منطقه‌ی موردنظر «ارطه» رساندیم؛ لذا هدف اصلی‌مان گروگان گرفتن «علی شمخانی» برای مبادله بوده است. ما با لباس سپاه، جاده را بستیم، ولی نتوانستیم به هدفمان نائل آییم. لذا سه نفر از مسافران بسیجی را از اتوبوس و خودروی سواری پیکان، گروگان گرفته و آنها را به قتل رساندیم و یک دستگاه خودروی سواری که با نمره‌ی سیاسی تردد می‌کرد و متعلق به سفارت آلمان بوده است، ضمن متوقف کردن خودروی مزبور، صرفاً با شلیک دو گلوله، از گروگان گرفتن دیپلمات‌های آلمانی خودداری نمودیم.»

پس از ناکام ماندن گروه مزبور از گروگان گرفتن آقای شمخانی، از منطقه‌ی عملیاتی عقب‌نشینی کرده و به داخل جنگل خیپوس ساری برمی‌گردند.

لازم به ذکر است که این نیروها در جریان عقب‌نشینی، به کمین نیروهای سپاه و ژاندارمری در منطقه‌ای که «لاک‌پل» نام داشت، افتاده و به محاصره درمی‌آیند، ولی با راهنمایی یکی از بلدجی‌های بومی، توانستند با دادن تلفات از دام کمین‌رهای یابند. گفته می‌شود که این فرد بومی به دلیل کشتن دانشجویان بی‌گناه که همشهری‌اش بودند، با قاتل این شهدا درگیری پیدا می‌کند و وی را به درک واصل می‌کند؛ به این ترتیب، در این عملیات سه تن کشته می‌شوند و بقیه گروه به عمق جنگل‌های خیپوس عقب‌نشینی می‌کنند.

لازم به ذکر است که این بلدجی، توسط فرمانده گروه به رگبار بسته شد و جنازه‌اش را در گودالی انداخته و از منطقه دور می‌شوند. متعاقب این قضیه، مردم محل، با یافتن جنازه، جسد را از گودال خارج می‌کنند. با این عمل گروه، مردم محل غیرتشان به جوش آمده و به کمک نیروهای سپاه و ژاندارمری شتافته و با کاویدن مناطق جنگلی خیپوس، مقر اصلی گروه را شناسایی و به محاصره در می‌آورند. نیروهای گروه تروریستی برای رهایی از محاصره، مجبور می‌شوند با به جا گذاشتن بار و بنه‌های رزمی و انفرادی خویش به ویژه ۱۱ عدد کوله‌پشتی انفرادی که حاوی تجهیزات و اسناد و ملاط‌های درون‌گروهی بود، از مه‌لکه رهایی یابند. این درگیری، در مورخه چهارم فروردین‌ماه ۱۳۶۱ به وقوع پیوست و کمک بزرگی به نیروهای سپاه در شناسایی آخرین وضعیت گروه نمود.

مدارک به دست آمده حاکی از آن بود که نیروهای همراه باقی‌مانده و وفادار به تز «محمد حرمتی‌پور»، از وضعیت فعلی‌شان مسئله‌دار و ناراضی بوده و احتمال انشعاب در آنها وجود دارد.

سرانجام، همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، با عقب‌نشینی افراد باقی‌مانده، به منطقه‌ای دیگر به نام جنگل‌های «بوله» انتقال و استقرار می‌یابند. در نشست‌های مکرری که در این پایگاه جنگلی برگزار می‌شد، پس از بحث‌ها، مذاکرات و مشاجرات، برخی از تز حرمتی‌پور اعراض نموده و اعلام انشعاب کردند و اعلام

نمودند که پیروی از تز حرمتی پور نه تنها آنها را به نتیجه نمی‌رساند، بلکه سبب انهدام کامل گروه می‌شود.

لازم به ذکر است که عملیات گروگان‌گیری جاده‌ی قائم‌شهر به ساری با فرماندهی شخص «محمد حرمتی پور» (رهبر گروه) بوده که پس از نیم ساعت یعنی در ساعت ۹ شب انجام و ساعت ۹:۳۰ خاتمه یافت. این عملیات توسط ۱۲ نفر از نیروهای وابسته به خطر رهبر گروه انجام گرفت، تعدادی نیز به خاطر اختلاف نظری که با حرمتی پور پیدا کرده و اقدامات وی را غیرمنطقی می‌دانستند از گروه جدا شده و ۵ نفر نیز اساساً در پایگاه جنگلی خیهوس مانده و حاضر به شرکت در این عملیات نشدند. علی‌هذا، این گروه، به پایگاه‌های جنگلی خود در خیهوس بازگشتند.

محل استقرار این گروه در جنگل‌های خیهوس، یکی در داخل گاوداری سنتی که به زبان محلی «گاوسرا» گفته می‌شود، بوده که پایگاهی فرعی به حساب می‌آمده، ولی با توجه به دید و اشراف آن بر مناطق جنگلی دیگر، در شب از آن برای دیده‌بانی استفاده می‌کردند.

پناهگاه دوم که در واقع پناهگاه و پایگاه اصلی آنها به حساب می‌آمد، در داخل منطقه‌ی جنگلی که پوشیده از درختان شمشاد بوده، قرار داشت. این گروه، پس از طلوع خورشید از داخل پناهگاه فرعی بیرون آمده و در پناهگاه اصلی مستقر می‌شدند. با توجه به تراکم و انبوهی درختان شمشاد و مه‌گرفتگی همیشگی منطقه، اختفا و استتار بسیار مناسبی برای دور ماندن نیروهای چریک از دید و تیر نیروهای ضدچریک به شمار می‌آمده است. گفته شده است، گاهی از اوقات، شدت مه‌گرفتگی به حدی بود که حتی مردم بومی منطقه و بلدچی‌ها و رابطین اطلاعاتی و تدارکاتی گروه، پایگاه‌ها را گم می‌کردند.

✓ عملیات محاصره‌ی پاسگاه «لاویج» نور

پنجمین عملیات این گروه، بر روی پاسگاه «لاویج» نور در مورخه‌ی سی و یکم تیرماه ۱۳۶۱ به فرماندهی شخصی به نام «ثریا نادری» (با نام اصلی اشرف



دهقانی، بنیانگذار گروه) صورت گرفت. نیروهای تحت فرماندهی «ثریا نادری» با استقرار در ارتفاعات مشرف به پاسگاه، ضمن محاصره‌ی آن، از چهار طرف یورش برده و با ایجاد آتش پرحجم، این مکان را به محاصره‌ی خود در می‌آوردند. فرمانده این گروه، از نیروهای مستقر در پاسگاه می‌خواهد که سریعاً خود را تسلیم نمایند وگرنه در صورت دستیابی به آنها، همگی تیرباران خواهند شد. خوشبختانه با مقاومت نیروهای پاسگاه، این گروه نتوانست کاری از پیش ببرد.

با توجه به اطلاعی که مردم محل از حمله‌ی عناصر ضدانقلاب به پاسگاه می‌یابند، برای کمک به نیروهای پاسگاه با نیروهای مهاجم درگیر شده و با دستگیر کردن دو نفر از آنها و کشتن یک نفر دیگرشان، وضعیت را به نفع نیروهای پاسگاه برگرداندند؛ در نتیجه، عناصر این گروه پس از دو ساعت درگیری مداوم، ناچار شدند صرفاً به پخش اعلامیه‌های دست‌نویس اکتفا کرده و از منطقه عملیاتی عقب‌نشینی نموده و به داخل جنگل‌های «هابل» بازگردند.

گفته شده است که «ثریا نادری» اسم مستعار «شرف دهقانی» بود و تعداد کل نیروهای مهاجم ۱۸ تن ذکر شده و سلاح‌های به کار گرفته شده تیرباران ۳ و اسلحه انفرادی ۳ بود. ظاهراً «ثریا» در این عملیات زخمی شده بود.

همچنین در مورد ثریا، در گزارشی آورده شده است که وی، پس از کشته شدن «محمد حرمتی‌پور» که شوهرش بوده، فرماندهی گروه ارتش آزادی‌بخش خلق‌های ایران (شاخه انشعابی چریک‌های فدایی خلق) در جنگل‌های شمال را به عهده می‌گیرد. ثریا مدتی پس از مجروح شدن در این عملیات، به درک واصل می‌شود. البته در مورد این گزارش هنوز اطلاعات موثقی در دست نیست. با توجه به سر زبان نبودن نام «شرف دهقانی» پس از این عملیات، امکان صحیح بودن این موضوع وجود دارد. مضافاً بر اینکه این گروه هدف اصلی‌شان از پخش اعلامیه‌ی دست‌نویس در منطقه‌ی درگیری، در واقع یک نوع جنگ روانی و تبلیغاتی بوده است؛ چرا که در این اعلامیه از عملیات‌هایی چون نکل سوردار، پایگاه بسیج شیرگاه، عملیات کمین جاده‌ی هراز و عملیات جاده‌ی ساری به قائم‌شهر یاد شده است.



✓ عملیات کمین و راهبندان جاده‌ی گلندرود شهرستان نور:

ششمین عملیات گروه هارتش آزادی بخش خلق‌های ایران، عملیاتی بود که در یکی از جاده‌های روستایی شهرستان نور صورت گرفت. محل دقیق این عملیات، جاده‌ی جنگلی «گلندرود» واقع در جاده‌ی «سوردار» به «کجور» بود. نیروهای عامل تعدادشان ۱۸ نفر برآورد شده و ساعت عملیات راهبندان نیز چهار و نیم عصر روز ۶۱/۵/۲۰ انتخاب گردید. عناصر این گروه همگی به سلاح‌های یوزی، کلاش و نارنجک‌انداز تجهیز شده بودند. این گروه عملیاتی، در ساعت مذکور با برپایی پُست ایست و بازرسی با لباس بسیج و سپاه، کلیه‌ی خودروهای عبوری را متوقف و ضمن دادن اعلامیه‌های دست‌نویس و معرفی خود به عنوان ارتش رهایی بخش خلق ایران، اعلام می‌کردند که ما مدت‌هاست در جنگل‌های این منطقه استقرار داشته و در حال مبارزه هستیم؛ لذا از شما مردم منطقه می‌خواهیم که در این مبارزه به ما بپیوندید.

در این دست‌نویس به عملیات مختلف قبلی از جمله حمله به پاسگاه لاریج، اشاره شده بود. در خصوص اهداف این عملیات نیم‌ساعته گفته شده است که هدف از آن، اعلام موجودیت و حضور قدرتمندانه در جنگل‌های منطقه پس از کشته شدن فرمانده گروه (محمد حرمتی‌پور) بوده است.

فرماندهی این گروه عملیاتی را شخصی به نام «ناصر» بر عهده داشت. این گروه، نه تنها در این عملیات دستاوردی نداشتند، بلکه این کارشان موجب گردید که یگان‌های نظامی و انتظامی منطقه، حساس شده و با استقرار نیرو در مناطق جنگلی و گشت و رصد مکرر اقدامات گروه، موفق شوند در کمتر از دو ماه، یک سری از عناصر گروه را در حاشیه‌ی پارک جنگلی هراز که در کیلومتر ۲۷ جاده‌ی هراز قرار داشت، شناسایی نموده و با آنها درگیر شوند و ضمن مصادره‌ی خودروی حامل مواد غذایی گروه و کشتن سه تن و به اسارت درآوردن دو تن دیگر، آنها را وادار به عقب‌نشینی نمایند. ضمناً با همکاری مداوم و مستمر مردم مناطق جنگلی به عنوان منابع اطلاعاتی جنگل‌ها، عرصه هر نیروهای گروه ارتش آزادی بخش تنگ‌تر شده و موجب اختلافات گسترده‌ی درون‌گروهی



بین آنها گردید و موجب آن شد که تعدادی از آنها جنگل‌های شمال را ترک کرده و راهی مناطق کردنشین کشور شوند.

این مطلب لازم است بیان شود که با دستگیری ۵ تن از عناصر این گروه و اعترافات آنها در بازجویی و همکاری آنان با برادران سپاه، مناطق جنگلی مذکور پاکسازی گردید و بار و بنه‌های رزمی‌شان اعم از تسلیحات، تجهیزات و مواد غذایی و تدارکاتی موجود در پناهگاه‌ها و پایگاه‌های جنگلی، کشف و به غنیمت سپاه پاسداران درآمد. با این کار، در آستان و آذر سال ۶۱، کلیه وسایل و امکانات موجود در پناهگاه‌های این گروه در جنگل‌های آمل، بابل و نور کشف و مصادره گردید.

این گروه که وعده داده بود هفت - هشت ماه دیگر، پس از ذوب شدن برف‌ها در مناطق کوهستانی و جنگلی و گرم شدن هوا، بار دیگر به این منطقه خواهد آمد، برای همیشه امکان انتقال به منطقه‌ی جنگلی شمال شرق ایران یعنی مازندران و گرگان را از دست داد و در کردستان نیز به دلیل فقدان کادر و نیروهای عملیاتی، جز دادن اعلامیه‌های دروغین و اغراق آمیز نتوانست کاری از پیش ببرد. تنها پایگاه مهم این گروه در روستای «بیتوش» از توابع سردشت نیز که دارای ۱۴ نفر عضو بود، توسط نیروهای عملیاتی سپاه یعنی نیروهای تیپ ویژه‌ی شهدای مهاباد به فرماندهی شهدای بزرگی چون «محمود کاوه» و «علی قمی» نیز کشف و منهدم گردید و اسناد و مدارک درون‌گروهی و سلاح‌ها و تجهیزات آنها مصادره گردید. یکی از سلاح‌های نیمه‌سنگین به دست آمده که تفنگ ۱۰۶ بود به صورت دست‌نخورده و آکبند کشف گردید که روی آن نوشته شده بود: هدیه‌ی دولت اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی به ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران (گروه اشرف دهقان)؛ که نگارنده‌ی این سطور، خود ناظر بر کشف و انهدام پایگاه اشرف در «بیتوش» و انتقال آنها به داخل هلیکوپتر ۲۱۴ ارتش جمهوری اسلامی و انتقال آنها به مقر تیپ ویژه شهدا در مهاباد بوده است.

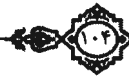
✓ چگونه کشته شدن محمد حرمتی پور

در مورد چگونگی به هلاکت رسیدن رهبر گروه و فروپاشی تشکیلات ارتش آزادی بخش خلق های ایران در جنگل های شمال شرق ایران، نگاشتن مطالب ذیل الذکر خالی از لطف نیست. گفته شده است نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه با بهره گیری از اطلاعات مخبرین و مطلعین بومی، با رصدها و عملیات مختلف گشت زنی خود، آن چنان عرصه را بر این گروه تنگ کردند که چاره ای جز فرار از منطقه جنگلی و رفتن به کردستان نداشتند.

در گزارش ها آمده است: حتی نیروهای بومی و مخبرین روستایی سپاه از تعداد کل نیروهای باقی مانده این گروه مطلع بوده و در پوشش های مختلف مثل جویانی، جمع آوری هیزم و شاخه های درختان جنگلی برای خوراک دام هایشان با آنها برخورد و حضور چهره به چهره داشتند؛ به عنوان نمونه، آنها حتی از تعداد نیروهای عملیاتی خیپوس که ۱۲ نفر بودند و ۵ نفری که از محمد حرمتی پور، بریده و در مقر گروه مانده بودند و حاضر به شرکت در عملیات جاده قائم شهر به ساری نبودند، اطلاع داشتند؛ ولی بعد مسافت و سختی راه و مہ گرفتگی غلیظ جنگل، امکان دست یابی به گروه ۱۲ نفره را نمی داد. این گروه، ساعت ۹ شب عملیات بستن جاده ی مزبور را انجام دادند ولی خبر حرکت و تعداد آنها سه ساعت بعد از عملیات، به اطلاع سپاه قائم شهر رسید.

علی هذا، سپاه با اعزام یک گروهان کماندویی به تعداد ۴۵ نفر که از آموزش های لازم برای رزم کوهستانی و جنگلی برخوردار بودند در قالب ۵ تیم ۹ نفره، به جنگل های خیپوس، عملیات سرکوب را آغاز کرد و با اعزام دو تیم برای محاصره و انهدام پایگاه فرعی و شبانه ی دشمن (گاوسرا) و سه تیم نیز برای محاصره و انهدام پایگاه اصلی و مرکزی گروه در عمق جنگل خیپوس که پوشیده از درختان متراکم شمشاد بود، مأموریت پیدا کردند.

به استناد گزارش های سپاه، نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه در معیت رابطین اطلاعاتی بومی، در ساعت ۱۲ شب به منطقه ی رهایی رسیدند. در ابتدا، دو تیم مأمور به تسخیر گاوسرا، منطقه ی مزبور را به محاصره در آورده و



وارد پایگاه گاوسرا شدند. متأسفانه، از حضور افراد گروه چیزی مشاهده نشد و به قول معروف: «جا تر بود و بچه نبود». از بقایای به جا مانده، از جمله آتش، معلوم گردید که تروریست‌ها منطقه را ترک کرده و به جای دیگر انتقال یافته‌اند. گروه دوم سپاه که ۲۷ نفر و در قالب ۳ تیم ۹ نفره بوده‌اند، مأموریت یافتند که عملیات محاصره و انهدام پایگاه مرکزی این گروه تروریستی را آغاز کنند. و هر تیم مجزاً از سمت مشخص شده‌ای، راهی منطقه شدند. در ابتدا، این تیم‌ها، علی‌رغم همراهی راهنمایان بومی و محلی منطقه، نه تنها نتوانستند به منطقه موردنظر برسند، بلکه دچار یک سردرگمی شدید شده و راه را گم کردند.

پس از مدتی، یعنی ۱۲ ساعت بعد دو تیم که همدیگر را گم کرده بودند، به هم دست دادند، ولی از تیم سوم خبری نشد. ساعت نزدیکی‌های یک بعدازظهر بود که یکی از بلدچی‌های محلی، سراسیمه از راه رسید و اعلام کرد مکان تعدادی از تروریست‌ها را شناسایی کرده و احتمالاً تعداد آنها ۵ نفر می‌باشد. با شنیدن این خبر، نیروهای سپاه پس از بررسی مسائل و تقسیم کار بین سه تیم و یک نفر راهنمای محلی، به محلی که مورد شناسایی قرار گرفته بود اعزام شدند. معلوم شد که این افراد ۵ نفر هستند و در حال خوردن ناهار می‌باشند. سرانجام، این منطقه توسط برادران سپاه محاصره و عرصه بر آنها تنگ و امکان فرار از آنها سلب گردید.

علی‌رغم اقدامات احتیاطی، مبنی بر عدم هوشیار شدن تروریست‌ها، دو تن از تروریست‌ها از حضور نیروهای سپاه در منطقه و محاصره قرار گرفتن افراد گروه، مطلع شده و اقدام به تیراندازی نمودند و سایر افرادشان را هوشیار و وارد درگیری کردند؛ خوشبختانه، در جریان این عملیات، با اجرای آتش شدید از جمله پرتاب نارنجک، به‌کارگیری تیربار و شلیک موشک‌های آرپی‌جی و سلاح‌های انفرادی، نیروهای دشمن، غافلگیر و زمین‌گیر شده و امکان هرگونه دفاع و فرار از منطقه از آنها سلب گردید و حتی نتوانستند از سلاح‌های در اختیار خود بهره‌برداری مثبت کنند و جان خود را نجات دهند.

پس از کشته شدن این افراد، نیروهای سپاه به شناسایی جنازه‌ها پرداختند. معلوم شد که این ۵ نفر از عناصر اصلی و کادر مرکزی، از جمله محمد حرمتی‌پور (رهبر گروه) می‌باشند. در بازرسی بدنی از جنازه‌ی محمد حرمتی‌پور، مدارک و اسناد شخصی و درون‌گروهی، دوربین و سلاح شخصی و مقادیری پول کشف شد.

جنازه‌های این ۵ نفر از عمق جنگل به منطقه‌ی نزدیک جاده آورده شد و برای ادامه‌ی عملیات به طرف مقرّ فرعی تروریست‌ها (گاوداری) واقع در منطقه‌ی جنگلی «لاک‌پل» به راه افتادند. برادرها به دنبال کشتن و یا دستگیری بقیه‌ی افراد گروه که ۱۲ نفر بودند، منطقه‌ی مزبور را محاصره و با نصب کمین، منطقه را برای ورود احتمالی این ۱۲ نفر ناامن کردند؛ به عبارت دیگر، با کمین‌گذاری در ابتدای مدخل ورودی نیروها به گاوداری (مقرّ فرعی) به انتظار ورود تروریست‌ها نشستند و توانستند ۵ تن از این افراد را - که از کشته شدن ۵ نفر از کادرها و فرماندهان گروه بی‌اطلاع بودند - به محاصره در آورند. بعد از دو ساعت آتش‌باری بین طرفین، سه تن از این افراد زخمی و به اسارت گرفته شدند و مقادیر زیادی اسناد و مدارک درون‌گروهی، سلاح و تجهیزات و مهمات و همچنین یک دستگاه بی‌سیم، از آنان به غنیمت گرفته شد؛ ضمن آنکه دو تن از افراد از این محاصره رهایی یافته و به جمع ۷ نفر از هم‌زمان خود به سمت جنگل‌های سوانکوه و ساری و مشخصاً منطقه‌ی جنگلی «بول» عقب نشستند.

لازم به ذکر است که جنازه‌ی کشته‌شدگان و زخمی‌های دشمن به سپاه قائم‌شهر انتقال یافت که در صفحات اولیه به آن اشاره شد. یک سری از نیروهای هوادار و عضو این گروه تروریستی که مدت‌ها در جریان بازجویی، مقاومت کرده و حاضر به اعتراف نبودند، با دیدن جنازه‌ی محمد حرمتی‌پور شوکه شده و به یکباره فرو ریخته و همه‌ی مطالب و اطلاعات خود را که مدت‌ها مکتوم نگه‌داشته بودند را افشا نموده و به تک‌نویسی پرداختند.

با پیروزی بزرگی که در جریان این عملیات، نصیب نیروهای سپاه شده بود، مخصوصاً به هلاکت رسیدن ۵ تن از کادرهای مرکزی و فرماندهان اصلی

به‌ویژه رهبر این گروه، جوّ روانی فوق‌العاده‌ای بر منطقه حکمفرما گردید و عرصه را برای فعالیت بقیه‌ی اعضای گروه مزبور تنگ کرد و آنها را مجبور نمود که منطقه را برای همیشه ترک نمایند؛ البته در مورخه بیستم مهرماه سال ۶۱، تعداد ۵ نفر از نیروهای مرتبط این گروه که در حال جابه‌جایی مواد غذایی و تدارکاتی برای گروه در جنگل بودند، در پارک جنگلی هراز، شناسایی و دستگیر شدند و اقلام تدارکاتی آنها مصادره گردید. ضمناً محمود نیک‌نژاد، یکی از اعضای گروه که مدت‌ها در زندان بود و تَوّاب شده بود، اعلام کرد که یک انبار تدارکاتی گروه را در منطقه‌ی جنگلی نور و به طور مشخص در منطقه‌ی «شلویج‌گر» می‌شناسد و حاضر است در کشف آن با برادران سپاه همکاری نماید. متعاقب این اطلاعات ارائه شده از سوی «نیک‌نژاد»، برادران اطلاعاتی و عملیاتی سپاه نور به همراه این فرد به داخل منطقه‌ی جنگلی «شلویج‌گر» شهرستان نور رفته و این انبار تدارکاتی را کشف و اقلام آن را مصادره کردند.

بدین ترتیب، با کشف عوامل مرتبط و محلی و شناسایی و کشف انبارهای تدارکاتی و بُنه‌های رزمی گروه تروریستی ارتش آزادی‌بخش خلق‌های ایران (شاخه‌ی «اشرف دهقانی» چریک‌های فدایی خلق)، عناصر باقی‌مانده‌ی گروه تصمیم گرفتند که با وعده‌ی بازگشت دوباره به جنگل‌های شمال شرق ایران، راهی تهران و از آنجا به مناطق کردنشین استان آذربایجان غربی و مشخصاً مهاباد و سردشت شده و با استقرار در مناطق همجوار مرزی با عراق (شهر گناو) به آنجا منتقل شده و با ایجاد پایگاه گروهی، موجودیّت خود را اعلام کرده و با دادن اعلامیه‌های اغراق‌آمیز، به‌گونه‌ای وانمود نمایند که انگار تعداد نیروهای آنها هزاران نفر می‌باشد؛ در حالی که تعداد اعضای مستقر در پایگاه‌هایشان به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید.

بعدها یعنی در دهه هفتاد که نگارنده‌ی این سطور در شهرهای کردستان عراق، مأموریّت داشت، مطلع گردید که یک پایگاه از این گروه که تعداد اعضای آن ۱۴ تن بود در یکی از محلات شهر اربیل (مرکز اقلیم کردستان عراق) قرار دارد و نیروهای آن به عنوان پیشمرگه در یکی از واحدهای نظامی اتحادیه‌ی

میهنی کردستان عراق (یکتی) به کارگیری شده‌اند و تنها فعالیت سیاسی‌شان پخش اعلامیه‌های گاه و بی‌گاه می‌باشد (البته این مطلب از سوی یکی از منابع وابسته به قرارگاه رمضان اظهار شده است).

۲- سازمان مجاهدین خلق (سازمان منافقین)

سازمان منافقین که به عنوان یکی از بزرگترین و مهم‌ترین گروه‌های معاند و محارب نظم اسلامی ایران به شمار می‌رفت، از همان ابتدا معتقد به خط‌مشی مسلحانه و براندازی نظم بوده است و به دلیل سهم‌خواهی و تقسیم قدرت و دور ماندن از آرزوی استراتژیک، به صورت تدریجی و گام به گام خود را برای مبارزه‌ی مسلحانه نزدیک می‌کرد؛ اگرچه در ظاهر، خود را همراه انقلاب و رهبری معظم انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) اعلام می‌کرد. کلیه‌ی کارشناسان اطلاعاتی سپاه از همان ابتدا معتقد بودند که این گروه اساساً برای مبارزه‌ی مسلحانه و براندازی در حال تقویت بنیه‌های نظامی و تسلیحاتی بود تا در فرصت مناسب به براندازی مسلحانه اقدام نمایند. این اقدام در قالب تروریسم کور و کشتن مردم عادی و طرفدار نظم و ترور سرپنجه‌ها و استوانه‌های نظم اعم از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رؤسای قضایی و نمایندگان مجلس، ائمه جمعه و... بوده است. این اقدامات سازمان در قالب نفوذهای هدایت شده صورت می‌گرفت.

لذا باید گفت: استراتژی نظامی سازمان منافقین به صورت مرحله‌ای بود. ابتدا به صورت جنگ چریکی (ماریکلائی)^۱ بود، ولی بر اثر فشارهای وارده‌ی

۱ - کارلوس ماریگلا اهل آمریکای لاتین نظریه‌پرداز جنگ‌های چریکی شهری بود و الهام بخش گروه‌های مختلف برای مبارزه در شهرها قرار گرفت. طرفداران جنگ چریکی شهری بر این اعتقادند که مرکز نقل قدرت و اقتدار نظام در شهرهاست. که به دلیل موقعیتشان امکان جنگ و گریز را بیشتر می‌کنند، شهرها نقش کلیدی و تعیین‌کننده در جنگ‌ها دارند و در صورت پیروزی بر شهرها، روستاها نیز از آن تبعیت می‌کنند. (جنتی)



اطلاعاتی، امنیتی و ضدجریکی نهادهای نظامی و اطلاعاتی کشور و مردم حزب‌اللهی و طرفدار جمهوری اسلامی در شهرها و روستاهای کشور و موفقیت‌های نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در کشف خانه‌های تیمی شهری و فروپاشی تشکیلات شهری با کشته شدن تعداد زیادی از عناصر و کادرها و نیروهای فعال و مؤثر و متواری شدن تعداد دیگری از نیروهایش و ناامن شدن شهرها اعم از شهرهای شمالی و غیرشمالی و فقدان پناهگاه‌ها و پایگاه‌های امن، استراتژی مبارزه از طریق مناطق جنگلی در شمال را انتخاب کرد؛ البته دلایل دیگری نیز وجود داشته که قبلاً از آن یاد شد.

چگونگی ورود سازمان به جنگل‌های شمال

در مورد چگونگی ورود سازمان منافقین به داخل جنگل‌های شمال، نظر اکثر کارشناسان این بوده است که نیروهای مجرب و مسلط به کار تروریستی، ابتدا در روستاهای حاشیه جنگل‌ها استقرار یافتند. خانه‌های تیمی روستایی و پناهگاه‌های جنگلی آنها عمدتاً از طریق پرداخت اجاره‌های بالا و استقرار در خانه‌های هواداران سازمان بود. به عنوان مثال، می‌توان به خانه‌های تیمی و امن آنها در روستاهای حاشیه شهرهای استان گیلان و مازندران مثل رشت، انزلی، رضوانشهر، پره‌سر، هشتر، ماسال، شاندرمن، رامسر، تنکابن، قائمشهر، ساری، سوادکوه و گرگان ... اشاره نمود؛ در واقع، با این کار، سازمان توانست به راحتی، نیروهای مسلح و تروریست خود را در پوشش مردم بومی منطقه به داخل شهرها اعزام نموده و اقدامات ارتباط‌گیری با نیروهای تشکیلات شهری، ترور بسیجی‌ها و حزب‌اللهی‌ها و طرفداران نظام اسلامی، سرقت مسلحانه از بانک‌ها و حتی سرقت مسلحانه از مراکز تولیدی مهم و پلافروشی‌ها و آتش زدن و انفجار خانه‌های مردم حزب‌اللهی و دیگر اقدام‌های خرابکارانه را دنبال کنند؛ اگرچه این کار سازمان نیز دیری نپایید و به دلیل تسلط و گسترش توره‌های امنیتی سپاه بر سر راه نیروهای نفاق، امکان هرگونه فعالیت مؤثر تخریبی و تروریستی از آنها سلب گردید.

با این وضعیت نیروهای سازمان، به دلیل ناکارآمدی و ناتوانی در فعالیت‌های تروریستی، به صورت عاطل و باطل در خانه‌های تیمی حاشیه مناطق جنگلی، زمین‌گیر شده و به استیصال کامل رسیده بودند؛ چراکه نه می‌توانستند نیروهایشان را به داخل شهرها بفرستند و نه امکان خارج کردن نیروهای تشکیلاتی از طریق مرزهای همجوار با کشورمان اعم از مرزهای آبی و خاکی را پیدا کنند؛ لذا رهبران سازمان به این نتیجه رسیدند که استراتژی کامل حضور در اعماق جنگل‌ها را به اجرا گذارند؛ چرا که این مناطق، مناطق امن و آرامی برای آموزش سیاسی - نظامی نیروها و جذب نیروهای جدید بومی و در نهایت، بازسازی تشکیلات سازمانی بود.

لازم به یادآوری است که کلیه گروه‌های معاند، به ویژه سازمان منافقین، امکان نگهداری و تدارک نیروهای زیادی را نداشتند و عمدتاً در قالب تیم‌های ۲۰ نفره در پناهگاه‌های جنگلی به سر می‌بردند؛ البته در مورد جنگل‌های مازندران گفته شده است که سازمان توانسته بود در جنگل‌های قائم‌شهر تا سقف ۶۵ نفر را هم سازماندهی نماید.

در مورد تاریخچه‌ی دقیق برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها برای ورود به جنگل‌ها نیز گفته می‌شود که برگزاری جلسات مسئولان سازمان اعم از مسئولان استانی و مرکزی سازمان در نیمه‌ی اول سال ۵۹ در شهر قائم‌شهر، منجر به این شد که نیروهای مسئول و مرکزی سازمان به همراه مسئولان بومی استان مازندران برای بررسی عملی و جانمایی برای پناهگاه‌های جنگلی وارد جنگل‌های قائم‌شهر و ساری شدند و ضمن بررسی مشکلات طبیعی و غیرطبیعی حضور نیروها، نتیجه‌ی کار را به رهبران سازمان منتقل نمودند تا استراتژی حضور در جنگل‌های شمال به اجرا گذاشته شود.

برای شروع کار در جنگل‌های مازندران، ابتدا اقدام به گزینش و جذب نیروهای بومی ساکن روستاهای جنگلی نموده و به آموزش چریکی و اطلاعاتی آنها پرداختند. اسناد و مدارک به دست آمده، حاکیست: سازمان در مرحله‌ی اول توانسته بود بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر را فقط در داخل مناطق جنگلی قائم‌شهر

سازماندهی و آموزش دهد؛ اگرچه تجربه‌ی تلخ اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در جنگل‌های آمل و شرایط آب و هوایی سرد و سخت زمستانی در جنگل‌ها، موجب شد که سازمان با ریزش نیروها در جنگل مواجه گردد؛ یعنی تقریباً تعداد افراد اوکیه، به نصف رسید.

سازمان منافقین برای پشتیبانی از نیروهای مستقر در جنگل‌های مازندران و گیلان که به صورت علنی حضور خود را در جنگل‌های دو استان شمالی، آغاز کرده بودند، یعنی در مناطق کوهستانی و جنگلی شهرهایی چون قائم‌شهر، سوادکوه، تنکابن (ارتفاعات دو هزار و سه هزار)، رامسر (جواهرده، دالیکانی، گالش‌محله)، رودسر و هشتر طوالش، آستارا و مناطقی از خلخال و اسالم، ماسال و شاندرمن و فومن (روستاهای جنگلی شفت) با ایجاد پناهگاه‌ها و پایگاه‌های جنگلی، استراتژی جدید سازمان را به اجرا گذاشتند و بالطبع برای هر یک از شهرهای دارای نیروهای جنگلی، یک ستادی برای کمک‌رسانی نیرویی، تجهیزاتی و تدارکاتی ایجاد کردند؛ به عنوان نمونه، شهرهایی چون تهران، بابل، رشت، انزلی و ساری به عنوان مراکز ستاد پشتیبانی از جنگل یا همان تشکیلات شهری سازمان، که پشتیبان جنگل‌ها به حساب می‌آمدند، به‌ویژه تشکیلات شهری ساری نقش اساسی در پشتیبانی‌های جنگل‌های دو استان شمالی داشت؛ یعنی پشتیبانی‌های تدارکاتی، تبلیغاتی، غذایی و تسلیحاتی و حتی در مواردی پشتیبانی‌های نظامی تکمیلی از سوی تشکیلات شهری انجام می‌گرفت؛ بنابراین تشکیلات شهری، به عنوان پشتیبان و ساپورت‌کننده‌ی اصلی تشکیلات جنگل سازمان بوده است و در واقع وجه مکمل حضور و عملیات‌های جنگلی‌ها به حساب می‌آمد. آنها معتقد بودند که نیروهای جنگلی می‌توانند فشار را از روی تشکیلات شهری سازمان کم کرده و یا بردارند.

استراتژی سازمان برای جنگلی‌ها بر چهار اصل (چهار مرحله) استوار بود و به تمامی تشکیلات جنگلی در استان‌های شمال ابلاغ گردید و خواهان اجرای آن بودند. این چهار اصل عبارت بود از:

✓ اصل اول، شناسایی و جانمایی محل‌های استقرار و ایجاد پایگاه‌ها و



پناهگاه‌های جنگلی؛

✓ اصل دوم، آموزش نظامی، اطلاعاتی، تشکیلاتی و سازماندهی نیروها بر حسب توانایی‌های شخصی نیروهای سازمان؛

✓ اصل سوم، اعلام موجودیت علنی در جنگل‌های شمال از طریق عملیات‌هایی چون سرقت مسلحانه از بانک‌ها و ترور افراد شاخص حزب‌اللهی؛ سازمان با این کار خواهان تثبیت موقعیت نیروهایش در جنگل شده بود؛

✓ اصل چهارم، انجام عملیات مختلف آزادسازی مناطق روستایی و شهری و حضور در آن مناطق که البته سازمان عملاً نتوانست کوچکترین اقدامی برای این اصل بنماید؛ چون با سلطه و اشراف نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه، امکان هر گونه عملیاتی از این دست، از آنها سلب گردید.

در اعترافات نیروهای دستگیر شده و ملاط‌های درون‌گرومی سازمان آمده است: تشکیلات جنگلی اصرار عجیبی در آموزش‌دهی نیروهای مستقر در جنگل‌ها داشته است. به عنوان مثال، می‌توان به اصول مخفی‌کاری، حفاظتی، امنیتی اطلاعات عملیات، ارتباطات (برقراری ارتباط با عناصر محلی برای دریافت آخرین وضعیت اطلاعات موجود در شهر و روستاهای جنگلی)، تعقیب و مراقبت، جعلیات، نامرئی‌نویسی و همه‌ی اموری که می‌توانست یک چریک را در جنگل مصونیت بخشیده و از آسیب‌های احتمالی از ناحیه‌ی ضدچریک برهاند، یاد نمود.

در رابطه با تشکیلات شهری پشتیبانی‌کننده‌ی تشکیلات جنگلی سازمان، می‌توان گفت: همان‌گونه که یادآور شدیم، اساساً هر واحد جنگلی سازمان در هر یک از شهرهای دارای جنگل‌های مناسب برای رزم چریکی و پارتیزانی، برخوردار از یک تشکیلات شهری بوده که با تشکیلات جنگلی رابطه‌ی مستقیم داشت و پشتیبانی‌های لازم را از آنها به عمل می‌آورد.

بنا به اطلاعات ارائه شده از سوی نیروهای دستگیر شده‌ی سازمان در بازجویی و مستندات موجود و در اسناد و مدارک درون‌گرومی و ملاط‌های

سازمانی به دست آمده در خانه‌های تیمی و پایگاه‌های جنگلی، شرح وظایفی که از سوی سازمان برای تشکیلات شهری برخوردار از نیروهای جنگل، در نظر گرفته شده بود، چنین بوده است:

❖ تهیه و ارسال امکانات تدارکاتی (مالی، غذایی، تجهیزات، مهمات) و تبلیغاتی به پایگاه‌های جنگلی حوزه‌ی استحفاظی و مأموریتی خود؛
❖ جمع‌آوری اطلاعات و اخبار مهم اطلاعاتی، امنیتی، سیاسی و اجتماعی و ارسال آنها به جنگل جهت به روز بودن اطلاعات نیروهای سازمان از اوضاع و احوال منطقه و کشور؛

❖ شناسایی و جذب نیروهای جدید و اعزام آنها به پایگاه‌های جنگلی؛
❖ شناسایی اماکن حساس و تهیه‌ی کروکی برای آنها جهت انجام عملیات‌های تروریستی؛

❖ برقراری ارتباط بین تشکیلات شهری و جنگلی و تهیه‌ی پوشش‌های مناسب و عادی‌سازی ارتباط‌گیری با عناصر شهری و جنگلی؛

❖ پشتیبانی و پوشش‌دهی‌های مسلحانه به تیم‌های تروریستی اعزامی از جنگل در زمان انجام عملیات در شهرها؛ اگرچه تشکیلات شهری، خود به صورت مستقل با دارا بودن تروریست‌های مجرب در عملیات‌های شهری اقداماتی داشته است و این کار را موجب تقویت و بالا بردن روحیه‌ی روانی نیروهای جنگلی و شهری دانست؛

❖ ارتباط مستقیم با مرکزیت سازمان در تهران برای ارسال گزارش‌های موجود در شهر و جنگل و ارائه‌ی آخرین وضعیت و موقعیت نیروهای مستقر در جنگل و همچنین درخواست‌های جنگلی‌ها؛

❖ پشتیبانی تبلیغاتی از طریق انجام اقدامات روانی-تبلیغی، در مورد استقرار و حضور نیروهای سازمان در جنگل‌های منطقه به عنوان یک امکان برتر و مسلط بر نیروهای نظام.



شیوه شگردهای منافقین در جنگل‌های شمال

شیوه شگردهای جدید سازمان منافقین عبارت بودند از:

- ۱- حفظ جبهه‌ی جنگل و جدی گرفتن استقرار و ماندگاری در آن با هدف خنثی کردن طرح پاک‌سازی و آزادسازی جنگل توسط سپاه؛
- ۲- عدم تمرکز و پخش نیروهای سازمان در مناطق مختلف جنگلی با هدف جنگ و گریز با نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه بر محورهای مختلف عملیاتی؛
- ۳- ایجاد هسته‌های حمایت مردمی نیروهای هومی در روستاهای دارای جنگل برای تأمین نیازمندی‌های تدارکاتی و ارتباطاتی؛
- ۴- سازماندهی جدید بر مبنای تحرک بیشتر و افزایش عملیات و درواقع، اقدامات عملیاتی و چریکی متناسب با مناسبات عرضی و سرزمینی؛
- ۵- تقویت و توسعه‌ی تیم‌های ترور شهری با بهره‌گیری از نیروهای عملیاتی جنگل که از آموزش و توانمندی بالاتری نسبت به تیم‌های عملیات شهری دارند.

اقدامات سازمان منافقین در جنگل‌های مازندران و گرگان

تشکیلات جنگلی سازمان منافقین، در ابتدا با بهره‌گیری از مردم روستایی منطقه که عمدتاً از اهالی روستاهای جنگلی قائم‌شهر و ساری بودند، توانستند حضور خود را در این منطقه اعلام نمایند و چندین عملیات تروریستی را به اجرا بگذارند. که عبارتند از:

- تهاجم به پایگاه بسیج در یکی از روستاهای جنگلی منطقه‌ی قادی‌کلا. در این عملیات، سه تن از پاسداران، شهید و یک نفر بسیجی نیز مجروح گردید. این عملیات در روز سی و یکم خردادماه ۱۳۶۰ انجام گرفت و در واقع، اوّلین اعلام موجودیت و استقرار در جنگل‌های سوادکوه بوده است؛

● اجرای کمین در جاده‌ی قادیکلا- قائمشهر در مورخه‌ی ۶۰/۱/۱۷:

● حمله به انبار شرکت تعاونی روستایی «امره» در حاشیه شهرستان ساری، که این تهاجم یک ساعت به درازا کشید و یکی از عناصر نفوذی سازمان در این شرکت که از عناصر فعال منافقین به شمار می‌رفته به هلاکت رسید. ضمن آنکه یکی از سربازان ژاندارمری نیز به شهادت رسید؛

● درگیری با برادران پاسدار و نیروهای بومی بسیج در روستای «امره» که در نتیجه یکی از کادرهای سیاسی غیربومی سازمان به نام «حسین فرومدی» اهل سمنان کشته و یک نفر دیگر مجروح و دستگیر گردید؛

● درگیری با نیروهای سپاه اجراکننده‌ی کمین در نزدیکی پل قادیکلا، که در این رابطه دو نفر از بسیجیان بومی منطقه نیز به شهادت و دو تن از نیروهای نفاق به هلاکت رسیدند. از این دو منافق معدوم که در پوشش حمل بار در منطقه تردد می‌کردند، اسناد و مدارک مهمی از خودرو و کوله‌پشتی‌های آنها به دست آمد که بیانگر نقشه‌های شوم رهبران سازمان برای حفظ نیروهای خود با انجام ترورهای کور و عمومی بوده است. در درون کوله‌پشتی‌های این دو تن نیز، ملاط‌هایی مبنی بر اسامی نیروهای حزب‌اللهی و کروکی منازل و محل کسب و کار آنها برای انجام ترور، به دست آمده بود؛

با کشته شدن این افراد و به دست آمدن اسناد درون‌گروهی، مسئولان جنگل سازمان به این نتیجه رسیدند که برای دور ماندن از ضربات سپاه و بسیج و حفظ نیروهای موجود و آموزش نیروهای جدید به جنگل‌های سوادکوه جابه‌جا شوند.

● اجرای دو مورد عملیات کمین در منطقه‌ی جنگلی «لاجیم» سوادکوه که منجر به شهادت سه تن از نیروهای سپاه و دو تن از بسیجیان بومی منطقه گردید؛

● انجام عملیات‌های ترور، کمین، حمله به پایگاه‌های بسیج و پاسگاه‌های ژاندارمری و سرقت مسلحانه از بانک در شهرهای قائمشهر و رامسر.

متعاقب این اقدام جنایتکارانه‌ی سازمان منافقین، نیروهای اطلاعاتی سپاه با همکاری نیروهای انتظامی وقت همچون ژاندارمری، اشراف اطلاعاتی خود را با ایجاد گشت‌ها و کمین‌ها و ارتباطگیری با نیروهای مردمی (اطلاعات ۳۶ میلیونی) گسترده نموده و دشمن را وادار نمود به مناطق جنگلی شهرهایی چون ساری و قائمشهر نقل مکان کنند.

سازمان منافقین نیز در یک اقدام تقابلی، با یک فراخوان رادیویی از طریق رادیوی نفاق (صدای مجاهد) از کلیه نیروهای موجود سازمان در کشور و استان‌های شمالی درخواست نمود، درگیری‌های خود را با نیروهای بسیجی و اطلاعاتی سپاه پاسداران گسترش دهند.

فعالیت منافقین در جنگل‌های شرق آمل

درخصوص کارکرد تشکیلات جنگلی منافقین در شرق رودخانه‌ی هراز، باید گفت: سازمان منافقین نتوانست در این منطقه هیچ کاری از پیش ببرد و تعداد ۱۲ نفری که به عنوان موجودیت تشکیلات جنگلی آمل، به جز یک مورد سرقت مسلحانه‌ی موفق از بانک صادرات شعبه «هندی» بابل نتوانستند کاری از پیش ببرند و همگی در عملیات‌های ویژه و فریب اطلاعات سپاه دستگیر و تشکیلات آنها فروپاشی گردید.

در واقع می‌توان ادعان داشت تشکیلات جنگلی منافقین در آمل چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ کارایی عملیاتی به نسبت تشکیلات سایر شهرهای مازندران همچون ساری، قائمشهر و سوادکوه بسیار ناتوان و ضربه‌پذیر بودند؛ چرا که تورهای گسترده‌ی اطلاعاتی سپاه، عرصه را برای آنها تنگ کرده بود. به‌ویژه آنکه منافقین از تجربه‌ی سپاه از فروپاشی جریان تروریستی «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» (سربداران) مطلع بودند و همچنین فشارهای زیادی از ناحیه‌ی سپاه بر هواداران سازمان و تشکیلات شهری و کشف خانه‌های تیمی آنان وارد آمده بود؛ بنابراین فرمانده و نیروهای تشکیلات جنگل آمل به این نتیجه رسیدند که با گستردگی تورهای متعدد سپاه در جاده‌ها و کورراه‌ها، امکان

هرگونه حضور و عملیات نظامی وجود ندارد؛ ولی با توقف اقدامات اطلاعاتی و امنیتی واحد اطلاعات سپاه آمل پس از جریان «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» و به خیال این که گروه دیگری جرأت عرض اندام در این منطقه را ندارد، تشکیلات جنگلی نفاق در جنگل‌های آمل، از این تغافل سپاه سوءاستفاده کرد و ضمن تقویت اقدامات آموزشی و تروریستی، اقدام به عملیات سرقت مسلحانه از بانک صادرات «بندی» بابل کرد.

با این کار، تشکیلات جان تازه‌ای گرفت و امیدوار گردید که می‌تواند به اقدامات آموزشی نظامی و تروریستی در جنگل‌های شرقی آمل استمرار بخشد. البته گزارش‌های پراکنده‌ای از سوی بسیجی‌ها و رابطین بومی و جنگلی سپاه مبنی بر حضور گروهی تروریستی همانند اتحادیه کمونیست‌ها می‌رسید. این گزارش‌ها، سپاه را بر آن داشت که مجدداً نسبت به گزارش‌های این چنینی حساس شده و اقدامات مقابله‌ای به عمل آورد.

خوشبختانه، با دستگیری یکی از عناصر نفاق به نام «حمید سلاری»، سپاه اطلاع یافت که قرار است تشکیلات جنگلی منافقین ۸ نفر از نیروهای تازه جذب شده را توسط یکی از رابطان نفاق به نام «رسول» اهل ساری، به داخل جنگل شرق رودخانه‌ی هراز منتقل کرده و سازماندهی و مستقر نماید.

با دستگیری «حمید سلاری» و قول همکاری وی در جریان بازجویی، عملیات ردزنی و تعقیب عناصر نفاق در دستور کار اطلاعات سپاه قرار گرفت. در راستای اقدامات اطلاعاتی سپاه، شخصی در صبح روز ۶۰/۹/۱۶ در صف نانوايي روستای «کوم‌دره» به عنوان فرد مشکوک از سوی برادران پایگاه بسیج آن محل شناسایی و دستگیر شد. این فرد، علاوه بر همراه داشتن ۴ بسته پول ۵۰ تومانی، چهارده قرص نان بربری و ۲۲ قالب کره و پنیر از مغازه‌ی محلی خریداری کرده بود.

این جوان ۲۲ ساله که «نصرت» نام داشت به شدت از این دستگیری جا خورده و هراسان شده بود، در همان مرحله‌ی اوّل بازجویی توسط برادران بسیج، اعتراف نمود که این پول‌ها و موادغذایی را برای فردی به نام «رسول» می‌برد و قرار است که به اتفاق «رسول» تعدادی از نیروهای سازمان را به داخل جنگل برده و تحویل

تشکیلات جنگلی بدهند؛ ولی با اقدامات فریب نیروهای سپاه، ۴ تن از آن افراد در مرحله‌ی اوّل به داخل خانه‌ای نشان‌شده، هدایت می‌شوند و منتظر بقیّه می‌مانند. متعاقب آن ۴ نفر دیگر به همراه «رسول» وارد آن خانه شده و قرار شد صبح فردا به سمت روستای جنگلی «بلیران» که در عمق جنگل‌های آمل بود به طرف مرتع جنگلی «نیسکانو» و در یک گاوداری محلی استقرار یابند.

پس از آن، یکی از مسئولان اطلاعات سپاه بدون آنکه درگیری مسلحانه‌ای صورت بگیرد، همگی را دستگیر و به سپاه آمل انتقال می‌دهد. بعد از این قضیه، دو نفر دیگر از نیروهای نفاق در آمل با سلاح و مهمات و در یک درگیری مسلحانه دستگیر شدند که با اعتراف آنها یکی دیگر از منافقین، در حاشیه‌ی بازار شهر بابل شناسایی و دستگیر گردید.

بنابراین تشکیلات جنگلی منافقین آمل بدون آنکه بتواند اقدام مسلحانه و تروریستی مشابه سایر تشکیلات جنگلی استان مازندران داشته باشد، از هم فروپاشید و برای همیشه پرونده‌ی حضور آنها در جنگل مختومه اعلام گردید.

اقدامات تقابلی سپاه پاسداران با سازمان منافقین در جنگل‌های مازندران و گرگان

طرف مقابل سازمان، یعنی سپاه و ژاندارمری نیز با ردّزنی و تعقیب آنها در جنگل، عرصه را بر نیروهای شهری و جنگلی سازمان تنگ نموده و توانستند فعالیت‌های آنها را کاهش دهند. در این خصوص می‌توان به بعضی از اقدامات نیروهای جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود:

✓ ردّزنی و تعقیب نیروهای نفاق در منطقه‌ی جنگلی «انجیل‌سی» که منجر به دستگیری ۵ تن از نیروهای نفاق و مصادره‌ی سلاح و تجهیزات آنها گردید؛

✓ ایجاد مراکز و پست‌های ایست و بازرسی در مسیرهای تردّی منافقین (طرح شهید کلانتری)؛

✓ برقرار کردن کمین‌های مناسب در مناطق حاشیه‌ی جنگل قائم‌شهر که

منجر به دستگیری تعدادی از نیروهای جنگلی و شهری سازمان و مرتب‌ترین بومی آنها گردید؛

✓ دستگیری یکی از عناصر مهم نفاق (فرهاد کرمانشاهی) توسط نیروهای بسیج روستای «به‌وصالح» و کشف سلاح و تجهیزات انفرادی وی توسط نیروهای پایگاه بسیج آن روستا؛

✓ شناسایی و تعقیب دو تن از نیروهای نفاق در ایست و بازرسی جاده‌ی کیاسر-ساری که مأموریت رساندن تدارکات و امکانات غذایی و تسلیحاتی به پایگاه‌های جنگلی منطقه را داشتند که در جریان این تعقیب و گریز، خودروی آنان واژگون و دو سرنشین آن که در پوشش زن و شوهر بودند، زخمی و دستگیر می‌شوند؛ البته مرد منافق با خوردن سیانور به هلاکت رسید و زن منافقه دستگیر شد. بعدها وی به عنوان یک فرد توأب، کمک شایانی برای دستگیری نیروهای نفاق، به سپاه و بسیج نمود تا آنجا که انتقال تدارکات و نیروها به پایگاه‌های جنگلی، برای سازمان سخت و تقریباً ناممکن گردید.

چگونگی فروپاشی تشکیلات جنگل سازمان

نیروهای اطلاعاتی سپاه با تعقیب و ردزنی یکی از مسئولان سازمان منافقین به نام «شهره» توانستند وی و «مسعود فرمانبردار» معروف به «حاج محسن» (یکی دیگر از مسئولان سازمان) را در شهر سمنان دستگیر نمایند.

مسعود فرمانبردار در ابتدای امر، در بازجویی‌ها بسیار مقاومت می‌کرد و اطلاعات نمی‌داد و یا آدرس‌های غلط می‌داد؛ ولی پس از توجیه و ارشاد توسط بازجویان، لب به اعتراف گشود و اعلام کرد که با نام «حاج محسن» به عنوان فرمانده اصلی و رابط سازمان منافقین با تشکیلات جنگل‌های شرق مازندران معرفی شده است.

وی، با مشاهده‌ی اقتدار و اشراف اطلاعاتی نیروهای سپاه قانع گردید که باید همکاری صادقانه و جدی با آنها داشته باشد؛ بنابراین در اوّلین گام صادقانه‌اش،



به یکی از هواداران سازمان که با تشکیلات جنگل ارتباط داشت، اطلاع داد که با فرماندهی نیروهای جنگلی تماس گرفته و بگوید که یکی از رابطین جنگل با شهر را سر قرار با وی بفرستد. این رابط بر سر قرار با «حاج محسن» حاضر شد. وی با هدایت نیروهای اطلاعات سپاه، به رابط سازمان گفت:

«ما به دستور مرکزیت سازمان، قصد داریم تا عملیات‌های گسترده‌ای همچون ترور، انفجار و... را در شهرهای استان انجام دهیم. لذا همه‌ی نیروهای جنگل باید آمادگی اعزام به شهر را داشته باشند»

خوشبختانه، پس از بازگشت رابط به داخل جنگل، فرمانده پایگاه‌های جنگل منافقین، فریب سخنان «حاج محسن» را خورد و تصمیم گرفت که نیروهایش را برای انجام عملیات مورد نظر، به صورت تیم‌های دو نفره و سه نفره با خودروی رابط جنگل و در قالب پوشش‌های مناسب به شهر «ساری» انتقال دهد. با این روش و با اقدامات حفاظتی و احتیاطی، هیچ یک از نیروهای آورده شده به شهر، از طرح فریب، اطلاعی نیافته و در پوشش و قالب کارگران یک شرکت ساختمانی متعلق به سپاه از مراکز متعدد ایست و بازرسی عبور داده شده و در ساختمانی در حاشیه‌ی شهر «ساری» مستقر شدند؛ بدین ترتیب، ۳۵ نفر از نیروهای جنگلی سازمان به صورت غافلگیرانه تسلیم سپاه شده و به زندان انتقال یافتند. در واقع، کلیه‌ی افراد سازمان که در جنگل‌های سوادکوه، پایگاه داشته و عملیات مختلفی را علیه نیروهای سپاه و ژاندارمری انجام داده بودند، از جنگل تخلیه گردیده و زندانی شدند.

لازم به یادآوری است در جریان این عملیات ویژه، نیروهای دشمن در جریان بازجویی، خود را توأب اعلام کرده و خواهان همکاری در دستگیری نیروهای تشکیلات شهری سازمان شدند. با اعترافات و همکاری‌های مستقیم تعدادی از این نیروها، کلیه نیروهای تشکیلات شهری سازمان دستگیر و یا به خارج از استان و حتی خارج از کشور متواری شدند. بدین وسیله، جنگل‌های شرق مازندران پاکسازی و آزاد شد.

۳- گروه تروریستی مائوئیستی رنجبران

یکی از گروه‌های تروریستی که تز مبارزه با نظام جمهوری اسلامی را دنبال می‌کرد، «حزب مائوئیستی رنجبران» بود. اعضای این مجموعه، تعدادی از دانشجویان وابسته به کنفدراسیون دانشجویان اروپا و آمریکا بودند که در واقع به فرمایش حضرت امام، اگرچه ادعای کمونیستی داشتند، ولی در عمل راه آمریکا را دنبال می‌کردند و به اصطلاح چپ آمریکایی بودند. این حزب، در اسانامه و مرامنامه‌اش پیروی کردن از اندیشه‌های «مائوتسه تونگ»، رهبر و بنیانگذار چین کمونیست بود. حزب رنجبران، اساساً در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی در اروپا شکل گرفت و به عنوان ضلعی از اضلاع گروه‌های کمونیستی (اعم از مارکسیست و لنینیستی و مائوئیستی) فعالیت سیاسی می‌کردند.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، این گروه فرصت‌طلب و مائوئیست، اعضای خود را به داخل کشور فراخوان نمود و به تبعیت از رهبر فکری و معنوی‌شان «مائو» از استراتژی فراخوان و سازماندهی توده‌های ملت با به‌دست‌گیری سلاح و تشکیل هسته‌ها و گروه‌های کوچک انقلابی و آزادسازی شهرها از طریق روستاها (تز حرکت روستا به شهر) اعلام موجودیت نمودند. این گروه، سابقه‌ی چندان تشکیلاتی نداشته و بنا به اعترافاتی که رهبر آنها در جریان بازجویی داشت، سابقه‌ی آنچنانی نداشته و اصطلاحاً عددی در میان گروه‌ها و احزاب کمونیستی به حساب نمی‌آمدند.

در مورد تاریخچه‌ی بنیانی این حزب گفته شده است که در نیمه‌ی اوّل دهه‌ی ۵۰ و مشخصاً در سال ۱۳۵۴ شمسی در اروپا شکل گرفت و دفاتر تشکیلاتی آن در پایتخت بعضی از کشورهای اروپا بوده است. فعالیت آنها نیز شرکت در راهپیمایی‌های گاه و بی‌گاه کنفدراسیون چپ دانشجویان و پخش تراکت و اعلامیه بود.

بنابراین، این گروه تروریستی نیز از زمره‌ی گروه‌های تروریستی بودند که با هدف اسقاط نظام جمهوری اسلامی ایران وارد جنگل‌های شمال شدند و به اصطلاح مثل دیگر گروه‌های التقاطی و کمونیستی معتقد بودند که می‌توان با

گشودن جبهه‌ی دیگری در شمال ایران تحت عنوان «جبهه‌ی سوم» بخشی از نیروهای نظامی و امنیتی (سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی مخصوصاً ژاندارمری) را به خود مشغول و درگیر نمایند.

رهبران و بنیانگذاران این حزب، اگرچه جرأت حضور در جنگل‌های شمال را نداشتند، ولی با اعزام تعدادی از کادرهای به اصطلاح نظامی خود به فرماندهی شخصی به نام «حمید» که اهل تهران بوده و تجربه‌ی زندگی در شمال و روستاهای جنگل را نداشت، در جنگل‌های شمال و مشخصاً در منطقه‌ی جنگلی «توسکستان گرگان» استقرار یافتند. دفتر مرکزی حزب در تهران قرار داشت، ولی شاخه‌ی جنگلی آن در جنگل‌های اطراف شهر گرگان «توسکستان» بوده که با توجه به ورود گروه‌های تروریستی چون «اتحادیه کمونیست‌ها» (سربداران) سازمان چریک‌های فدایی خلق شاخه‌ی «اشرف دهقان» (ارتش آزادی‌بخش خلق‌های ایران) و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به جنگل‌های شمال (گیلان و مازندران و گرگان) این توهم در آنها ایجاد شد که می‌توانند با بسیج توده‌های روستایی و تر حرکت از روستا به شهر «مائوتسه تونگ» می‌توانند نظام جمهوری اسلامی ایران را به چالش و انهدام بکشانند. این گروه، علی‌رغم جذب تعداد کمی از جوانان شمالی و آموزش‌دهی آنها، چندان دوامی نیافت و به اصطلاح دولت مستعجل بود.

همان‌طور که یادآور شدیم، استراتژی حزب رنجبران «آزادسازی شهرها» بوده است و قصد داشتند با سربازگیری از روستاهای جنگلی به ویژه در مناطقی که مردمش از دیگر مناطق فقیرتر بودند و با آموزش‌دهی نظامی آنها حرکت مسلحانه‌ی خود را از همان روستاها آغاز کنند، ولی هوشیاری و قدرتمندی نیروهای مدافع (سپاه و بسیج و ژاندارمری) اجازه‌ی فعالیت عملی به آنها نداد و عملاً از صحنه‌ی مبارزه هرافتادند. بنا به اعترافات عناصر دستگیر شده‌ی این گروه، تعداد نیروهای مسلح و نظامی آموزش‌دیده‌ی آنها در مجموع به ۲۰ نفر هم نمی‌رسید و نتوانستند افراد زیادی را در منطقه‌ی جنگلی توسکستان جذب کنند. صرفاً حزب در مرکز آموزشی مرکزی‌شان در جنگل «توسکستان گرگان»

یکسری آموزش‌های رزم جنگل و جنگ شهری را به همان تعداد انگشت‌شمار اعضایش اراده نمود. در اسناد و ملاط‌های مکشوفه آمده است: این گروه ۲۰ نفره را افرادی از تهران، کردستان، مازندران، گیلان و سمنان تشکیل می‌دادند. حوزه فعالیت شهری این گروه نیز در رشت و تهران بوده است.

طومار عمر نظامی و سیاسی این گروه در مناطق شمالی، عملاً در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۰ مشخصاً در روز عاشورای حسینی (۶۰/۸/۱۵) درهم پیچیده شد. نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه پاسداران منطقه‌ی ۳ گیلان و مازندران، نیروهای این گروه را در منطقه‌ی عملیاتی «سوس» واقع در جنگل توسکستان گرگان به محاصره‌ی خود درآوردند و ظرف کمتر از یک شبانه‌روز توانستند کل نیروهای مسلح و عملیاتی «حزب رنجبران» را به درک واصل کرده یا به اسارت خود و سلاح و تجهیزات و تدارکات آنها را به غنیمت درآورند.

در گزارش‌های سپاه، تعداد اعضای مسلح گروه را ۲۱ نفر اعلام کردند که با پیوستن فردی به نام «عادل» از تهران تعداد آنها به ۲۱ نفر رسیده بود؛ البته این فرد فرماندهی عملیاتی جنگل را به عهده داشت و «حمید» معاون تشکیلات حزب در جنگل‌های گرگان بوده است.

این افراد قبل از اینکه بتوانند واکنش مؤثری از خود نشان دهند، همگی کشته و زخمی و اسیر شدند. از این گروه، ۱۸ قبضه سلاح ژ ۳ و ۲۸ قبضه نارنجک دستی، ۲۸ قبضه کلت، و تعدادی قطب‌نما و مقادیر زیادی مهمات به دست آمد. تعداد کشته‌ها ۱۲ نفر و تعداد زخمی‌ها ۵ نفر و تعداد اسرا ۴ نفر بوده است.

یکی از اسرای این حزب، در تک‌نویسی‌اش آورده بود: «حزب ما قصد داشت استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود را از روستاهای واقع در عمق جنگل که از سایر روستاها فقیرتر بودند، شروع کند و به اصطلاح به عنوان مبدأ حرکتی‌شان، مبارزه از روستاهای کم‌برخوردار باشد. ما می‌خواستیم با آزادسازی یک روستای فقیرنشین جنگلی، آنجا را به عنوان یک منطقه آزاد شده اعلام کرده و اعلام استقلال سیاسی و نظامی کنیم و آنجا را از کل نظام جمهوری اسلامی منفک کرده و مستقل معرفی کنیم؛ البته به خیال رهبران ما، منطقه‌ی جنگلی می‌تواند به

عنوان یک نقطه‌ی امن و مناسب برای آزادی سایر مناطق به حساب آید. ما می‌خواستیم با فراخوان سایر افراد مستعد و هوادار حزب به جنگل توسکستان و آموزش‌دهی آنها این طرح خود را عملی سازیم، ولی غافل از آن‌که نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم، در کمین و رصد اقدامات ما بوده و با انتخاب منابع بومی و محلی آنجا و نفوذدهی آنها در پایگاه ما در قالب چوپان و فروشنده‌ی مواد غذایی و امثالهم فعالیت ما را در کنترل گرفته‌اند. به جای آن‌که ما نیروهای رژیم را غافلگیر کنیم و از اصل غافلگیری استفاده کنیم، نیروهای سپاه و بسیج ما را غافلگیر کردند و از این اصل استفاده کردند و ما را تار و مار کردند و فرصت هیچ‌گونه عکس‌العملی را به ما ندادند.

ما معتقد بودیم با تبعیت از تز «مائو» با توجه به نارضایتی‌هایی که در عامه‌ی مردم به ویژه مردم روستایی و جنگلی وجود دارد، با اندک تلاش تبلیغی می‌توان از آنها به عنوان سرباز علیه رژیم استفاده کرد و مبارزه‌ی مسلحانه را از روستاها به شهرها کشاند و با آزادی‌سازی مناطق شهری اعلام استقلال کرده و مبارزه بعدی را با گسترش آن از مناطق آزاد شده و استقلال یافته آغاز کنیم؛ چون به این طریق، رژیم به راحتی دچار استیصال شده و قدرت مقابله با چریک را از دست خواهد داد! همان کاری که مائو در چین کرد و انقلابیون آمریکای لاتین همچون «چه‌گوارا» و «فیدل کاسترو» و دیگران انجام دادند و به پیروزی رسیدند.

تاکتیک و شیوه شگردهای نظامی و مسلحانه‌ی ما، عدم درگیری قطعی با نیروهای ضدچریک رژیم و عدم حساس کردن آنها بوده است. ما می‌بایست اصل غافلگیری را در همه وقت و در همه‌ی اقدامات چریکی خود رعایت می‌کردیم و تز «بزن در رو» یا «بزن و فرار کن» همواره در دستور کار بوده است؛ لذا نمی‌بایست یک جا و مکان ثابت و متمرکز می‌داشتیم و به طور مدام می‌بایست مکان خود را تغییر می‌دادیم.

در احوالات این گروه، آمده است: عناصر این گروه برای تشدید قساوت قلب، گاه و بی‌گاه می‌بایست از گوشت سگ استفاده می‌کردند! مشابه این تفکر را بعضی از تروریست‌های مستقر در جنگل‌های هشتر نیز

داشتند که البته آنها می‌گفتند برای تشدید قساوت قلب و ایجاد شجاعت قلبی به ما گفته بودند از گوشت گرگ استفاده کنیم!

در سخنرانی یکی از برادران سپاهی که نقش اساسی در انهدام این گروه در جنگل‌های «توسکستان» داشته است، گفته شده بود:

«کل اعضای این گروه ۲۱ نفر بوده و پایگاه مرکزی عملیاتی آنها در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی گرگان، یعنی در منطقه‌ی «شوی» توسکستان» بوده است. این مکان، از لحاظ سوق‌الجیشی در یک منطقه سخت جنگلی و صعب‌العبور قرار داشته و همه نوع اقدامات حفاظتی در آن لحاظ شده بود. منطقه، قبل از ورود نیروهای عملیاتی حزب، توسط نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی آن، با استفاده از منابع محلی و بومی آنجا شناسایی و راه‌های ورودی و خروجی آنها بررسی و علامت‌گذاری شده بود. با روستاگردی‌هایی که داشته‌اند، از اوضاع و احوال جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی مردمان ساکن منطقه‌ی جنگلی گرگان، اطلاعات زیادی به دست آورده بودند و تقریباً با احوالات منطقه آشنایی داشته‌اند.

سپاه پاسداران قبل از اقدام برای جمع‌آوری آنها، ابتدا با شناسایی کل منطقه و سپس منطقه‌ی ویژه‌ی استقرار آنها، یک سری از نیروهای پاسدار را در پوشش مناسب و در قالب فرد چوپان و بومی منطقه و چراندن گاوها و گوسفندان قرار داده و اقدام به نفوذ و جمع‌آوری اطلاعات نمود.

طرح عملیاتی، با استفاده از اطلاعات همین برادران چوپان پیاده گردید و با طراحی کروی مناسب و راه‌های ورود و خروج مقر و تعداد افراد و تجهیزات در اختیار، توانستیم عملیات را در ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز عاشورای ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) (۱۳۶۰/۸/۱۵) آغاز کنیم.

همان‌طور که برادران گفتند، ما با رعایت «اصل غافلگیری» توانستیم عملیات تهاجمی خود را به مقر مرکزی آنها در «سوس» آغاز کنیم. افراد این حزب اصلاً تصور نمی‌کردند که ما به این زودی و در چنین روزی یعنی عاشورا حمله کنیم؛ لذا فارغ از هر دغدغه‌ای در حال ساختن سنگرهای اطراف مقر بودند.

برادران ضدچریک سپاه، ابتدا نگهبان آنها که در فاصله‌ی چند ده متری مقرر مستقر بوده را به هلاکت رساندند. و پس از آن ۴ نفر دیگر به هلاکت رسیدند و سه نفر را نیز مجروح کردیم و بقیه نیز دستگیر و یا خود را تسلیم کردند. این عملیات، سبب فروپاشی کل تشکیلات جنگلی حزب رنجبران و انهدام پایگاه عملیاتی «سوس» شد.

این افراد، در جریان بازجویی، کلیه ارتباطات خود را با تشکیلات شهری لو داده و کلیه عناصر آنها در گرگان و ساری و رشت دستگیر شدند و مدارک و اسناد درون‌گروهی بسیاری از آنها کشف گردید که حاوی مطالب مهمی بوده است. نویسنده این سطور، در جریان بازجویی، به یکی از عناصر دستگیر شده در رشت اجازه داد که برای قضای حاجت به دستشویی برود. وی از این فرصت پیش آمده سوءاستفاده نموده و از طریق پنجره‌ی دستشویی آنجا خود را به پایین پرت کرد و کشته شد.

در واقع، با کشف لانه‌های تیمی آنها در مناطق شهری از جمله تهران و رشت، پرونده‌ی سیاسی و نظامی آنها مختومه گردید و به حیات تشکیلات حزب رنجبران خاتمه داده شد.

یکی از افراد دستگیر شده‌ی تشکیلات شهری حزب در رشت در جریان بازجویی گفت:

«دلیل شکست زود هنگام حزب ما در مقابله با نیروهای رژیم، ساده‌لوحی و ساده‌نگری رهبران ما در تقابل با نیروهای رژیم و شناختن مردم ایران بوده است. آنها خیال می‌کردند روستاییان جنگل‌نشین شمال ایران مثل روستاییان چین، نیکاراگوئه، بولیوی، کوبا و دیگر کشورهای آمریکای لاتین هستند و خودشان هم چه‌گوارا، فیدل کاسترو، مائو، چوئن‌لای و دیگر قهرمانان چریکی آن سرزمین‌ها هستند!

ما، مردم ایران را شناخته بودیم که چه قدر با رژیم خود وصل هستند؛ البته رهبران حزب ما عمدتاً در کشورهای اروپایی زندگی کرده بودند و خیال می‌کردند به راحتی می‌توان با گزینش چند تا جوان خام و بی‌خبر از

مسائل کشور، با دادن تفنگ به دست آنها، مناطقی را آزاد و اعلام استقلال کرد؛ لذا می‌بینید که رهبران این گروه، از ابتدا یعنی از آغاز ورود به کشور، اعلام موجودیت کرده و تز خود را مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم اعلام کردند و با به دست‌گیری سلاح، تنها راه نجات خلق‌های ایران را مبارزه‌ی مسلحانه با برخورداری از راهبرد چپ‌های کمونیستی، آن هم از نوع مائوئیستی اعلام کردند. در واقع، فروپاشی زودهنگام گروه ما و در حقیقت ظهور و سقوط این حزب بر اساس تفکرات خوش‌خیالانه‌ی رهبران گروه بوده است؛ البته آنها با برخورداری از کمک‌های مالی و نبدارکاتی خارجی و داخلی که گفته می‌شود «ابوالحسن بنی‌صدر» اولین رئیس‌جمهور کشور، از این گروه پشتیبانی می‌کرده است، باورش‌ان شده بود که عمر حیات سیاسی و نظامی‌شان سال‌ها به طول خواهد انجامید و به آرزوهایشان دست خواهند یافت.»

لازم با یادآوری است در ملاط‌ها و اسناد درون‌گروهی که از مقر مرکزی عملیاتی آنها در «سوس» و خانه‌ی تیمی‌شان در گرگان به دست آمده بود پرده از طرح‌هایی چون موارد زیر برداشته شد:

- حمله به زندان گرگان، با هدف آزاد کردن زندانیان سیاسی؛
- حمله به ستاد لشکر ۲۰ نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی در گرگان، با هدف «اعلام قدرت نظامی»؛
- حمله به کارخانه‌ی سیمان نکا، با بهره‌گیری از کارگران نفوذی طرفدار حزب در این کارخانه؛
- حمله به خانه سه تن از نیروهای بسیجی و حزب‌اللهی، با هدف کشتن و یا گروگان‌گیری در یکی از روستاهای گرگان به نام «زیارت» که منطقه‌ای زیارتی و گردشگری است.

۴- اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (سربداران)

یکی از گروه‌های تروریستی که استراتژی مبارزه‌ی جنگل را علیه نظام جمهوری اسلامی ایران برگزید، گروهی به نام «اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران» یا «سربداران» بود.

این گروه، به صورت رسمی در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی اعلام موجودیت نمود. افراد و بانیان تشکیل‌دهنده‌ی آنها را عمدتاً کسانی تشکیل می‌دادند که قبلاً به صورت محفلی و با مرام کمونیستی تحت عنوان سازمان انقلابیون کمونیست، تشکّل پیدا کرده بودند؛ در واقع، می‌توان گفت زیربنای تشکیلاتی این گروه همان محافل دانشجویی مستقر در آمریکا بود.

در خصوص بانیان و مؤسّسین این گروه گفته شده است: این افراد عمدتاً از فرزندان کارمندان ارشد شرکت نفت بوده‌اند که به صورت بورسیه در سال ۱۳۴۸ به آمریکا اعزام شده و به عنوان دانشجویان ایرانی در دانشگاه برکلی واقع در کالیفرنیا تحصیل می‌کردند. اگرچه در مرامنامه و اساسنامه‌ی این گروه و تجمع دانشجویی، از مرام مارکسیست-لنینیست یاد شده بود، ولی در عمل، عناصر متشکله‌ی آن را افرادی با عقاید اسلامی، ملی-کمونیسم و گروه‌های منحرف مذهبی تشکیل می‌دادند که دوره‌هایی را نیز در لبنان، کوبا، چین، عراق و مقرهای گروه‌های کمونیستی فلسطینی از لحاظ عقیدتی و نظامی گذرانده بودند و عنوان پارتیزان و کماندو به خود می‌دادند.

این دانشجویان، در سال ۱۳۵۵ با گروهی که عنوان سازمان انقلابیون کمونیست داشت و رهبر آن «حسین تاجمیر ریاحی» بود، آشنا و به آنها پیوسته و نام رسمی «اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران» را برگزیدند.

در مورد مرام سیاسی و عقیدتی عناصر این گروه باید گفت: این اشراف‌زاده‌ها که عمدتاً از فرزندان کارکنان رده‌بالای صنعت نفت ایران بودند و از لحاظ اجتماعی و اقتصادی جزء طبقه بالای جامعه‌ی ایران و مستظهر به پشتیبانی حکومت شاهنشاهی وقت بودند، برای مبارزه‌ی خود ابتدا مرام و ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی را برگزیدند، ولی تفکرات «مائوتسه تونگ» رهبر انقلاب

چین را نیز قبول داشته و از آن دفاع می‌کردند و «مائو» را به عنوان رهبر بلامنازع کمونیست‌های دنیا، یعنی کارگران و زحمت‌کشان جهان قبول داشتند. اقدامات این گروه، عمدتاً فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی بود و به اصطلاح استراتژی آگاه‌سازی توده‌های ایران یعنی آگاهی بخشیدن به دهقانان و کارگران برای برداشتن یک خیز بزرگ انقلابی را دنبال می‌کردند. آنها معتقد بودند که با ارائه آگاهی‌هایی درست و منطقی از طریق تجزیه و تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی محیط‌های کارگری و دهقانی ایران می‌توان زمینه قیام فوری توده‌ها را فراهم ساخت.

رهبران و اعضای گروه پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی وارد کشور شدند و با کارهای تبلیغاتی، فعالیت‌های خود را در شهرهای ایران آغاز کردند. آنها حتی برای شناساندن خود به مردم ایران، ابتدا خود را موافق و حتی مدافع نظام اسلامی ایران معرفی می‌کردند. در مورد خط‌مشی مسلحانه‌ی این گروه نیز گفته شده است:

این گروه، عمده‌ی فعالیت‌هایش سیاسی و فرهنگی و آن هم در محافل دانشجویی بوده است، یعنی آگاهی‌بخشی به توده‌ها؛ ولی بعدها و مشخصاً در سال ۱۳۵۵ با پیوستن یک گروه کمونیستی که رهبران آنها در گروه‌های کمونیستی فلسطینی (جرح حبش) آموزش سیاسی و نظمی دیده بودند، خط‌مشی تبلیغاتی و سیاسی آنها به خط‌مشی مسلحانه تغییر پیدا کرد؛ یعنی به موازات اقدامات آگاه‌سازی توده‌ها، نبرد مسلحانه با رژیم وقت نیز در دستور کار گروه قرار گرفت. شروع فعالیت عملی و اصلی این گروه پس از انقلاب، در تهران، آن هم در منطقه فقیر و کارگرنشین «فلاح» بوده است.

آنها معتقد بودند با توجه به روحیه‌ی اعتراضی و مخالف‌خوانی ساکنان این منطقه، قیام فوری را باید از اینجا شروع کرده و به سایر مناطق تهران و بعدها ایران گسترش داد. این تفکر، یعنی قیام فوری در تابستان ۱۳۶۰ مطرح گردید. رهبران این جریان می‌گفتند که ما نبرد مسلحانه با رژیم را در مرکز کشور یعنی تهران و مشخصاً در محله‌ی کارگرنشین جنوب تهران (فلاح) صورت می‌دهیم.

با مسائلی که گروه منافقین در تهران و در کشور به وجود آوردند، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی نظام را حساس کردند و تورهای بازرسی و دستگیری‌ها در تهران و سراسر کشور گسترش یافت، رهبران اتحادیه‌ی کمونیست به این نتیجه رسیدند که وضعیت در تهران با اقدامات تروریستی نیروهای منافقین (سازمان مجاهدین خلق) عملاً امکان قیام فوری در تهران را از بین برده و غیرعملی ساخته است؛ لذا در جلسات مکرر و متعددی که بین رهبران اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در تهران برگزار گردید، جمع‌بندی نهایی این شد که قیام در تهران را فاکتور گرفته و منطقه‌ی دیگری را انتخاب نمایند.

طرح نهایی آنها پس از بررسی‌های همه‌جانبه، شروع قیام فوری در شهر آمل بود. نظرشان بر این بود که شهر آمل که یکی از شهرهای معروف شمال کشور و استان مازندران است، یک منطقه‌ی کشاورزی و روستایی بوده و مردم آن شهر دارای انگیزه‌ی بالایی برای مبارزه با رژیم هستند و می‌توانند به عنوان نیروهای هم‌رزم بومی در قیام فوری سهمیم گردند؛ البته مزایای نسبی زیادی برای شهر آمل جهت مبارزه‌ی مسلحانه تعریف شده است، همچون:

- دارا بودن عمق پدافندی و دفاعی مناسب؛
- سرعت‌بخشی به حرکت و ورود و خروج به درون جنگل‌ها؛
- وجود راه‌های مالروها، تپه‌ها، دره‌ها و درختان انبوه؛
- مصون ماندن از بمباران هوایی و توپخانه‌ای، به دلیل وضعیت جغرافیایی و پوشش‌های گیاهی انبوه؛
- بالا بودن ضریب اختفا و استتار به دلیل درختان انبوه و جنگل‌های متراکم؛
- وجود روستاهای جنگلی و بیلاقی که امکان تغذیه‌ی چریک را تا مدت‌ها فراهم می‌ساخت؛
- دارا بودن سوابق مبارزاتی مردم آمل، به‌ویژه فعالیت‌های بسیار زیاد

گروه‌های سیاسی ضدانقلاب در این شهر، در سال‌های اولیه‌ی انقلاب؛

● توهم رهبران اتحادیه‌ی کمونیست‌ها به همکاری و همراهی جدی و صمیمانه‌ی مردم آمل برای قیام فوری.

پارامترهای ذکر شده، در مجموع، رهبران اتحادیه‌ی کمونیست‌ها را بر آن داشت که با ورود به آمل و روستاهای جنگلی آن، کار را آغاز کنند. اوّلین مرحله‌ی ورودی آنها در پاییز سال ۱۳۵۹ بود که در قالب تیم‌های تفریحی و کوهنوردی (اردویی) وارد منطقه شده و ضمن بررسی میدانی، به آموزش‌های نظامی پرداختند. عناصر تشکیل‌دهنده‌ی این تیم‌ها افرادی از بومی‌ها و غیربومی‌ها بودند. مراحل بعدی کار، عمدتاً از تابستان ۱۳۶۰ شروع شد. سازمان، از نیمه‌ی دوم مردادماه این سال به صورت رسمی و گروهی، نیروهای خود را در طی دو تا دو و نیم ماه وارد جنگل‌های آمل نمود که به اعتراف رهبران آنها تعداد واردین به جنگل تا این موقع، نزدیک به یکصد و پنجاه نفر می‌رسید که این افراد عموماً از شهرهای مختلف کشور جذب و سازماندهی و وارد جنگل‌های آمل شده بودند. سازمان، ابتدا این نیروها را در جنگل‌های مختلف آمل گردش داده و دست آخر منطقه‌ی «منگل‌درّه» را به عنوان پایگاه اصلی انتخاب نمود.

الته سازمان سه پایگاه دیگر را به عنوان پایگاه فرعی انتخاب نمود که هر کدام در فاصله‌ی ۵۰۰ متری از یکدیگر قرار داشتند؛ در واقع، استقرار رسمی و عملی نیروهای اتحادیه، اعم از نیروهای سیاسی و نظامی در منطقه‌ی جنگلی «مامازده عبدالله» آمل (منگل‌درّه) در همان آبان‌ماه سال ۱۳۶۰ بوده است. پس از این زمان بود که این سازمان، فعالیت‌های جنگلی خود را آغاز نمود و در مورخه‌ی هجدهم آبان‌ماه ۱۳۶۰، استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه علیه نظام را با انتشار اعلامیه‌ای با عنوان «سربداران» اعلام کرد.

لازم به ذکر است این گروه، تا قبل از حمله‌ی نهایی و اصلی‌شان به شهر آمل، در ششم بهمن‌ماه ۱۳۶۰ در بعضی از جریانات شیطنت‌آمیز مناطق کردنشین و ترکمن‌نشین کشور حضور داشته و مزاحمت‌هایی را پدید آورده



بودند. در واقع آنها با شرکت در درگیری‌ها و جنگ و گریزهای مناطق یاد شده، از تجربه و ورزیدگی‌های زیادی برخوردار شده بودند.

شعار راهبردی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، ایمان و یقین قطعی و قلبی داشتن به ایجاد حکومت سوسیالیستی در شمال ایران بود و اعتقاد داشتند اگر هر چریکی از اتحادیه، غیر از این تفکری داشته باشد، خائن به خلق و سازمان اتحادیه کمونیست‌ها است و جایش در این سازمان نیست؛ لذا هر چریک وابسته به اتحادیه باید هدف‌های تعیین شده‌ی خود را متصرف شود تا در توسعه‌ی جنبش توده‌ای بهمن‌گونه خلق‌های شمال و بعدها کشور ایران سهیم باشد.

رهبران سازمان می‌گفتند: «بی‌شک، ما با شلیک اولین گلوله، طلسم اختناق رژیم و ترس مردم را خواهیم شکست و مردم را برای یاری سازمان دعوت خواهیم کرد و به جمع ما خواهند پیوست و پس از آن، با تسلیح و تجهیز مردم به سلاح و مهمات، موجودیت و اقتدار خود را به رژیم تحمیل کرده و آن را وادار به پذیرش رسمی خود خواهیم کرد؛ چون از دید مردم، رژیم، مشروعیت سیاسی و حکومتی خود را به دلیل ناتوانی در برآوردن نیازهای وعده داده شده به مردم، از دست داده و مردم به عنوان موتور اولیه‌ی قیام فوری، پیشاپیش یا هم‌دوش با چریک‌ها به اهداف تعیین شده حمله خواهند کرد و طومار رژیم را در هم خواهند پیچید.»

این توهّمات باعث شده بود که رهبران و سرکرده‌های اصلی سازمان، گزارش‌هایی که خلاف نظرهای توهّمی آنها، به دست‌شان داده می‌شد، قبول نداشته و باور نکنند و تحلیل‌شان این بود که نارضایتی عمومی در جامعه گسترش یافته و مردم حاکمان فعلی را قبول ندارند و منتظر یک جرقه هستند تا مثل انقلاب بهمن ۵۷، چون آوار بر سر رژیم خراب شوند؛ ضمن آنکه رژیم، اکثریت نیروهای نظامی-انتظامی خود را برای دفاع از مناطق غرب، شمال‌غرب، میانی و جنوب کشور متمرکز کرده و عِدّه و عُدّه‌ای برای دفاع از دیگر جاها ندارد. جنگ عراق و جنگ گروه‌های کردنشین، همه توان دفاعی رژیم را به خود مشغول کرده و به تحلیل برده است و فرصت لازم را برای عملیات‌های سرنوشت‌ساز حزب به

عنوان «جبهه‌ی سوم نبرده» فراهم نموده است.

در مورد ساختار - سازمان این گروه گفته شده است در کمپ‌های سه‌گانه، ۴۲ تن از سرکردگان سازمان استقرار داشته است و مقرّ مرکزی در یک منطقه جنگلی و درّه‌ای به نام «منگل» که به «منگل درّه» مشهور بود، قرار داشت که از یک سو به جاده‌ی امامزاده عبدالله (ع) و از سوی دیگر به جاده‌ی معدن، جاده‌ی اتم یا جاده‌ی دکل امتداد داشت. در هر کمپ ۶ عخته چادر نصب شده بود که یک چادر متعلق به فرماندهی و امور پزشکی و درمانی سازمان بوده و ۵ چادر برای نیروهای چریک و عملیاتی سازمان در نظر گرفته شده بود.^۱

البته در طول این مدت، از لحاظ استقراری دچار تغییرات و جابه‌جایی‌هایی می‌شدند و فرصت‌های زیادی را به هدر می‌دادند. جمع نیروهای مستقر در کمپ‌ها بین ۱۴۵ تا ۱۵۴ نفر (با ۸ نفر نیروهای رابط تدارکاتی و اطلاعاتی) در نوسان بوده است. اسامی تعدادی از رهبران اتحادیه کمونیست‌ها که در کمپ‌ها حضور داشتند، چنین است:

● «حسین تاجمیر ریاحی»^۱ معروف به «ناصر ریاحی» که به عنوان رهبر و فرمانده کل عملیات اتحادیه کمونیست‌ها و رئیس شورای تصمیم‌گیری برای قیام فوری ششم بهمن‌ماه ۱۳۶۰ انتخاب شده بود. این فرد که «ناصر کبیر» یا «ناصر بزرگ» نیز گفته می‌شد، یکی از بنیان‌گذاران و رهبران اوکیه‌ی مجموعه‌ی انقلابیون کمونیست در آمریکا و سپس اتحادیه کمونیست‌های ایران و بعد هم رهبر سربداران جنگل‌های شمال بوده است؛

۱- «حسین تاجمیر ریاحی» از فعالان جنبش دانشجویی در تهران در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ و از سازمان‌دهندگان تظاهرات مراسم چهلم تختی و از اعضای گروه فلسطین بود که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاه‌های فلسطینی برود. وی مدت چند سال عهده‌دار رادیو میهن‌پرستان در عراق بود. حسین ریاحی چند ماه قبل از قیام ۲۲ بهمن به ایران بازگشت. او پس از شکست قیام سربداران و در پی ضربه‌ی سراسری تیر ماه سال ۱۳۶۱ دستگیر شد و در ۵ بهمن سال ۶۱ پس از محاکمه همراه با ۲۲ نفر دیگر از اعضا و فعالان سازمان در آمل تیرباران شد. (وبلاگ حماسه)

- «سیامک زعیم»^۱ با نام مستعار «کاک شهاب» مسئول کل سیاسی سازمان؛
- «اکبر اصفهانی» از مسئولان و از کادرهای برجسته‌ی سیاسی و نظامی سازمان؛

- «کاک محمد» مسئول کمپ وسط؛
- «کاک رشید» مسئول کمپ پایین؛
- «حشمت اسدی‌پور» مسئول کل تدارکات؛
- «محمد درودگریان» از مسئولان بومی تدارکات؛
- «غلام اژدر» مسئول گروه هجوم، ترور، سرقت از بانک‌ها و ...؛
- «سهیل سهیلی» با نام مستعار «یوسف گرجی»، مسئول گروه کمین و مسدود کردن جاده‌ها و راه‌ها و همچنین مسئول نظامی گروه «قاسم»؛
- «صادق» مسئول گروه تعقیب و مراقبت و نفوذ؛
- «محمد تی‌ان‌تی» مسئول آموزش نظامی؛
- «فریدون خرم‌روز» با نام مستعار «میرزایوسف»، مسئول سیاسی گروه «قاسم»؛
- «فرامرز فرزاده» با نام مستعار «فرامرز آرپی‌جی»، معاون نظامی گروه «قاسم»؛
- «علی فردوسی» با نام مستعار «بابک»، مسئول تدارکات گروه «قاسم»؛
- «حسین اصفهانی» (اکبر اصفهانی)، مسئول سیاسی گروه «بهنام»؛

۱ - «سیامک زعیم» (کاشان - درگذشته بهمن ۱۳۶۳ در آمل) با نام مستعار شهاب از رهبران سازمان انقلابیون کمونیست، مسئول ایدئولوژیکی - سیاسی اتحادیه کمونیست‌های ایران و مسئول سیاسی و طراح اصلی قیام سربداران (واقعۀ آمل (۱۳۶۰)) بود. وی همچنین از فعالان جنبش دانش‌آموزی دبیرستان البرز در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۹ و از فعالان جنبش ضدجنگ ویتنام در آمریکا بود. او در زمان تحصیل در آمریکا از اعضای شاخه‌ی چپ جبهه‌ی ملی ایران در آمریکا به شمار می‌آمد. در سال ۱۳۵۷ به ایران برگشت. او در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل و یک روز پس از شکست قیام دستگیر و در سال ۱۳۶۳ اعدام شد. (منبع: همان)

- محمد پوئید، مسئول تدارکات گروه «بهنام»؛
- احمد فردوس، با نام مستعار «حیدر»، از معاونان گروه «بهنام»؛
- بهروز فتحی، مسئول سیاسی گروه «وریا»؛
- حسن امیری، با نام مستعار «کاک جلال»، معاون نظامی گروه «وریا»؛
- محمود هاشمی، مسئول تدارکات گروه «وریا»؛
- مراد، مسئول سیاسی گروه «امین اسدی»؛
- «صغر امیری» با نام مستعار «کاک پرویز»، که جایگزین «قراد» برای مسئولیت سیاسی گروه «امین اسدی» گردید؛
- «فریدون سراج» با نام مستعار «منوچهر»، معاون نظامی گروه «امین اسدی»؛
- «محمدرضا سپرغمی» با نام مستعار «یل محمد»، مسئول سیاسی گروه «رهبر»؛
- «ضیاء عبدالمنافی» با نام مستعار «عباس آقا»، معاون نظامی گروه «رهبر».
- «پیروت محمدی» با نام مستعار «کاک اسماعیل» مسئول کل نظامی و مسئول کمپ بالا (کمپ مسئولان سازمان)؛
- «رسول محمدی» با نام مستعار «کاک محمد» (برادر کاک اسماعیل)^۱،
مسئول نظامی گروه «بهنام»؛

۱ - پیروت (اسماعیل) و محمد (رسول محمدی) به سال ۱۳۳۳ در روستای حاجی خوش (نزدیک مهاباد) در خانواده‌ای کرد متولد شدند. بنا به رسم خانواده، اسماعیل را به دایه سپردند تا جدا از برادر دوقلویش بار آید اسماعیل در روستا و محمد در مهاباد و میاندوآب بزرگ شدند. اسماعیل به سربازی رفت و محمد به دانشکده اقتصاد دانشگاه قزوین وارد شد. در این دو محیط متفاوت، این دو با عناصر و محافل با گرایش‌های مارکسیستی-لنینیستی و مواضعی ضد رویزیونیستی در تماس قرار گرفتند. ارتباط اسماعیل با رفقای محفل اولیه‌ای بود که بعدها «گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» را بنیان نهادند و محمد با یکی از محفل مرتبط با چریک‌های فدایی خلق تماس داشت. بعد از مدتی، محمد نیز با رفقای محفل اولیه ارتباط برقرار کرد و در فعالیت‌های آموزشی-سیاسی فعالانه شرکت جست. در ابتدای فعالیت (سال ۱۳۵۳) این محفل از مشی چریکی طرفداری می‌نمود و خط روشنی در مورد ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی نداشت؛ هرچند «هائوتسه تونگ» را به



خط مشی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در مبارزات جنگلی
خط‌مشی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بر اساس خط‌مشی «مائو»، مبارزه با رژیم
از طریق استقرار در روستاهای جنگلی و اساساً داخل جنگل بود.
البته در شیوه شگردهای این گروه‌ها، دو دیدگاه متفاوت وجود داشت:
۱- تئوری «مائوتسه تونگ» که اعتقاد بر حضور گروه در جنگل به عنوان یک
نقطه‌ی امن و آغازین برای شروع مبارزه داشتند. پیروان این دیدگاه، بر این
اعتقاد بودند که باید از روش تسلط بر روستاها (نقاط امن) به آزادسازی سایر
روستاها و گسترش آنها، به تسخیر شهرها پرداخت. سپس با پیوستن دیگر
شهرها و الحاق آنها با یکدیگر، حکومت مرکزی به دست توده‌ها خواهد افتاد.
۲- تئوری «تحرك مطلق» یا «تاکتیک تحرك»، این دیدگاه بر اساس نظریات

عنوان یکی از رهبران پرولتاریای جهانی به حساب می‌آورد چندی بعد، اسماعیل و چندتن دیگر از رفقای
محفل برای دست‌یابی بیشتر به آثار مارکسیستی و همچنین قرار گرفتن در جریان حرکت مجموعه جنبش
کمونیستی، راهی اروپا شدند اما به‌واسطه‌ی پارهای مشکلات بعد از مدت کوتاهی همگی به ایران بازگشتند.

پارتیزانی رهبران آمریکای لاتین مثل «فیدل کاسترو» و «چه‌گوارا»، اعتقاد داشت که شیوه شگرد مبارزاتی ما با رژیم باید از طریق جنگ و گریز دنبال شود؛ یعنی ضربه‌زدن به اساس حکومت مرکزی؛ لذا یک گروه پارتیزان نمی‌بایست در یک مکان امن مشخص استقرار داشته باشد و همواره باید با جابه‌جایی‌های مکرر، امنیت نیروها تأمین شود.

سرانجام، جو غالب فکری اتحادیه بر این قرار گرفت که تز استقرار در جنگل‌های شمال و مشخصاً جنگل‌های آمل به فعلیت درآید و نیروهای اتحادیه در قواره‌ها و پوشش‌های مختلف راهی جنگل‌های آمل شوند. همان‌طور که در سطور پیشین ذکر شد، این گروه قبلاً در قالب اردوهای کوهنوردی، تعدادی از نیروهایش را به منطقه گسیل داشته بود تا آنها به صورت میدانی ضمن جانمایی، با منطقه‌ی عمومی جنگل آشنایی پیدا کنند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که گفته شود یکی از دلایل اساسی انتخاب استراتژی جنگل به دلیل بی‌نتیجه بودن اقدامات مبارزات قبلی‌شان در مناطق مختلف، به‌ویژه سرقت‌های مسلحانه از بانک‌ها در شهرهای مختلف ایران بوده است.

آنها به این نتیجه رسیده بودند که با این تعداد عده و عده، نمی‌توانند در شهرها کاری از پیش ببرند. سرنوشت سازمان منافقین، چریک‌های فدایی و گروه‌های قومیت‌طلب گُرد، ترک، بلوچ و عرب برای آنها درسی شد و به آنها تفهیم کرد که از پس نیروهای سپاه و بسیج بر نمی‌آیند و تنها راه باقی مانده، ورود به جنگل‌های آمل است.

در مورد چگونگی ورود تدریجی نیروهای اتحادیه کمونیست‌ها، گزارش‌ها و اعترافات نیروهای دستگیر شده و اسناد و ملاط‌های درون‌گروهی به دست آمده، حکایت از آن دارند که اولکین تیم‌های این سازمان، به عنوان نیروهای پیشرو و پیشاهنگ راهی جنگل‌های عمومی آمل و مشخصاً در منطقه‌ای به نام «منگل‌دره» شدند و طرح‌ها و برنامه‌های از پیش تعیین شده را به اجرا درآورد.

اقدامات سازمان اتحادیه‌ی کمونیست‌ها (سربداران) در منطقه

نیروهای این گروه قبل از عملیات نهایی و بزرگ ششم بهمن‌ماه ۱۳۶۰، یک سری اقدامات تروریستی را در شهر آمل پیاده کردند؛ همچون ترورهای کور و عمومی مردم، ترورهای افراد سرشناس و نشان‌شده‌ی حزب‌اللهی، بسیجی و سپاهی، سرقت مسلحانه از بانک‌ها در چندین مرحله، که هدف نهایی و اصلی این گروه برای دست یازیدن به چنین کارهایی، آماده‌شدن برای سربره‌ی نظامی نهایی و خیز بزرگ برای فروپاشی نظم جمهوری اسلامی بود. توهم رهبران این گروه بر این بود که عمر نظام اسلامی ایران حداکثر تا بهمن‌ماه سال ۶۰ به درازا نخواهد کشید. آنها می‌خواستند افتخار این را داشته باشند که به عنوان پیش‌قراولان و پیشاهنگان خلق‌های به‌خاسته‌ی ایران در صدر این مبارزه‌ی نهایی قرار گیرند.

یکی از اقدامات مبنایی و اساسی این گروه را می‌توان حمله‌ی آبان‌ماه سال ۶۰ به شهر آمل نام برد و به اصطلاح تصمیم استراتژیکشان بر این بود که برای دور نمودن از قافله‌ی دیگر گروه‌های معارض نظام، از جمله منافقین، باید بجنبند و به عنوان نیروی پیشاهنگ و پیشتاز و سرآمد دیگر گروه‌ها، مبارزه‌ی علنی تعیین‌کننده را آغاز کنند و با دخیل کردن مردم در این مبارزه، کار رژیم را در این منطقه یکسره کنند و پیش‌زمینه‌ای باشد برای رهاسازی دیگر شهرهای کشور و سرانجام اسقاط حکومت مرکزی.

وحدت تحلیلی و نظری کلیه مسئولان و فرماندهان این گروه، بر این قرار گرفته بود که آفتاب عمر این نظم بر لب بام است و به زودی و حداکثر تا پایان بهمن‌ماه سال ۶۰ خواهد شد.

با این توهم این سازمان، ضمن فراگرد کردن و بسیج کلیه‌ی نیروها و امکانات تسلیحاتی و تدارکاتی، خود را برای تصرف شهر آمل در هجدهم آبان‌ماه ۶۰، در مقر مرکزی، نقشه‌ی عملی را برای نیروهای عامل به تفصیل تشریح کردند. گفته شد که سازمان قصد دارد در هجدهم آبان با رعایت کلیه‌ی اصول حفاظتی، اطلاعاتی و عملیاتی و مهم‌تر از همه با رعایت اصل «غافلگیری» وارد شهر آمل

شده و این شهر را به تصرف خود در آورند.

مقدمات و اقدامات اولیه‌ی این کار نیز توسط تیمی عملیاتی، یک روز قبل یعنی هفدهم آبان‌ماه صورت گرفت که آن مصادره‌ی خودروهای مسافربری و باربری مردم (وانت و مینی‌بوس) بود که صبح آن روز ۴ دستگاه مینی‌بوس و ۵ دستگاه وانت‌بار را با ایجاد راهنندان در جاده‌ی هراز با راننده‌ها و مسافران آن مصادره و به گروگان گرفته و با خود به داخل مقر مرکزی سازمان در داخل جنگل‌ها بردند (کار انتقال خودروها در نیمه‌های شب انجام گرفت). با استقرار مخفیانه‌ی خودروها در جاده‌ی جنگلی تعیین شده، یعنی در فاصله‌ی ۱۵ کیلومتری شهر آمل، منتظر آمدن نیروهای چریک و آماده به رزم اتحادیه شدند.

طبق طرح عملیاتی، ۱۴۵ نفر نیروی مسلح سازمان اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، ساعت ۲ به‌عنازظهر ۱۳۶۰/۸/۱۸ از مقرهای خود حرکت کرده و به صورت پیاده به مقر پارک خودروها رسیده و سوار آنها شده و به سمت شهر آمل از طریق جاده‌های خاکی روانه شدند.

این نیروها، هنوز به نقطه‌ی رهایی برای شروع عملیات تصرف شهر نرسیده بودند که گرفتار یک درگیری ناخواسته و پیش‌بینی نشده گردیدند و طرحشان با شکست مواجه شده و ناچار به عقب‌نشینی به داخل جنگل‌ها و استقرار در مقرات قبلی شدند.

در این ماجرا، یکی از فرماندهان اتحادیه به نام «بهنام رودگریان» با نام مستعار «باقر» به درک واصل شد و دو نفر از همراهانش نیز مجروح گردیدند. یکی از پاسداران که ضارب «رودگریان» بود نیز در این جریان به شهادت رسید. دشمن که خیال می‌کرد طرح عملیاتی‌شان لو رفته و صورت مسئله یعنی اصل غافلگیری خنثی شده، به دستور فرماندهی کل عملیات اتحادیه‌ی کمونیست‌ها یعنی «کاک اسماعیل»، فرمان عقب‌نشینی صادر شد و کلیه‌ی نیروها و حتی آنهایی که به عنوان تیم‌های پیشرو و پیشقراول، مسئول راهنندان و اقدامات تبلیغاتی بودند، به مقرهای خود رجعت نمودند و به این ترتیب عملیات ۱۸ آبان آزادسازی شهر آمل در نطفه ناکام مانده و پیشروی چریک‌ها برای تصرف شهر آمل متوقف

گرفته و به ناچار همگی به مقرّات داخل جنگل بازگشت نمودند.

برادران سپاه که به عمق این فاجعه پی برده بودند، در صدد برآمدن تا با طرح ریزی عملیات ویژه و با شرکت دادن تعدادی از نیروهای زبده و آموزش دیده نظامی و انتظامی (پاسدار و ژاندارم) به مقرّات این گروه حمله ور شده و به اهداف تعیین شده دست یابند. این عملیات، در ۲۱ آبان ماه ۶۰ صورت گرفت که بنا به دلایلی این عملیات شکست خورد و نیروهای خودی عقب نشینی نمودند.

البته، جنگ و گریزها و تعقیب و مراقبت های سپاه گسترش و تعمیق پیدا کرد تا عرصه بر نیروهای چریک تنگ گردد؛ به عنوان مثال، درگیری سپاه با نیروهای اتحادیه کمونیست ها در جاده ای «امامزاده عبدالله» آمل در صبح روز ۱۳۶۰/۸/۲۹ که منجر به هلاکت یکی از فرماندهان مؤثر اتحادیه به نام «اکبر اصفهانی» و دو نفر از همراهانش گردید. این فرد که او را به نام «فرماندهی بزرگ» صدا می کردند، از اعضای شورای مرکزی اتحادیه کمونیست ها به شمار می رفت. وی، دوره ای آموزشی چریکی را نزد گروه های کمونیستی فلسطینی و به طور مشخص جبهه ی خلق به رهبری «جرج حبش» در لبنان طی کرده بود. وی، کاندیدای فرماندهی اوّل جنگل آمل شده بود، که در حین انتقال به داخل جنگل، توسط نیروهای کمین سپاه به درک واصل می شود و ۳ نفر از همراهانش نیز به اسارت در می آیند. تلاش رهبران اتحادیه کمونیست ها برای به دست آوردن جنازه ی «اکبر اصفهانی» به نتیجه نمی رسد و اسناد و مدارک شخصی و درون گروهی وی نیز به دست سپاه می افتد.

بنا به اعتراف یکی از دستگیرشدگان، با به هلاکت رسیدن فرماندهی بزرگ سازمان (اکبر اصفهانی)، شوک بزرگی به نیروهای اتحادیه وارد گردید و ضربه ی روانی سنگینی را بر تشکیلات تحمیل نمود. در واقع، به مدت سه روز کلیه ی کارهای عادی در کمپ ها به حالت تعطیل و تعویق در آمد و عزای عمومی سه روزه اعلام شد. فقدان «اکبر اصفهانی»، یک جوّ رعب و وحشت عجیبی در منطقه پدید آورد. رهبران اتحادیه نگران اسناد و مدارک سازمانی بودند که همراه

«اکبر» بود و اعتقاد داشتند که تمامی برنامه‌های آینده اتحادیه لو رفته است که در حقیقت نیز چنین بوده است.

حمله نهایی یا خودزنی اتحادیهی کمونیست‌ها در ششم بهمن‌ماه سال ۱۳۶۰ سرانجام، همان‌گونه که بچه‌های سپاه پیش‌بینی کرده بودند، عملیات نهایی و درواقع خودزنی گروه تروریستی اتحادیهی کمونیست‌ها، در دستور کار رهبران تشکیلاتی آن قرار گرفت. اعتقادشان بر این بود که با توجه به تنگ شدن عرصه فعالیت آنها در جنگل و به بن‌بست رسیدنشان توسط سپاه، چاره‌ای را فراروی خود نمی‌دیدند و باید برای بن‌بست‌شکنی اقدام می‌کردند. سپاه برای به زانو درآوردن مزدوران استکبار شرق و غرب، اقدامات پدافندی مؤثری را ایجاد کرده بود. اقداماتی چون ایجاد پایگاه‌های عملیاتی، برقراری گشت‌های مستمر اطلاعاتی و عملیاتی، ایجاد ایست و بازرسی‌های ثابت و متحرک، به‌کارگیری نیروهای مردمی - بومی برای جمع‌آوری اطلاعات و به‌روزرسانی آنها جهت به دست آوردن آخرین وضعیت استقراری و اقدامات عملیاتی احتمالی آنها.

پاسداران سپاه انقلاب اسلامی دقیقاً می‌دانستند که آتش خشم و کینه‌ی دشمن جز حمله به شهر آمل و تأمین اهداف، خاموش و فروکش نخواهد شد؛ لذا، منتظر ساعت «سین» حمله‌ی دشمن به شهر بودند.

نیروهای دشمن در منظر و دید خود جز سایه‌ی نیروهای سپاه و پایگاه‌های آنها چیز دیگری نمی‌دیدند و روز و شب با کابوس آنها مواجه بودند؛ از طرفی، می‌دیدند که امکان هرگونه تردد و ارتباط‌گیری با مردم، از آنها سلب شده و همه‌ی روزه‌ها برای ورود و خروج نیروهای تروریستی بسته شده است؛ از سوی دیگر، درگیری‌هایی گاه و بی‌گاه و حضور گسترده‌ی سپاه و گسترش تورهای بازرسی، امان را از آنها بریده بود. آنها هر آن منتظر درگیری با نیروهای سپاه در داخل جنگل بودند و امنیت و آرامش خاطر نداشتند؛ لذا تنها اقدام باقی‌مانده، خروج از جنگل و اقدام برای عملیات تسخیر شهر آمل بود؛ در

واقع، جنگل آمل، برای دشمن ناامن شده بود و از حالت پایگاه امن به پایگاه وحشت و هراس و ناامیدی تبدیل شده بود و محاصره‌ی کامل دشمن به مفهوم وسیع و صحیح کلمه در جنگل صورت گرفته بود.

از سوی دیگر، ناراضی‌های شدیدی در میان نیروهای مستقر در جنگل پدید آمده بود. دشمن، با از دست دادن ابتکار عمل و فقدان آذوقه‌ی کافی و دیگر پشتیبانی‌های تدارکاتی به استیصال واقعی رسیده بود؛ لذا چاره‌ای جز خودزنی نداشت، چون می‌دانست علاوه بر مسائل پدید آمده از سوی نیروهای ضدچریک، حوادث و مسائل قهریه‌ای چون سرمای شدید و بارش‌های سنگین و چندمتری برف نیز مزید بر علت شدند تا مسئولان اتحادیه، عملیات را چند ماه جلو بیندازند؛ یعنی عملیاتی که قرار بود در اردیبهشت‌ماه سال آینده (سال ۱۳۶۱) صورت گیرد، در بهمن‌ماه، آن هم در هفته‌ی اول این ماه انجام شود.

البته دستور اربابان بالادستی آنها یعنی استکبار شرق و غرب را که در این خصوص مثل دو تیغه‌ی یک قیچی عمل می‌کردند و هم‌پوشانی‌هایی با یکدیگر داشتند، را نباید از نظر دور داشت. حتی به زعم کارشناسان امنیتی و اطلاعاتی سپاه، اربابان آنها در یک تصمیم‌گیری استراتژیک، بنایشان بر این بود که از سوی دیگر نوکران سرسپرده‌ی آنها در جاهای دیگری از مملکتان بلوا و شورش گسترده و براندازانه‌ای صورت گرفته تا کار رژیم را یکسره کنند.

به عنوان مصداق، می‌توان از هم‌زمانی شورشیان جنگل با اقدامات نیروهای نفاق در مرکز کشور (تهران) و نیروهای سلطنت‌طلب در شهرهایی چون شیراز و بعضی از اقدامات در شهرهای دیگر به‌ویژه گروه‌های قومیت‌طلب در مناطق کردنشین یاد نمود.

«ناصر تاجمیر ریاحی» که پس از کشته شدن «اکبر اصفهانی» به عنوان فرماندهی اول اتحادیه در جنگل مجدداً به جنگل‌های آمل بازگشته بود، حامل یک پیام از سوی دشمنان نظام بود؛ اینکه عملیات باید جلو انداخته شود، چون از سوی دیگر گروه‌های برانداز، هم‌پوشانی‌هایی در نظر گرفته شده است.

«ناصر» به عنوان فرماندهی کل جنگل، برای عملیات نهایی و سرنوشت‌ساز،

اصرار عجیبی در انجام عملیات حتی در یک ماه قبل‌تر یعنی در دی ماه داشت و اقداماتی را نیز برای شناسایی مسیرها و تطبیق راهکارها انجام داده بود؛ لذا جو غالب روانی بین نیروهای چریک، انجام عملیات سرنوشت‌ساز بود؛ یعنی تکرار اقدامات مردمی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ برای پیروزی انقلاب اسلامی.

اسناد و ملاط‌های درون‌گروهی و اعترافات عناصر دستگیر شده سازمان چنین حکایت دارد حمله به شهر آمل دارای چند خصوصیت بارز بوده است:

- ۱- رعایت اصل غافلگیری و اقدام مخفیانه و دور زدید و تیر نیروهای رژیم؛
- ۲- عملیات در پوشش و عمل نیروهای انقلابی مثل سپاه صورت گیرد و چریک‌ها برای گمراه کردن نیروهای ضدچریک، با اونیفورم سپاه وارد شهر شوند؛
- ۳- عملیات تصرف مراکز حیاتی و حساس شهر مثل پایگاه مرکزی سپاه آمل، دادستانی انقلاب، پایگاه‌های بسیج و ... آغاز شود؛
- ۴- دخیل کردن و همراه نمودن مردم آمل با هر شیوه‌ی ممکن برای آزادسازی کل شهر؛
- ۵- تنها طرح عملیاتی و نهایی به عنوان مبنا، همان طرحی باشد که از سوی فردی به نام «سیامک زعیم» معروف به «شهاب» تهیه شده است؛^۱
- ۶- فرماندهی کل عملیات آزادسازی شهر آمل توسط شورای مرکزی به عهده‌ی «کاک اسماعیل» گذاشته شده است و نیروهای عملیاتی اتحادیه در قالب ۵ تیم عملیاتی، که حداکثر اعضای تیم ۲۰ نفر می‌باشند، تحت فرماندهی ایشان اقدام خواهند کرد. کل نفرات حمله‌کننده به شهر آمل، ۱۰۱ نفر بوده‌اند و بقیه به عنوان حفاظت از مقرات و کمپ‌های سازمان در جنگل مانده بودند؛
- ۷- برای ۵ تیم در نظر گرفته شده جهت عملیات آزادسازی، ۵ فرمانده

۱- این فرد، از عناصر باسابقه و از بنیانگذاران اصلی و اولیه‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بوده است. وی را به عنوان مسئول سیاسی و ایدئولوژی سازمان خطاب می‌کردند. وی در قبل از انقلاب اسلامی در خارج از کشور به سر می‌برده که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی وارد کشور شده بود.

مستقل در نظر گرفته شده بود:

✓ تیمی ۱۶ نفره به فرماندهی «کاک محمد»؛ این تیم، از دو گروه ۸ نفره «بهنام» و «وری» تشکیل شده بود. مأموریت این تیم، حمله و تصرف ستاد مرکزی سپاه آمل، استقرار در میدان و فلکه ۱۷ شهرریور آمل و جلوگیری از ورود نیروهای سپاه به داخل شهر بوده است؛

✓ تیمی ۲۴ نفره به فرماندهی فردی به نام «فرامرز فرزانه» که مأموریت این تیم حمله به ساختمان مرکزی بسیج سپاه پاسداران آمل بوده است. فرماندهی این تیم بر عهده «کاک اسماعیل» بوده است. این فرد، ضمن فرماندهی این تیم، فرماندهی تیم دیگری را که مسئول کل عملیات تصرف شهر آمل بود را نیز بر عهده داشته است؛

✓ تیم ۱۷ نفره سوم که فرماندهی اش بر عهده «کاک اسماعیل» و مأموریت آن حمله به دادگاه انقلاب اسلامی بوده است (زندان بازداشتی‌ها و محکومان این دادگاه در همان ساختمان قرار داشته است)؛ ضمن آنکه بستن جاده هراز و سهراهی نرسیده به ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی نیز از مأموریت‌های واگذار شده به این تیم بوده است. قائم مقام فرماندهی این تیم شخصی به نام «غلام عباسی درخشان» با نام مستعار «مراد» بوده است؛

علت انتخاب کاک اسماعیل به عنوان فرماندهی کل این تهاجم و مسئولیت دو تیم مستقل ۲۴ نفره و ۱۷ نفره، تجربه و سابقه‌ی بالایش در عملیات مختلف آزادسازی شهرهای کردنشین منطقه‌ی غرب و شمال‌غرب کشور بوده است. وی از تجربه‌ی بالای جنگ شهری برخوردار بوده است؛

✓ تیم چهارم یعنی تیم ۱۸ نفره‌ی مستقل به فرماندهی «حسین تاجمیر ریاحی» یا همان «ناصر بزرگ» و جانشین وی «امین اسدی» بوده است که هر کدام فرماندهی یک گروه ۹ نفره از این تیم را بر عهده

داشته‌اند. مأموریت واگذار شده به این تیم، تصرف ساختمان واحد اطلاعات سپاه آمل، کمین جاده‌ی آمل به محمودآباد و پاک‌سازی منطقه‌ی «قادی محله» بوده است؛

✓ تیم پنجم، تیمی ۲۱ نفره به فرماندهی فردی به نام «کاک رشید» و جانشینی «سهیل سهیلی» با نام مستعار «یوسف گرجی» بوده است. مأموریت اعلام شده به این تیم، تصرف بیمارستان ۱۷ شهریور (شیر و خورشید سابق)، پاک‌سازی منطقه‌ی «اسپه‌کلا»، «رضوانیه» و «خیابان طالقانی» شهر آمل بوده است.

تعداد نفرات تیم‌های منتخب عملیات حمله به شهر آمل سازمان بین ۹۶ تا ۱۰۴ نفر در نوسان بود. (تعداد کل استقراری‌های جنگل ۱۴۶ نفر بوده‌اند).

چگونگی ورود و استقرار چریک‌های مهاجم در شهر آمل

کل نیروهای مهاجم و عمل‌کننده برای تصرف شهر آمل، روز چهارم بهمن ماه ۶۰، یعنی دو روز قبل از عملیات، از منطقه‌ای به نام «عالی کیاسلطان» واقع در غرب «رود هراز» به شرق آن رودخانه به طویله‌ای در محله‌ی «چاله‌سر» منتقل شده و پس از یک روز، همگی به منطقه‌ی ورودی شهر آمل به نام محله‌ی «اسپی‌کلا» در خانه‌ی «یل محمد» (محمدرضا سپهرغمی) وارد شده و مکت ۲۴ ساعت در آنجا اطراق کردند.

این خانه‌ی دو اتاقه و کوچک که محل سکونت مادر «یل محمد» بوده است، گنجایش جا دادن به آن همه نیرو را نداشت، لذا تصمیم گرفته شد تعدادی از چریک‌ها به خانه‌ی دیگری در محله‌ی «قادی‌کلا» انتقال یابند.

پس از ۲۴ ساعت استراحت، خودروی تدارکات که وانتی به رانندگی «مراد» بود، به خانه‌ی «یل محمد» رسیده و موادغذایی و سلاح و مهمات را تخلیه و طبق برنامه، قرار شد ساعت ۸:۳۰ شب هر گروه را با سوار کردن بر روی خودروی وانت مزبور، به محل‌های تعیین شده‌ی آنها انتقال دهند.

این وانت قرمز رنگ که مدل ۱۶۰۰ مزدا بوده است، با چادر استتار شده،

نیروهای عملیاتی را به راحتی و به دور از دید مردم به مکان‌های موردنظر انتقال می‌داد. اوکین گروه انتقالی به فرماندهی «مراده» بوده که مشکل‌ترین و آسیب‌پذیرترین خط انتقال به حساب می‌آمده است؛ چون هدف عملیاتی این گروه، تصرف ساختمان بسیج مرکزی شهر در نظر گرفته شده بود. این ساختمان، در منطقه‌ی مرکزی و تجاری شهر قرار داشته و عملیات آن از ریسک بالایی برخوردار بوده است؛ ضمن آنکه همین گروه به عنوان آغازگر و استارتر عملیات تصرف شهر نیز در نظر گرفته شده و ساعت «سین» عملیات نیز ساعت ۱۱:۳۰ شب اعلام شده بود.

با توجه به پوشش سپاه، این گروه به راحتی تا نزدیکی‌های ساختمان بسیج رفته و در پارک واقع در کمربندی طالقانی از خودرو پیاده شده و با عبور از کوچه‌های محله‌ی «اسپه‌کلا» وارد خیابان‌های اصلی شهر شده و در محل در نظر گرفته استقرار یافته و سنگر گرفتند. دیگر تیم‌ها نیز در نهایت پوشش و اختفا و بدون برانگیختن حساسیت مردم، در محل‌های در نظر گرفته شده، استقرار یافته و منتظر اجرای عملیات ماندند. شروع عملیات نیز شلیک یک فروند موشک آرپی‌جی ۷ به ساختمان بسیج شهر بوده است.

سرانجام، این اقدام در ساعت ۱۱:۳۰ شب صورت گرفت و فردی به نام «فرامرز فرزاده» یک موشک آرپی‌جی به سمت ساختمان بسیج پرتاب و عملیات آغاز شد. مأموریت این تیم که فرماندهی‌اش را همین فرد پرتابگر موشک بر عهده داشت، تصرف ساختمان مرکزی بسیج آمل بود. نیروهای تهاجمی این تیم را افراد باتجربه و باسابقه‌ی عملیات‌های مختلف تشکیل می‌دادند. عملیات سراسری شهر نیز طبق قرار با انفجار یک دیگ کار گذاشته شده از مواد انفجاری، توسط تیم «ناصر بزرگ» در مجاورت ساختمان بسیج به عنوان «رمز عملیات» می‌بایست انجام می‌گرفت.

تیم عملیات تحت فرماندهی «کاک اسماعیل» مأموریت داشتند، پس از شلیک آرپی‌جی به ساختمان بسیج، حمله به ساختمان دادگاه انقلاب را آغاز و آنجا را تصرف کنند و ضمن خارج کردن زندانیان، این ساختمان را منهدم و به آتش بکشد.

طبق خوش‌خیالی‌ها و توهمات رهبران سازمان، قرار بود زندانیان آزاد شده‌ی ساختمان دادگاه انقلاب، بلافاصله مسلح شده و جزء نیروهای عملیاتی به تیم‌های مأمور تصرف شهر بپیوندند.

مأموریت در نظر گرفته شده برای تیم «مراده» به فرماندهی «غلامعباس درخشان» با نام مستعار «مراده»، این بود که به محض شنیدن رمز عملیات، سریعاً وارد عمل شده و با انسداد جاده‌ی «هراز» درمداخل ورودی شهر آمل، یک گروه با لباس نظامی به فرماندهی «فرخ» تیم «اکبر اصفهانی» را به سمت پاسگاه پلیس راه اعزام شده و آنجا را تصرف کنند.

تیمی دیگر، به فرماندهی «کاک رشیده» با کمک گرفتن از دو تن از نیروهای بومی، مأموریت یافت که ساکنان محله‌ی «اسپه‌کلا» و «رضوانیه» را وادار به تظاهرات مردمی نموده و با ورود به خانه‌های مردم، آنها را به اصطلاح ارشاد و به همکاری با سازمان دعوت نمایند. با این کار، مردم سراسر شهر آمل به تظاهرات سراسری شهری پرداخته و نفرت خود را از رژیم اعلام داشته و طرفداران آن را به قتل برسانند.

بالاخره، عملیات در ساعت ۲۳:۳۰ نیمه شب مورخه ۱۳۶۰/۱۱/۶ با شلیک موشک آرپی‌جی ۷ و متعاقب آن تیراندازی‌های مستمر به سمت ساختمان بسیج مرکزی شهر آغاز شد. با این اقدام، عملیات در مناطق تعیین شده شهر شروع شد. عملیات تصرف ستاد مرکزی سپاه آمل نیز از سوی تیمی به فرماندهی «کاک محمد» که در اطراف ساختمان سپاه مستقر بودند، آغاز شد. این تیم، در قالب سه گروه و یا دسته مأموریت داشتند که سپاه را متصرف و ضمن کشتن نیروهای مستقر در آن، آن را به آتش بکشند.

تیم دیگر نیز به فرماندهی «کاک اسماعیل» (فرمانده کل عملیات) به قصد تصرف ساختمان دادگاه انقلاب و شکستن درب زندان و آزادسازی زندانیان، عملیات را با رگبار گلوله آغاز کردند. جنگ در تمام مناطق تعیین شده‌ی چریک‌ها ادامه داشت.

خوشبختانه، با هوشیاری و مقاومت نیروهای سپاه و بسیج و ژاندارمری و

مردم آمل، با روشن شدن هوا مقابله با نیروهای مهاجم شکل بهتری به خود گرفت و دشمن با دادن تلفات در صدد عقب‌نشینی و فرار به داخل جنگل برآمد. مردم آمل که از صدای گلوله‌ها و انفجارها، شب پراضطراب و نگران‌کننده‌ای را گذرانده بودند، هم‌زمان با روشن شدن هوا به سمت ستاد مرکزی سپاه و پایگاه‌های بسیج شتافته و خواستار تسلیح و جنگیدن با نیروهای مهاجم کمونیست شدند.

نیروهای مردمی آمل، در قالب‌های مختلف و دسته‌های کوچک به سپاه می‌آمدند و با مسلح شدن، خود را به صحنه‌های درگیری می‌رساندند. بسیجیان و مردم روستاها که از عملیات کمونیست‌ها مطلع شده بودند، با سلاح سرد و گرم و عمدتاً سلاح‌های سرد مثل تبر و داس و بیل و کلنگ به مقابله با دشمن برخاستند. مهم‌تر از همه، نقش پشتیبانی مردم از نیروهای نظامی و انتظامی، مایه‌ی قوت قلب بچه‌های مدافع شهر شده بود.

نیروهای کمکی از شهرهایی چون چالوس، نوشهر، نور و محمودآباد (منطقه ۳) و همچنین سنگرسازی‌های خیابانی مردم در خیابان‌ها و کوچه و پس‌کوچه‌های آمل عرصه را بر نیروهای مهاجم تنگ کرد. کمونیست‌های مهاجم، علی‌رغم مقاومت و سرسختی‌هایی که نشان می‌دادند، نتوانستند به اهداف اولیه‌شان که همان تصرف مراکز نشان شده‌ی حساس و حیاتی شهر بوده است، دست یابند.

با کشته شدن فرماندهی کل عملیات یعنی «کاک اسماعیل» و فردی چون «یوسف گرجی» و رسیدن این خبر به گوش سایر مهاجمین، روحیه‌ی تهاجمی آنها رو به فرسایش نهاد و کفهی مبارزه به نفع مدافعان شهر تغییر پیدا کرد. این نیروها که از رسیدن به رویاهای کودکانه‌شان باز مانده بودند، با مقاومت جانانه‌ی سپاه و بسیج و نیروی انتظامی و مهم‌تر از همه مردم آمل، چاره‌ای جز عقب‌نشینی نداشته و با فرمان عقب‌نشینی از سوی رهبری تشکیلات و حتی قبل از آن، خود را به داخل جنگل کشانیده و عقب‌نشینی کردند. البته تعداد زیادی از آنها توسط صاحبخانه‌هایی که به اجبار و زور اسلحه به آنها پناه داده

بودند، لو رفته و دستگیر شدند.

نیروهای بازگشته به جنگل، ۲۱ نفر بر آورد شده بودند. تعداد کشته‌های نیروهای مهاجم کمونیست ۴۱ نفر بودند و ۳۲ نفر نیز به اسارت درآمدند و غائله‌ی آمل عملاً در ساعات آخر روز چهارشنبه ۱۳۶۰/۱۱/۷ پایان یافت.

متعاقب عادی شدن اوضاع شهر از حالت نظامی، مردم انقلابی شهر آمل با به راه‌اندازی راهپیمایی، از سپاه و دادگاه انقلاب خواهان اشد مجازات برای نیروهای اتحادیه‌ی کمونیست شدند که به ناچار، سپاه مجبور گردید ۷ تن از مهاجمان دستگیر شده را تحویل دادگاه انقلاب داده که با نظر قاضی شرع، این ۷ تن در داخل استادیوم شهر و با دادن فرمان آتش از سوی مردم به مجازات حقّی خود رسیدند.

بدین ترتیب، استکبار جهانی که امید واهی زیادی به این سرسپرگان خود بسته بود، متحمل شکست سنگین و سختی گردید که تا مدت‌ها نتوانست رفع این غائله را به دست نهادهای مردمی باور کند؛ لذا، با طرح عملیات مختلف روانی-تبلیغی سعی کردند که اذهان عمومی را نسبت به این مسئله منحرف کنند.

خوشبختانه، این نقشه‌ی دشمن نیز ناکام ماند؛ اگرچه جریان ششم بهمن‌ماه ۱۳۶۰، هم برای دشمن و هم برای نیروهای مدافع شهر آمل یک نقطه‌ی عطف بزرگی به حساب می‌آمد، ولی در واقع پایان ماجرا در جنگل‌های آمل نبوده است؛ چون دشمن پس از این غائله، توانست نیروهای باقی‌مانده از معرکه‌ی آمل را از طریق بلدچی‌های بومی به داخل جنگل و به پایگاه‌های امن قبلی برساند (تعداد ۲۳ نفر، توانسته بودند از این معرکه به داخل جنگل بگریزند).

جریان منطقه‌ای به نام منطقه‌ی جنگلی «گزنا سراه» می‌تواند در این رهگذر مورد اشاره قرار گیرد. در این رابطه، سازماندهی مجدد و بازسازی تشکیلات رزمی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد؛ اگرچه عناصر اطلاعاتی و رزمی سپاه و کمیته و ژاندارمری در صدد دستیابی به این گروه باقی‌مانده در جنگل‌های آمل بودند، ولی نیروهای دشمن نیز ضمن بهره‌گیری از وضعیت آب

و هوایی منطقه و بارش‌های مکرر و سنگین برف توانستند خود را از دید و تیر نیروهای ضدچریک پنهان نگاه داشته و به اصطلاح حفظ نیرو کنند.

جریان بارش متناوب برف، مشاهده‌ی هرگونه آثار و رتپای نیروهای اتحادیه را عملاً ناممکن کرده بود؛ البته بنا به گزارش اطلاعات سپاه آمل، رتپای تعدادی از نیروهای اتحادیه کمونیست‌ها در قسمت غرب جنگل «منگل‌دره» واقع در روستای جنگلی «گزنا سرا» در هجدهم بهمن‌ماه ۱۳۶۰ مشاهده شد. تلاش نیروهای ضدچریک برای رذنی این افراد وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد.

به عنوان نمونه، به اقدام نیروهای تعقیب‌کننده‌ی دشمن در مورخه ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۶۰ که به گشت‌های هلی‌کوپتری و عملیات هلی‌برنی در منطقه‌ی جنگلی «گزنا سرا» و منطقه‌ی ییلاقی «خوش‌باش» می‌توان اشاره داشت که نیروهای سپاه با رذنی چریک‌های اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، ضمن شناسایی تعدادی از آنها، ناخواسته وارد درگیری رودرو شده و با دادن تلفات (شهید و مجروح) عقب نشستند.

عناصر دشمن نیز توانستند با استفاده از تاریکی هوا و با تلفات‌گیری نیروهای ضدچریک، از منطقه‌ی مزبور متواری شده و در منطقه‌ی «منگل‌دره» استقرار یافته و پس از آن با دفن سلاح، مهمات و تجهیزات خود، آن منطقه را ترک نموده و خود را به منطقه جنگلی «دره‌ی کلرد» برسانند.

سرانجام، با استیصال تشکیلات در حفظ نیروها در جنگل، شورای فرماندهی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها تصمیم به تغییر تاکتیک یعنی «ترک موقت» جنگل گرفتند و تحت عنوان تقویت روحیه و بازسازی نیروها، آنها را به تهران و شهرهای منطقه مثل آمل و دیگر شهرهای امن استان انتقال دادند.

با شناسایی تعدادی از نیروهای جنگلی اتحادیه، از سوی نیروهای گشتی رزمی سپاه، درگیری‌هایی بین آنان رخ داد که این درگیری‌ها باعث شد تا حساسیت سپاه را نسبت به جدی گرفتن حضور مجدد نیروهای دشمن برانگیزد؛ لذا سپاه با اعزام تیم‌هایی به سمت «منگل‌دره» در مورخه ۱۳ خردادماه به رهگیری رتپای دشمن پرداخت که در پانزدهم خردادماه با تعدادی از نیروهای

آنان به مقابله پرداخت که در نتیجه تعداد سه نفر از نیروهای سپاه به شهادت رسیده و یک نفر نیز زخمی گردید. از دشمن نیز دو نفر مجروح گردیدند؛ البته شهدای سپاه ابتدا مجروح و سپس به اسارت دشمن درآمده که پس از شکنجه‌های فراوان به رگبار بسته شده و به شهادت رسیدند.

با این درگیری، نیروهای دشمن، منطقه‌ی «منگل‌دره» را موقتاً ترک کرده و متواری شدند؛ یعنی عرصه آنچنان به چریک‌ها تنگ شد که مجبور شدند تقریباً نیم‌سالی را در سکوت محض و بدون درگیری با نیروهای ضدچریک به سر ببرند؛ البته آنها خود را برای یک اقدام راهبردی و پرسروصدای بعدی آماده می‌کردند و آموزش‌هایی نیز در این رابطه صورت گرفت. دستور رهبران، آماده‌سازی نیروهای اتحادیه در سالگرد تهاجم ششم بهمن‌ماه ۶۰ بوده است.

رهبری تشکیلات تصمیم گرفت همزمان با برگزاری دادگاه رهبران و اعضای اتحادیه که در جریان تهاجم به آمل دستگیر شده بودند، مجدداً به شهر آمل و مشخصاً به ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی آمل حمله‌ور شده و نیروهایشان را آزاد نمایند؛ ضمن آن‌که به مسئولان نظام بفهمانند که اتحادیه کمونیست‌ها همچنان مقتدر و سرپا مانده و توان عملیاتی بالایی را دارا می‌باشند. اینها می‌خواستند با آزادسازی نیروهای اسیر شده‌ی خود ضربه‌شستی به نیروهای ضدچریک نشان دهند؛ لذا ورود و حضور مجدد به جنگل‌های آمل در دستور کار قرار گرفت.

برای این کار، نیروهای پیشرو سازمان، برای تسهیل حضور نیروهای تشکیلات در جنگل، وارد منطقه شده و اقداماتی را برای ایجاد آمادگی برای استقرار مجدد نیروهای تشکیلات انجام دادند و باعث شدند که تیمی از نیروهای سازمان وارد منطقه‌ی جنگلی «کلر» شوند.

از سوی دیگر، نیروهای ضدچریک سپاه و دیگر ارگان‌های دخیل در سرکوب دشمن، باورشان شده بود که دشمن در منطقه نبوده و یا مجدداً به منطقه بازخواهد گشت تا اینکه از سوی یکی از مخبرین بومی مستقر در مناطق جنگلی به سپاه اطلاع داده شد که تیمی از نیروهای اتحادیه کمونیست‌ها در منطقه‌ی

«شیمی کوه» واقع در ۲۵ کیلومتری جاده‌ی هراز به تهران یعنی منطقه‌ی «منگل دره» رؤیت شده است؛ در واقع، دشمن توانسته بود با رعایت ملاحظات حفاظتی و امنیتی تعداد ۱۱ نفر از نیروهای خود را مجدداً در مناطق جنگلی آمل مستقر و سازماندهی نموده و زمینه را برای آزادسازی نیروهای محکوم به اعدام خود که ۲۲ نفر بودند، فراهم سازد.

این گروه، با ورود به جنگل، ضمن خارج کردن سلاح‌های خود از مخفیگاه، آماده‌ی عملیات موردنظر شدند؛ از سوی دیگر، نیروهای سپاه با شناسایی موقعیت جریک‌ها، طرح عملیاتی برای سرکوب آنها را در دستور کار قرار داده و در قالب سه تیم ۱۱ نفره (در مجموع، ۳۳ نفر) راهی منطقه‌ی عملیات یعنی «شیمی کوه» شدند و صبح روز ۶۱/۱۲/۱۲ به مکان استقرار نیروهای اتحادیه کمونیست رسیده و آنجا را به محاصره‌ی خود درآوردند، ولی با شلیک نخواستگی یکی از برادران، نیروهای دشمن از حضور نیروهای ضدچریک آگاه شده و با نصب کمین بر سر راه آنان توانستند سه تن از برادران را شهید و سه نفر دیگر را زخمی نمایند. از نیروهای دشمن نیز دو نفر به هلاکت رسیده و یک نفر نیز زخمی شد.

با تارک شدن هوا در منطقه‌ی درگیری، دشمن توانست نیروهای خود را از منطقه‌ی «کلرد» بالا کشیده و از تیررس نیروهای سپاه دور نماید و سپس با انتقال مجروحان به نزدیکی جاده هراز-تهران، با مصادره یک دستگاه کامیون، افراد مجروح خود را به تهران انتقال دهد.

دشمن، با انتقال زخمی‌ها به تهران، تصمیم گرفت بقیه نیروها را از جنگل بیرون کشیده و به آمل و تهران انتقال دهد؛ در واقع، عملیات «شیمی کوه» باعث شد که اتحادیه کمونیست‌ها پس از دو سال و نیم حضور و جنگ و گریز در جنگل‌های آمل، برای همیشه آنجا را ترک کرده و راهی شهرهایی چون تهران، مناطق کردنشین و غرب کشور شوند و پرونده‌ی حضور آنها در جنگل‌های آمل برای همیشه مختومه گردد.

حسن ختام

پرواضح است که هدف از بحران‌سازی در مناطق مختلف کشور از شمال، جنوب، شرق و غرب کشور از سوی استکبار جهانی به خاطر بغضی بود که از انقلابیون و رهروان حضرت امام به دل داشتند و می‌خواستند با ایجاد بحران‌های منطقه‌ای به اهداف خود دست یابند؛ ولی با عنایت حضرت باری تعالی و فرماندهی خردمندانه‌ی حضرت امام، کلیه‌ی توطئه‌های داخلی دشمنان یک به یک به شکست انجامید. پس از شکست دشمن در داخل، آنها، رژیم بعث عراق را وادار کردند که وارد عمل شود؛ در واقع، می‌توان گفت که تهاجم وحشیانه‌ی رژیم بعث عراق به کشور عزیزمان نتیجه‌ی ناکامی‌ها و شکست‌هایی بود که دشمن در توطئه و شیطننت‌های داخلی‌اش متحمل شده بود. دشمن به عینه دید که فرزندان خمینی و نیروهای مرید و مطیع وی برای دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی و سرزمین مقدس ایران بذل جان، کمترین بهایی بود که می‌پرداختند. لذا چاره را در مقابله‌ی همه‌جانبه با انقلاب اسلامی دید. چون به این درک رسیده بود که در صورت عدم مقابله‌ی همه‌جانبه با پدیده‌ی غیرقابل مهار انقلاب اسلامی، این پدیده‌ی نوظهور الهی می‌تواند اقصی نقاط عالم را درنور دیده و مظلومان و ستم‌دیدگان جهان را زیر بال و پر خود در آورد. کارشناسان و پژوهندگان اتاق فکر شیاطین شرق و غرب به این نتیجه رسیدند که در وادار کردن رژیم بعث عراق برای حمله به ایران وحدت نظر داشته باشند. در واقع، می‌توان گفت جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، تنها جنگی در منطقه‌ی خاورمیانه و شاید در جهان بود که دو قطب شرق و غرب به رهبری آمریکا و شوروی با هم کنار آمده و با همکاری‌ها و همفکری‌های مشترک، زمینه‌های تهاجم و پس از آن پشتیبانی‌های همه‌جانبه سیاسی، نظامی، اقتصادی، اطلاعاتی و تسلیحاتی را به موازات هم فراهم آوردند. چون صدام حسین و اساساً رژیم بعث عراق را به عنوان مستعدترین و مناسب‌ترین گزینه و کارآمدترین اهرم برای مهار انقلاب اسلامی و در صورت توان، انهدام آن می‌دانستند. لذا پس از ناکامی و شکست‌های مکرر و مؤثر استکبار در بحران‌های داخلی، ارتش عراق

وارد جنگ علیه کشورمان شد.

در واقع آنها مناسب‌ترین گزینه را عراق می‌دانستند که با توجه به عوامل جغرافیایی، هم‌مرز بودن با ایران و اختلافات صدساله مرزی بین دو کشور می‌توانست انگیزه و پوشش مناسبی برای تهاجم به ایران باشد؛ لذا در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، ارتش متجاوز بعث عراق با حداکثر امکانات و تجهیزات نظامی و با پشتیبانی گسترده‌ی آتش توپخانه و هواپیماهای بمب‌افکن و تهاجمی، فرودگاه‌ها، پایگاه‌های نظامی و پاسگاه‌های مرزی را بمباران و تهاجم خود را به سرزمین‌مان آغاز کرد. دشمن نابه‌کار بعضی تلاش اصلی خود را در جبهه‌ی جنوب با هدف «تصرف خوزستان» قرار داد. بعضی‌ها برای دستیابی به این هدف زنده‌ترین یگان‌های نیروی زمینی خود را یعنی ۵ لشکر مکانیزه و زرهی و یک تیپ مستقل نیروی مخصوص را در منطقه‌ی جنوب به‌کارگیری نموده و از سه محور تهاجم خود را به خوزستان شروع کردند؛ یعنی: ۱- محور شوش- دزفول، ۲- محور سوسنگرد- اهواز، ۳- محور آبادان- خرمشهر.

دشمن بعضی، ظرف حدود ۴ ماه از لشکرکشی‌اش به جنوب توانست خرمشهر، هویزه و بستان را به اشغال خود درآورد و اهواز، آبادان، شوش را محاصره نموده و شهرهایی چون دزفول و اندیمشک را زیر آتش توپخانه‌های بُرد متوسط خود قرار دهد.

فرجام مقاومت‌های جانانه‌ی مردم در قالب بسیج، سپاه و ارتش باعث شد که کمتر از دو سال حدود ۸۵ درصد مناطق اشغالی کشورمان آزاد گردد؛ یعنی باید گفت ماحصل تلاش‌ها و مقاومت‌های مردم باعث شد که بدون اتکا و بهره‌گیری از بیگانگان، تجاوزکاران و مهاجمان بعضی از سرزمین ایران بیرون رانده شوند و از اهداف شوم اولیه‌شان ناکام بمانند.

«وَالْعَاقِبَةُ لِأَهْلِ التَّقْوَىٰ وَ الْيَقِينِ»

برخی منابع

<https://fa.wikipedia.org>.

<http://hamase.blog.ir>.

<http://haraznews.com>.

(سایت جوان آنلاین، ۹۴/۱۱/۲۰) <https://www.javanonline.ir/fa/news>

<https://ir-psri.com/Show.php?Page=ViewCriticism&ArticleID=12>.

مصاحبه با پرویز جنتی، برگرفته از سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

دست‌نوشته‌های سیدابوطالب سیدمحمدی (سیدمقداد) برای تهیه برنامه هفتگی

رادیوی سپاه پاسداران گیلان.

سخنرانی امام خمینی (ره)، صحیفه نور جلد ۱۲، ۵۹/۴/۴.

در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی ایران، سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های معاند سیاسی چپ اعم از مائوئیستی و لنینیستی با بهره‌گیری از ظرفیت جنگل‌های شمال کشور نسبت به برنامه‌ریزی و عملیات مختلف چون ترور نیروهای مؤثر و هوادار نظام در داخل شهرها، سرقت مسلحانه از بانک‌ها، تهاجم علیه پایگاه‌های بسیج و پاسگاه‌های ژاندارمری و تا امن کردن اماکن و جاده‌ها به‌ویژه نصب کمین و راه‌پندان‌های مکرر در جاده‌های خارج از جنگل، اقدام کردند تا به خیال خود نفس رژیم را به شماره بیندازند. آن‌ها با درگیر کردن نیروهای نظامی و امنیتی کشور به‌ویژه سپاه پاسداران در صدد بودند تا جنگل را به عنوان ضلع سوم جبهه‌برداری با حکومت اسلامی تبدیل نمایند و معتقد بودند که جبهه اول مناطق جنوبی و میانی است که نیروهای نظامی را به دلیل گستردگی اش به خود مشغول کرده است و جبهه دوم، جبهه کردستان است؛ یعنی مناطق کردنشین کشور از آذربایجان غربی گرفته تا کردستان و استان‌هایی چون کرمانشاه و ایلام که از ابتدای انقلاب، نیروهای نظامی و انتظامی را به خود مشغول داشته است؛ لذا جمهوری اسلامی قادر نیست در جبهه سوم که در جنگل‌های شمالی کشور مبارزه خود را علیه نظام آغاز کرده است، موفقیت‌های نظامی داشته باشد.

در این کتب تلاش شده است به صورتی گفرا به تلاش‌های ضدانسانی و ضدانقلابی سازمان‌های معاند در جنگل‌های شمال کشور و اقدامات مقابله‌ای سپاه در برابر آن‌ها اشاره گردد امید است با مکتوب کردن بخشی از تاریخ شفاهی انقلاب، گامی هر چند کوچک در شفاف‌سازی و راهنمایی نسل جوان و ماندگاری در اسناد عمومی برداشته شود.



FARHANG-O-TAMADON
PUBLICATIONS

ISBN: 978-600-6691-67-1

۳۵۰۰۰ تومان